بازرسی شد
۱۷ - ۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب شرح اربعین جلد دوم
مؤلف
موضوع
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۶۱۰۸
شمارهٔ قفسه ۴۱۴۰
۳۷۹۸

۲۷۹۸

جلد دوم ...

۳۰۴۳

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث بیست و ششم شیخ امام حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب
که خبر داد ما را عبد اللطیف بن محمد بن علی قبطی در بغداد و ... انجام علی بن ابی الفتح الحرانی ...
که گفتند حدیث کرد ما را ابو الفتح محمد بن عبد الباقی مشهور به ابن بطی که حدیث کرد ما را احمد بن احمد حداد که
حدیث کرد ما را ابو نعیم احمد بن عبد الله که حدیث کرد ما را ابو بکر طلحی که حدیث کرد ما را محمد بن علی بن رحیم که حدیث
کرد ما را احمد بن عبد حنفی که حدیث کرد ما را محمد بن عثمان بن ابی البهلول که حدیث کرد ما را صالح بن ابی الاسود از ابی المطهر
رازی از اعمش ثقفی از سلام جعفی از ابی برده که گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بتحقیق که خدا
عهد نمود با من در علی عهدی پس گفتم که ای پروردگار بیان کن از برای من پس گفت بشنو گفتم
می شنوم پس گفت بتحقیق که علی علم هدایت و امام اولیاء و نور کسی که اطاعت کند مرا و او کلمه ایست — رایت هم
ایست که لازم گردانیده ام بر پرهیزکاران کسی که دوست دارد او را دوست داشته مرا و کسی که دشمن
دارد او را دشمن داشته مرا پس بشارت ده او را بآن پس آمد علی علیه السلام پس بشارت دادم او را پس
گفت ای رسول خدا من بنده خدایم و در قبضه و تصرف اویم پس اگر عذاب کند مرا پس بگناه
من باشد و اگر تمام نماید آن چیزی را که بشارت دادی مرا بآن پس خدا اولی بود به من گفت پس گفتم
جلا ده دل او را و بگردان بهار و سرسبزی او ایمان پس گفت خدای عز و جل که بتحقیق که کردم
با او آن را پس بتحقیق که او ... بسوی من که بتحقیق که او ... مخصوص خواهد بود او را
از بلا به چیزی که مخصوص ساخته نشده باو کسی از اصحاب من پس گفتم ای پروردگار برادر من و — گفتم هم
مصاحب من پس گفت بتحقیق که این چیزیست که سبقت گرفته در علم من که او
مبتلی شود بآن ... ذکر نموده این حدیث را حافظ در کتاب حلیه فاضل جلیل علی بن عیسی صاحب
کشف الغمه گفته که خواندم کتاب کفایة الطالب را بر مصنف آن ابو عبد الله گنجی در اربل در دو مجلس
که آخر آن روز پنجشنبه بیست و هشتم جمادی الآخر سال ششصد و چهل و هشت بود و اجازه داد مرا در روایت
و نوشتن آن و آن ... تمام شد کلام کشف الغمه مولف گوید که این خبر صریح است در امامت او
صلوات الله و سلامه علیه و قابل تاویل نیست و تقریر ... آنست که رایت ...

بان راه رابیابند

بان راه یابند و تشبیه نموده محمد صلی الله علیه و آله او را علیه السلام در مشهور بودن قدر او و وجوب پیروی آثار او — بهدایت هم
و راه یافتن بنور او و حمل منافقین از روی عناد ... در حکم ... علم الهدی
آن یعنی تحقیق و کلام را علم اسم گردانید یعنی ... کلام را ... گردانید و گفت بتحقیق که علی است
علم است و قاعده عرب است که مثلاً اگر خواهد که ... زید را با ... گوید که زید قائم ...
زید ایستاده است و اگر خواهد که ... کند گوید زید قائم ... ایستاده ...
زیاد نشود و ... صلی الله علیه و آله ... فضل ... علیه السلام ... محمد صلی الله علیه و آله — نمودن هم
تصریح نموده ... و بعضی او برای خلافت ... که او امام اولیاست ... اند
او را ... اولیا ... که ... ائمه ...
و علما ... و صوفیه ... است که گفته اند که او علیه السلام قطب دایره اولیاست و او را قطب الاقطاب
گفته ... لوح محفوظ ... روحانیت ... علمای ... که ولایت
او علیه السلام ولایت مطلقه است ... ولایات ... ما ... در عرفان
چه ... کلامی ... و ... کلام ... و گفته حضرت صلی الله علیه و آله که او علیه السلام نور کسیست
که اطاعت نموده مرا ... امامت او ... تصریح ... و ... دلالت کند ... که او نور
الهیست ... مقامات عرفانیه و اسرار اسلامیه که راه
یابند ... و ... الطاف ... و در قول محمد صلی الله علیه و آله
که او یعنی علی علیه السلام کلمه ایست که لازم گردانیدم که ... تحقیق ... آیت
بآنکه او علیه السلام کلمه تقوی است ... در ... اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة
حمیة الجاهلیة فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التقوی
... و کانوا احق بها و اهلها ... کلمه ... حضرت ... کلمه ... برهیزکاری
... و ... در تاویل ... علی علیه السلام ...
نسبت ... حضرت ... کلمة الله گویند و در بعضی اخبار وارد شده که کلمات خدا ائمه
معصومین اند و در خبر دیگر وارد شده که کلمات ... انبیا و اولیا اند سلام الله علیهم

و شیخ فاضل عبد النبی جامع [illegible] در بعضی رسایل کلام اولا الکلام را به طریق [illegible]
به حروف و اصوات منتظمه که شنیده میشود از جسمی چون درخت که خطاب نموده موسی علیه السلام را و انوار آن [illegible]
چنانکه اطلاق میشود کلام بر حروف و اصوات بمعنی اطلاق میشود بر مجموع کاینات زیرا که صدای [illegible]
از مخلوقات کلمات گفته که [illegible] کلمته القاها الی مریم و [illegible] در حدیث که کلمات [illegible] — وارد شده
انبیا و اولیا اند پس [illegible] چون علوم [illegible] از جهت [illegible] عقلا [illegible]
تشبیه به کلمه و کلمات [illegible] الکلمات [illegible] و مجموع عالم را الکتاب [illegible]
است چنانکه قرآن را الکتاب [illegible] جمیع کلمات قرآنیه است [illegible]
لو کان البحر مدادا لکلمات ربی [illegible] لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible] یا باین طریق که مراد [illegible]
قرآنیه است بجای آنکه هر آیه ظهری دارد و بطنی و حدی و مطلعی [illegible] بطن [illegible]
بطن و بدین جهت [illegible] امیر المومنین علیه السلام [illegible] در شرح و بیان [illegible]
از اول [illegible] قرآن [illegible] شرح آن [illegible] اگر خواهم [illegible] از شرح آن [illegible]
معلوم شد این که معانی قرآن غیر متناهی [illegible] در [illegible] — پس
که مراد کلمات [illegible] آنها غیر متناهی اند زیرا که هدایت [illegible]
در دنیا و آخرت [illegible] کلام شیخ عبد النبی [illegible] علوم [illegible] کلام اطلاق شده باشد بر
سایر موجودات و [illegible] موجودی [illegible] باشند بلکه اطلاق شده بر کل موجودات از اولیا و انبیا
و مع آنکه لازم [illegible] کلمه [illegible] لازم [illegible] اطاعت او و پیروی او در جمیع
امور [illegible] حلال و حرام [illegible] در امامت است چنانکه [illegible]
نصی در شان [illegible] بصیرت مترجم گوید که عیاشی روایت [illegible] از جابر که گفت پرسیدم [illegible] از چیزی از تفسیر قرآن
[illegible] پس گفت [illegible]
غیر [illegible] قرآن [illegible] بطنی [illegible] ظهری [illegible]
از جابر

ای جابر [illegible] دور تر از عقلهای مردم [illegible] تفسیر قرآن [illegible] اول آن در چیزی و آخر آن در چیزی
و آن کلامیست متصل که [illegible] و [illegible] روایت نموده به سند [illegible] گفت پرسیدم [illegible] — سوده
از این روایت که [illegible] قرآن [illegible] ظهر است و بطن و [illegible] حدیست و
از برای هر حدی مطلعی [illegible] بطن [illegible] ظهر است و بطن [illegible] تنزیل آنست [illegible] بطن آن
تاویل آنست [illegible] حدیث مطلع [illegible] اطلاع [illegible] و
و بفتح لام [illegible] و [illegible] مطلع [illegible] معنی [illegible] تاویل — پالشیده
است و [illegible] معنی [illegible] معنی تنزیل و ظهر است [illegible] روایت نموده [illegible] حمران — حده
بن اعین از ابو جعفر علیه السلام [illegible] ظهر قرآن [illegible] کسانی اند که نازل شده قرآن در شان [illegible] و بطن قرآن
آن کسانی اند که عمل کنند مانند عمل [illegible] از نبی صلی الله علیه و آله که از برای قرآن
ظهر است و بطن و مطلع و نیز روایت شده که قرآن نازل شده بر هفت حرف برای هر [illegible] ظهر است و بطن برای
[illegible] حد است و مطلع و نیز روایت شده [illegible] حد است و مطلع و نیز روایت شده [illegible] قرآن ظهر است
و بطن و از برای بطن او بطنی است تا هفت بطن و از امیر المومنین علیه السلام روایت شده که گفت که نیست
آیه مگر برای او چهار معنی است ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی [illegible] تلاوت است و باطن فهم است و حد
احکام حلال و حرام و مطلع مراد الله است [illegible] روایت شده از حضرت صادق علیه السلام
که گفت کتاب خدا بر چهار چیز است عبارت و اشاره و لطایف و حقایق پس عبارت برای عوام است
و اشاره برای خواص است و لطایف برای اولیا است و حقایق برای انبیا است [illegible] کلام
از [illegible] متعلق به توضیح [illegible] مطلب است [illegible] بیان معنی تنزیل و
تاویل مذکور شد [illegible] در مواضع که [illegible] محکم و متشابه [illegible] مذکور است
و حاصل آنکه دقایق و اسرار قرآن [illegible] بقدر قابلیت و استعداد و ربط [illegible]
[illegible] و تمام [illegible] مخصوص اصحاب عصمت است که محرمان اسرار الهی اند و
اطلاق کلمه بر حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible] اطلاق کلمات [illegible] — و کلمات [illegible]
بر اشخاص [illegible] اطلاق [illegible] بر حضرت عیسی و [illegible]

چون مقدورات و معلومات غیر متناهیه الله تعالی زیرا که هر یک از آنها را [illegible] که موجب صحیح [illegible] است
با موج [illegible] و نمودن [illegible] صدای [illegible] باشد و تفصیل [illegible]
باشد که [illegible] در معاش [illegible] میشود حدیث بیست و چهارم در صحیح مسلم — این موضع
و صحیح ترمذی روایت [illegible] سعد بن ابی وقاص که معاویه گفت به [illegible] ابا تراب [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible]
برای [illegible] شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که میگفت [illegible]
علی علیه السلام در مدینه در وقتی که به بعضی از جنگها [illegible] علی علیه السلام که [illegible] با زنان و طفلان [illegible] — میرفت
برای او رسول خدا صلی الله علیه و آله که آیا راضی نیستی که بوده باشی نسبت به من به جای هرون نسبت به موسی
مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من و شنیدم او را که میگفت صلی الله علیه و آله در روز خیبر که [illegible] علم را [illegible]
مردی که دوست میدارد او خدا و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول او پس [illegible]
پس گفت علیه السلام که بخوانید برای من علی را پس آورده شد او [illegible] چشم او درد میکرد پس [illegible]
در چشم او پس [illegible] علم را [illegible] فتح نمود خدای تعالی بر دست او خیبر را و چون نازل شد این آیه
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین
[illegible]
علیهم السلام [illegible] حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف گنجی در کتاب
کفایة الطالب [illegible] از مسلم در صحیح [illegible]
حدیث [illegible] نور الدین [illegible] مشهور است به ابن صباغ در کتاب فصول مهمه این حدیث را نقل نموده
و این حدیث متضمن سه حدیث است حدیث منزله و حدیث مباهله و حدیث محبت [illegible]
و همه اینها دلالت میکنند بر افضلیت و امامت آن حضرت علیه السلام اما حدیث منزلت پس [illegible] مشهور
که نقل نموده اند از متقدمین سنیان و محدثین [illegible] مانند احمد بن حنبل و مسلم بن الحجاج و [illegible]
حمیدی و رزین [illegible] و غیر ایشان چنانکه گذشت نقل آن در حدیث [illegible] و این دلالت میکند بر امامت
از چند وجه — اما آنکه این حدیث دلالت میکند بر اینکه همه مراتب [illegible] که هرون داشت
موسی [illegible] غیر از نبوت ثابت است برای علی علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله زیرا که لفظ حدیث محمول [illegible] — همه آنها

نباشد [illegible] از آن صحیح باشد یعنی صحیح گردد [illegible] حدیث چنین باشد که بعضی از مرتبه های هرون نسبت
به موسی برای تو ثابت است نسبت به من [illegible] پیغمبری که برای هرون ثابت [illegible] پیغمبری بعد از من برای
تو ثابت نیست زیرا که بعد از من پیغمبری نمی باشد برای اینکه این سخن با این روش که گفتی صحیح نیست بلکه — بعد از موسی
اگر به جای بعض از مرتبه ها همه مرتبه ها [illegible] صحیح [illegible] و از جمله مرتبه های هرون نسبت به موسی
این بود که قایم مقام [illegible] اگر بعد از موسی زنده می بود قایم مقام او بودی زیرا که خلیفه او بود در حیات — بوده
او برای آنکه موسی با او گفت که اخلفنی فی قومی و خلیفه هر کس قایم مقام او باشد در همه تصرفات
پس باید که خلیفه موسی [illegible] بعد از فوت [illegible] اگر زنده می ماند و اگر نه لازم آید که معزول
شود از خلافت و آن موجب نقص و نفرت [illegible] باشد و آن جایز نیست بر پیغمبران وجه دویم
آنکه از جمله مرتبه های هرون نسبت [illegible] بود که او شریک موسی بود در رسالت و از لوازم آن — به موسی
[illegible] که واجب بود اطاعت او اگر زنده می ماند بعد از موسی پس لازم آید که واجب بود [illegible] اطاعت
[illegible] صلی الله علیه و آله وجه سیم آنکه چون ثابت [illegible] معصوم
[illegible] واجب [illegible] موسی [illegible] تقدیم [illegible] غیر معصوم [illegible] تقدیم غیر معصوم
بر معصوم [illegible] اگر باقی می ماند بعد از او واجب بود که امام باشد و خلیفه باشد
وجه چهارم آنکه یهود و غیر ایشان نقل نموده اند که موسی هرون را وصی و خلیفه خود [illegible]
چون هرون [illegible] وصایت را [illegible] شبیر و شبر [illegible] حکایت [illegible] هرون اگر زنده
می ماند بعد از موسی خلیفه می بود [illegible] برای علی علیه السلام [illegible] هرون [illegible] موسی — السلام
پس خلافت [illegible] ثابت بود و قاضی [illegible] در کتاب مواقف [illegible] نقل نموده بر استدلال ایشان [illegible]
[illegible] اعتراض کرده اول آنکه صحت این حدیث ثابت نیست [illegible] ثابت
که آمدی [illegible] و این سخن از هر دو نفر بسیار عجیب است برای اینکه ما در کتابی که موسوم [illegible]
به شهاب ثاقب [illegible] رد بر نواصب [illegible] نموده ایم که این حدیث مشهور و مستفیض است میان شیعه و سنیان به مرتبه که — حدیث
رسیده است به حد تواتر و ایراد نموده ایم از طریق سنیان سندهای این حدیث را که در کتابها و صحیحهای ایشان — رسیده

7 قدری کم زیاد از حد تواتر است و ذیل حدیث منعم در کتاب بزرگ خود ذکر نموده که دلالت بر استفاضه و تواتر آن می کند

و محقق شریف در کتاب شرح مواقف گفته که محققین بر آنند که این حدیث صحیح است اگرچه از اخبار آحاد است و این سخن از او

جهالت و عناد است با اینکه بعضی از علمای ما او را از شیعه امامیه دانسته اند و این سخن و مانند این سخنها که در شرح

مواقف ذکر نموده گواهی میدهند بر عداوت و تعصب او و در بطلانهای او و علامه و غیر او تصریح نموده اند بر تواتر

این حدیث و ما حصل آن را تمام بیان نموده ایم در کتاب شهاب ثاقب **مترجم گوید** که این حدیث را کتاب مسند رک

از کتاب بخاری محمد بن اسحق نقل شده و گفته در این حدیث مذکور است که چون ما قال ارجوفا اند خندید که پیغمبر صلی الله علیه

از راه بی توجهی علی را در مدینه گذاشت پیغمبر صلی الله علیه و آله این کلمه گفت و در کتاب کامل التواریخ مذکور است

و ابن طاوس در طرائف گفته که قاضی ابو القسم علی بن محسن تنوخی کتابی تصنیف نموده در بیان طرق

و اختلافات او و تمام کرده است اورا به کتاب الروایات عن النبی که گفت و حدیث را نقل کرده

و تاریخ آن کتاب قریب چهار صد و کسری بوده از هجرت و تنوخی مذکور این حدیث را از جمع کثیری نقل

از بزرگان شرعی و سبطی از آن جمله امیر المومنین علیه السلم و عمر بن الخطاب و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود

و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و ابو سعید خدری و جابر بن سمره و مالک بن حویرث

و براء بن عازب و زید بن ارقم و ابو رافع مولای رسول صلی الله علیه و آله و عبد الله بن ابی اوفی و برادر

او زید و ابو سریحه و حذیفة بن اسید و انس بن مالک و ابو بریده اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل

ابو طالب و حبشی بن جناده و معاویة بن ابو سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعید بن مسیب

و حبیب بن ثابت و شرحبیل بن سعد و غیر ایشان و حاکم ابو نصر که یکی از اعیان حفاظ

است در زمان ابو سعید و کسری بوده در کتاب التحقیق نقل کرده که امیر المومنین علیه السلم در روز

شوری این حدیث را در فضیلت خود خواند و کسی انکار او نکرد و مسلم این حدیث را روایت کرده از ابو بکر

و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و عبد الله بن عمر و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و بعضی دیگر

از آن جمعی که قبل از این مذکور شد و در جامع الاصول از صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی و در

مصابیح بغوی و شرح السنه نیز نقل شده و بیضاوی در مشکات از صحیحان و مسند احمد بن حنبل

نقل کرده و ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری فی شرح البخاری نیز نقل نموده و در کتاب

فردوس نیز مذکور

هست م

بروجه م

این کلام را گفت م

8 و در کتاب فردوس نیز مذکور است و هیچ یک از معتبرین سنیان نگفته اند که این حدیث صحیح نیست بالجمله

از این جهت که چون شارح تجرید از راه زیادتی عناد و بی انصافی گفته اند متواتر نیست **اصل بحث دویم**

بحث **دویم** صاحب مواقف اینکه فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله که تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی

دلالت نمیکند بر آنکه همه مرتبهها و مرتبههای هرون نسبت بموسی برای علی علیه السلم ثابت باشد بلکه مراد

اینست که تو خلیفه منی بر مدینه در این سفر چنانکه موسی هرون را گفت که خلیفه من باش در میان قوم در

وقتی که میرفت بطور و ملزوم از این گفتن لازم نیاید که همیشه خلیفه باشد زیرا که خلیفه من باش عموم و دوام

ندارد و نعوذ دلالت ندارد بر آنکه همیشه خلیفه من باش و در این هنگام عدم دوام آن و معزول بودن هرون بعد از

فوت موسی و متغیر شدن منصب استقلال باعث تنفر نباشد چنانکه شیعه دعوی کرده اند و توضیح جواب که مولف

از این اعتراض گفته موقوف است بر بیان مقدمه پس اگر مثلا هرگاه گوییم که همه مردم شهر آمدند الا یک

کس فهمیده میشود که زید از جمله ایشان است نه زاده است پس اگر خواهد که این را رد نماید

زید را از این آمدن اخراج نماید گویند مگر همه آمدن آمدند مگر زید و در زبان عرب گویند

الا زید پس به کلمه الا رد شده است آمدن زید و بیرون رفته از حکم عام همه است و در

لهذا الا را حرف استثنا گویند و زید را مستثنی گویند یعنی رد کرده شده و مردم را مستثنی منه

یعنی رد کرده شده از آن و این قسم را استثنای متصل گویند و متعارف و اکثری همین است و اصل و حقیقت

شد و اگر زید داخل در مردم شهر نباشد آن اطلاق حقیقت و اصل و متعارف باشد بلکه مجاز و یا موقع

باشد و کلام را بر آن حمل باید نمود مگر جهتی داشته باشد که بالضروره بآن قایل باید شد و این را استثنای

منقطع گویند و زید چون داخل مردم نبوده پس داخل حکم در حکم آمدن نیست تا احتیاج به رد

کردن و بیرون کردن آن باشد و بعضی این قسم را نیز به قسم اول برگردانیده اند بای نحو که اگر چه

زید داخل در حکم آمدن نیست صریحا اما از فحوای آن فهمیده میشود چنانکه ضمنا فهمیده شود

که مردم شهر و مربوطین بآن آمده اند و زید از مربوطین بآن استثنا اخراج کرده و اخراج او

میشود از این حکم چون این مقدمه معلوم شد پس بشنو ترجمه جواب مخالف را مولف گفته که این اعتراض

صاحب مواقف نیز از جهالات و ماطلهای اوست زیرا که اگر مراد از اینکه تو بمنزله هرونی همه

منازل هرون نسبت بموسی نباشد نیکو نباشد استثنا یعنی الا انه لا نبی بعدی برای اینکه

مراد آن مستثنی منه نباشد و لا عموم

اصل بحث دویم

دایما م

هرون م

عموما م

یعنی رد کرد م

یا بگوید که بعضی مردم شهر آمدند مگر زید م

باید که گویند داده شد کلام باشد به این طریق م

9 استثنا بیرون کردن جزئیست از چیزی که اگر مذکور نبوده باشد آن جزو را شامل باشد و داخل باشد

آن جزو داخل اگر داخل باشد استثنا متصل باشد و در حقیقت باشد بلکه مجاز باشد زیرا که اصل در استثنا

اتصال است حاصل اینکه باید که معنی این باشد که همه مرتبههای هرون برای تو ثابت است الا اینکه بعد از من پیغمبری

مرتبه نبوت آن بیرون رود تا استثنای متصل باشد که اصل حقیقت است نه اینکه این باشد که بعضی مرتبههای

هرون برای تو ثابت است که این بخلاف فهم مردم است اگرچه در این وقت مرتبه نبوت داخل در آن نباشد

پس مرتبه نبوت استثنای منقطع باشد و آن خلاف اصل و حقیقت است و شارح جدید تجرید تجویز نموده که استثنای

منقطع باشد و آن بسیار دور است از حق چنانکه گفتیم با اینکه مقتضای نظر صحیح و تصریح جمعی از اعاظم علمای

عربیت مثل جمال الدین بن مالک و غیر او است تحقیق آنست که استثنای منقطع نیز بیرون کردن چیزیست

که اگر استثنا نکنند آن چیز داخل در حکم ضمنی کلام داخل باشد پس عموم کلام و حکم سابق و حکم آن لازم است

و اگر نه استثنا صحیح نیست پس باید که همه مرتبههای هرون حضرت را برای علی علیه السلم ثابت باشد تا حاجت که گفته

اینکه نبی نیست بعد از من و در قول صاحب مواقف که از قول موسی بهرون که خلیفه من باش عموم

نمیشود بحث و نظر است زیرا که چون اطلاق را قید ننموده به وقت عموم فهمیده میشود قطعا و اگر نه فهم

نمیشود از آن مگر خلافت در حالت و آن خلافت حقیقت هم است با اینکه آنچه ما نقل نمودیم از اینکه بموسی

خلیفه در وصی خود گردانیده بود دلیل است که صاحب مواقف نماید در اینکه عموم ندارد و کلام او را استنشا

میکند از خانه عنکبوت زیرا که قطع نظر از اینکه نبوت بعد از او متعذر بود در رسالت مستقل بود و دلیل جمله مرتبههای

او خلافت اولی و بعد از موسی چنانچه بیاید که گذشت پس عزل او با عدم دوام خلافت او نقص باشد **اعتراض سیم**

اعتراض سیم صاحب مواقف اینکه به ظاهر حدیث که ثبوت همه مرتبههای هرون است برای علی علیه السلم

عمل نتوان کرد زیرا که بعضی آنها آن بود که هرون برادر نسبی موسی بود و این برای علی علیه السلم نتواند ثابت بود

پس باید مراد بعضی از مرتبهها بعضی از مرتبهها باشد و این اعتراض از فاحش ترین جهالتهای صاحب

مواقف و خنک ترین آنهاست برای اینکه عامی که تخصیص یابد و بعضی از آن بیرون رود حجت

بود در آنچه باقی مانده نزد محققین علم اصول و صاحب مواقف خود در شرح مختصر ابن حاجب

این مذهب را پسندیده و نیز مخفی و پوشیده نیست بر هیچ کس که مراد در این خبر مرتبهها و منازل معنویه است

نه مراتب نسبی و اینکه گفته که بعضی منازل هرون نبوت بود و نمی تواند برای علی ثابت بود دلیل عموم مراد این سخن سهو

و غلطی عظیم است

برجیتی که اگر م

منقطع م

حدیث م

سابق م

نباشد م

این آن م

و غلطی بسیار عظیم است برای اینکه موافق بودن علی علیه السلم با هرون در نبوت باعث نبوت نباشد

بر ترک عموم منازل که ظاهر حدیث است زیرا که استثنای نبوت شده در اصل حدیث **مترجم گوید**

که چون سند این حدیث ثابت معتبر است و مخالفین را در آن مجال بحث که ضرورت معلوم داشته باشند نیست

بر دلالت آن بر مدعی اعتراضات کرده اند و بعضی از آنها و جواب آنها در اصل مذکور شد و

شیخ صدوق و سید مرتضی رحمهما الله و بعضی از متاخرین تفاصیل آن اعتراضات را با جوابهای شافی

کافی در محل خود ذکر کرده اند و ما خلاصه اکثر آنها را بر وجه اختصار با اندک تغییر و توضیحی ذکر می کنیم

و چون اکثر این اعتراضات بعضی مبتنی بر بعضی دیگر است پس اگر بعضی از اعتراضات نقل کرده مکرر شود قصوری

ندارد پس اگر حاصل سخن شیعه در حدیث آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلم گفت که تو نسبت

بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی و از جمله مرتبههای هرون نسبت بموسی این بود که اگر هرون زنده می بود بعد

موسی خلیفه و جانشین او بود پس علی علیه السلم نیز خلیفه و جانشین پیغمبر باشد بعد از او و بغیر نبوت که حضرت

استثنا نمود و برادر نسبی بودن و مانند آن که عقلا مستثنی است همه منازل ظاهره و باطنه هرون مانند

افضلیت از همه اهل زمان و وزارت و مخصوص و معتمدتر بودن از همه مردم نزد حضرت موسی و باب علم او و خلافت

در غیبت و بعد از فوت او و غیر اینها برای امیر المومنین ثابت بود **اعتراض اول** اینکه لفظ حدیث عموم

ندارد تا شامل خلافت بعد از او باشد و لهذا منزله گفته و منازل نگفته جواب اینکه متعارف نیست

محاورات که بگویند در این مقام که منازل زید کمنازل عمرو و بلکه گویند منزلت زید کمنزلت عمرو در عرف این عبارت

عموم می فهمند و استثنا کردن الا انه لا نبی بعدی نیز دلالت بر عموم کند چنانکه مولف ذکر نمود **اعتراض دویم**

اینکه بر تقدیری که لفظ عام بود شاید مراد بعضی از مرتبهها باشد جواب اینکه در حدیث بیان آن بعضی که مراد است

و مخصص برای آن ذکر نشده و از آن فهمیده نمیشود پس لازم آید که کلام بی فایده و بیهوده باشد و آن از پیغمبر

صلی الله علیه و آله جایز نیست **اعتراض سیم** اینکه چون این حدیث را پیغمبر صلی الله علیه در رفتن جنگ تبوک

گفت پس این دلالت کند بر آنکه مراد خلافت در آن وقت بود جواب اینکه اصل این کلام از پیغمبر صلی الله علیه

مستفیض بلکه متواتر است و آنکه از اوران وقت گفته از اخبار آحاد است و مخصص خبر مستفیض نتواند بود

با آنکه در بسیاری از اخبار در اماکن و احوال مختلفه وارد شده و مقید به رفتن جنگ تبوک نیست ایضا

استثنای نبوت شده م

مترجم گوید

نافع م

غیر تفاوت و بعد از من م

حکیم

بیان م

۱۱

استثنای آن الا انه لا نبی بعدی با این تخصیص منافات دارد و ایضاً اگر این ثابت شود تصریح بان [illegible] نمیشد **اعتراض چهارم**
انکه بر تقدیری که عام باشد مراد همه منازل ایام حیات موسی نه بعد از فوت پس دلالت بر خلافت بعد از فوت
نکند جواب انکه لا نبی بعدی دلالت کند بر اینکه عموم شامل بعد از فوت نیز باشد زیرا که استثنای بعد از
فوت از ایام حیات مطابق قاعده استثنا نیست چنانکه مکرر مذکور شد **اعتراض پنجم** انکه شاید که مراد به
الا انه لا نبی بعدی این باشد که مگر اینکه نیست پیغمبری از بعد پیغمبری من نه بعد از فوت من جواب انکه این
احتمال در هر جائی که وارد شده که لا نبی بعدی جاری شود پس هر جوابی که در آن جا وارد گویند در این
مورد نیز جواب باشد با انکه لفظ بعد نیز عام است شامل ایام حیات و ممات هست پس عمومی که
از اطلاق کلام فهمیده میشود کافیست و شامل آن زمان تا زمان قیامت هست مستثنی منه نیز که
اثبات منزلت باشد شامل آن زمان تا قیامت باشد **اعتراض ششم** انکه هرون خلافت و امامت بعد از موسی
نداشت جواب انکه خلافت و امامت او بعد از موسی ثابت و مشهور است به مرتبه که ممکن نیست انکار آن مثل
سایر صفات هرون جواب دیگر انکه او در زمان حیات موسی خلیفه بالفعل بود به آیه شریفه که اخلفنی فی قومی
پس اگر بعد از مرتبه معزول شود باعث نقص مرتبه او و تنفر میشود و این جواب در اصل کتاب مفصلا مذکور
شد اگر کسی گوید که هرون حق تعالی بعد از نسبت باو جایز نیست و علی علیه السلام نبی نبود پس علی را
بالفعل جایز نیست جواب این حاصل آنست که مراد از این سؤال آنست که خلافت و استمرار از لوازم
هرون بود و این غلط صریح است زیرا که هرون قبل از آنکه موسی او را خلیفه خود کند نبی بود و اگر
مراد آنست که موسی به سبب نبوت هرون او را خلیفه مستمر خود گردانید و این سبب در علی علیه السلام نبود جواب
انکه نفی سبب خاص مستلزم نفی مسبب که به سبب دیگر ثابت شده نیست مثلا اگر کسی گوید زید را حبس کرده و غیر باشد
بعد از آن به سبب جاه لشکری عمر را نیز غرامت و تعزیت مثل او لازم نیاید [illegible] نیز به سبب جاه لشکری باشد [illegible]
انکه دلیل را تقریری میتوان نمود که متعین بر خلافت هرون نباشد یا بر وجه که از جمله این بود که اگر زنده
میماند بعد از موسی مفترض الطاعه و اگر چه باعتبار نبوت بود پس این منزلت مفترض الطاعه بودن
برای علی علیه السلام ثابت باشد و اگر چه به سبب امامت باشد زیرا که اتحاد یا اشتراک در سبب لازم نیست
اعتراض هفتم انکه هرون پیش از موسی فوت شده و خلافت علی را ثابت کرده پس چون برای علی علیه السلام ثابت شود جواب

انکه هرون پیش از

زیرا که ظاهر لفظ عموم است پس رفع
توهم [illegible] والفضا خصوص
مورد مخصص کلام عام نمیشود
چنانکه مقرر شده م

زیرا که موسی خلیفه او بود استثنا شود
پس غرض آنکه [illegible] او نیز
طرف [illegible] حاصل آنکه [illegible] خلافت
هرون [illegible] بود و موسی [illegible]
علی علیه السلام [illegible]
مستثنی بود م

منزلهای هرون م

بودی م

۱۲

انکه این از قبیل آنست که کسی گوید که بده زید را هر روز چنین پس بگوید که عمرو را بده مثل آنکه پس زید
بمیرد و بعد از چند روز یکی قطع نمیشود دهم عمرو **اعتراض هشتم** انکه هرگاه خلافت علی علیه السلام
ارو [illegible] که این حدیث دلالت دارد ثابت بود چنانکه برای هرون ثابت بود پس در ایام حیات نبی صلی الله
علیه و آله اطاعت او واجب بود چنانکه بعد از وفات واجب بود جواب انکه منافی حدیث حسن [illegible]
و کمیل اجماع مانع آنست **اعتراض نهم** انکه فرض طاعت هرون از جهت نبوت بود نه از جهت
موسی و از برای علی علیه السلام ثابت است برای هرون از جهت موسی جواب انکه موسی او را
او کلا خلیفه نمود و باقی ماند تا بعد از وفات چنانکه مذکور شد یا جواب گوئیم که این عبارت
در این معنی استعمال میشود و اگر چه از جهت او بنا شده و ابتدا بنوت استثنا شده با اینکه ان
هست موسی بود و بعضی از مناقب تا [illegible] نموده اند و دلالت حدیث به حدیث نبوی که
انتهای سابقه واقع شده در این است و واقع میشود مطابق یک پر خون پر تیر با پر تیر دو این است
شبیه به حکایت هرون و سامری حکایت غصب خلافت بود و مخالفین نیز نقل نموده اند که حضرت
را واقعه این امر خواند که یا ابن ام ان القوم استضعفونی [illegible] مخالفین نقل نموده اند
وصایت و خلافت هرون منتهی شد تا اولاد هرون [illegible] شبر و شبیر از هرون باشند و شیخ
رسیل امامت طاهر را با آن حضرت رسانید چنین امام باشند و چون قول به فصل نیست پس [illegible]
نیز امام باشد و بر تقدیر تراعی این نیست که حدیث دلالت ندارد بر انکه او علیه السلام مخصوص
دوست ایشان بود است [illegible] صلی الله علیه و آله و این عبارت نبود مگر به سبب افضلیت او و افضل
امام و خلیفه باشد چنانکه مکرر در احادیث سابقه مذکور شد **اصل** و اما حدیث رایت و
محبت پس مشهور است نزد سنیان نور الدین بن الصباغ در کتاب فصول المهمه گفته که در صحاح مسلم
و بخاری و غیر اینها مذکور است که نبی صلی الله علیه و آله گفت در روز خیبر که البته میدهم رایت را صباح
به مردی که فتح میکند خدا بر دستهای او دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارند او را
خدا و رسول او پس آن شب را گذرانیدند فکر میکردند در آنکه کدام یک از ایشان را میدهد رایت را پس چون صبح
رو داد آمدند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله هر یک از ایشان امید داشتند که به ایشان بدهد رایت [illegible]

پیغمبر ثابت بود م

محبت به م

محمد شهرستانی م

اصحاب م

۱۳

پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که کجاست علی ابن ابی طالب پس گفته شد که ای رسول خدا چشم او درد میکند
گفت پس بفرستید بسوی او پس آورده شد پس آب دهان انداخت بسوی چشم او پس دعا کرد برای او
پس صحت یافت تا آنکه گویا نبوده باو درد پس عطا کرد باو رایت را گفت علی علیه السلام جنگ
کنم با ایشان تا اینکه مثل ما شوند گفت برو به هموار تا آنکه فرود آئی به فضای ایشان پس
بخوان ایشان را بسوی اسلام پس خبر ده ایشان را بانچه واجب است بر ایشان در اسلام پس قسم بر خدا اگر
هر آینه اگر هدایت کند به سبب تو یک کس را بهتر است برای تو از شتران سرخ گفت پس رفت پس فتح
کرد خدا بر دستهای او و در این باب حسان بن ثابت گفته و کان علی ارمد العین یبتغی دواءا
فلما لم یحس مداویا شفاه رسول الله بتفلة فبورک مرقیا و بورک راقیا وقال ساعطی
الرایة الیوم فارسا کمیا شجاعا فی الحروب محابیا یحب الهی والاله یحبه به یفتح الله
الحصون الاوابیا فخص بها دون البریة کلهم علیا سماه الوزیر المواخیا و در صحیح مسلم
شده که گفت عمر بن الخطاب که من دوست نداشتم امارت را مگر در آن روز پس سعی کردم برای
رایت به امید آنکه خوانده شوم برای آن گفته اند علما و گفته اند که سعی نمودم به سین بی نقطه یعنی
نمودم برای آن و نمودم روی خود را و متصدی آن شدم تا اینکه متذکر من شود گفته اند که قرائن
نیست که دوستی عمر برای رایت به جهت آن بود که دلالت داشت بر محبت او خدا و رسول او را و
دوستی ایشان او را و فتح نمودن بر دستهای او گفته است این را شیخ عبد البر ابن سعد یافعی در کتاب
مرهم تمام شد کلام صاحب فصول المهمه و دیده ام مثل این نقل را در کتابها و صحیحهای ایشان
و از آنجمله در کتاب مصابیح البغوی نقل نموده از صحاح از سهل بن سعد انکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت روز خیبر که هر آینه میدهم رایت را صباح به مردی که فتح میکند خدا بر دستهای او دوست میدارد
خدا و رسول او را و دوست میدارند او را خدا و رسول او پس چون صبح نمودن مردم رفتند صبح
کردند بر رسول خدا امید داشتند همه ایشان که داده شوند رایت را پس گفت کجاست علی ابن ابی طالب
علیه السلام پس گفتند که ای رسول خدا درد میکند چشم او گفت پس بفرستید بسوی او پس بیاورید [illegible]

رسول خدا

خدای تعالی

شده م
از خود

کردم م

این م

۱۴

رسول خدا در چشمهای او پس صحت یافت گویا که نبود باو دردی پس داد او را رایت
پس گفت علی علیه السلام که ای رسول خدا جنگ کنم تا اینکه شوند مثل ما پس گفت برو به هموار تا آنکه فرود آئی برو
و نقل نموده حدیث را تا آخر به نحوی که قبل از این گذشت با انکه تغییری در معنی داشته باشد
و گفته است قاضی ناصبی در کتاب مواقف که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از انکه فرستاده
بود ابوبکر و عمر را بسوی خیبر و برگشته بودند گریزان پس گفت هر آینه میدهم رایت را امروز
به مردی که دوست میدارد خدا و رسول خدا را حمله کننده غیر گریزنده و داد آنرا به علی
علیه السلام و گفته محقق شریف در شرح او بر مواقف گفته که روایت شده که پیغمبر علیه السلام اول ابابکر
را فرستاد پس برگشت پس عمر را فرستاد و او نیز گریخته برگشت پس غضبناک شد نبی صلی الله
علیه و آله سبب آن پس چون صبح شد بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و [illegible] عطا کنم رایت را
حدیث پس خود را نمودند باو مهاجران پس گفت علیه السلام که کجاست علی علیه السلام پس گفته شد که او
درد چشم دارد پس آب دهن انداخت در چشم او و داد باو رایت تمام شد کلام محقق شریف حاصل آنکه
این خبر مستفیض است نزد شیعه و سنیان و قبول نموده اند از اعدای امت انکار نکرده از آن کسی و [illegible]
دلالت میکند بر انکه او علیه السلام از میان صحابه اختصاص دارد باین مرتبه و فضیلت یعنی دوستی او خدا
و رسول او و دوستی ایشان او را و این دلالت میکند بر افضلیت او بر سایر صحابه و اقربیت او بسوی
خدا غرض این و اختصاص او بامامت نه ایشان و قول باینکه در صحیح مسلم از عمر نقل شده که دوست نداشتم
امارت را مگر در آن روز نص صریح است در اینکه او از این کلام معنی مذکور فهمیده و ظاهر عرق حسد در
روی عمر و زلزال صحابه در اینکه به که داده میشود و امید هر یکی از ایشان که رایت به او داده شود
چنانکه ظاهر از اخباری که نقل نمودیم هر یک از ایشان به صدق انداخته اند بر اینکه این وصف بوده مخصوص
به علی علیه السلام و اینکه کسی که این کلام در شان او گفته شود عیبی برای او نتوان گفت و به منتهای کمال او نتوان رسید و او
افضل صحابه و احق ایشان است به امامت و انچه ابن روزبهان ناصبی معاند یعنی صاحب مواقف و شریف
شارح آن نقل کرده اند که ابوبکر و عمر گریختند و بآن سبب غضبناک شد پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت
صریح دارد بر فسق ایشان و بر انکه گناه بزرگ از ایشان صادر گشته و اینکه ایشان صلاحیت امامت نداشتند [illegible]

تا آنکه برو م

رایت م

شده م
رسید و او م

قاضی م

۱۵ قشون و تدبیر لشکری مدخل شمرده اند پس چگونه صلاحیت داشته باشند برای امامت که ریاست عامست
در امور دین و دنیا و خلافت عظمی است و سیاست کبری است و آنچه ابن صباغ مالکی نقل نموده و از
یافعی شافعی که او از علمای سنیان و مشاطین ایشان نقل کرده [illegible] کلام در شان
او باشد و رایت باو داده شود [illegible]
که مشتمل بود بر محبت خدا و رسول او بجهت خدا و رسول او را و این دلیل است بر اختصاص علی علیه السلام
باین وصف بر تقدیری که قبول نماییم که این نقل واقعی باشد و اگر بتحقیق آن کسی که خوض در آن حب
طاغوت [illegible] ورزد برای غرق شدن و بود در دریای که [illegible] شهوانیه و اعراض نفسانی
او در لذات دنیویه زیرا که حب دنیا سر هر خطیئه است و انجح عجایب و غریب تر از همه آنست که
قاضی متعصب ابن حجر [illegible] از جانب قائلین بانکه علی علیه السلام افضل صحابه است و آن اعتراض
نقل نموده و بمحض تعریف بر تقریر نموده که این خبر دلالت میکند بر اینکه این وصف یافت شده در غیر علی علیه السلام
پس لازم آید که او افضل نمی باشد از همه دیگران بعد از آن قاضی جواب گفته که نفی مجموع این صفات است
از غیر علی علیه السلام و واجب نیست که آن نفی هر صفتی از آنها باشد بلکه جایز است که نفی کل از غیر او
باشد پس لازم نیاید افضلیت علی علیه السلام در همه صفات بلکه در همین که از غیر او بودن تنها و بمحض تعریف
تصدیق و تقریر این سخن نموده و این از هر دو ایشان از راه ناداتی [illegible] اند و لیکن ناداتی [illegible] خود
زیرا که مفهوم [illegible] آنچه فهمیده میشود از این واقعه و مستفاد میشود از اخباری که نقل نمودیم آنست که
علی علیه السلام بهر یک از این صفات اختصاص دارد و آنچه از ابن صباغ نقل نمودیم که عمر در آن روز آرزوی
امارت و سرکردگی نموده نیز دلالت بر این مدعا میکند اعتراض دیگر بر این دو متعصب که [illegible] خود
بسته اند اگر گفته اند آن لازم آید که اگر از غیر او بخصوص علی علیه السلام باشد پس غیر او همه متصف باشند
بر گریختن از جنگ و روی گردانیدن از آن و آن معصیت قطعیه و کبیره مهلکه باشد و ایضا گریختن آن
دو جبت و طاغوت یعنی ابوبکر و عمر از جنگ جایز نتواند بود زیرا که اگر جایز بودی چگونه پیغمبر صلی الله علیه و آله
بسبب آن غضبناک شدی و چگونه تعریض نمودی و طعن زدی بر ایشان بان کلام که در شان حضرت علی علیه السلام
فرمود و نیز دلیل قاطع قائم شده بر حرمت آن و هرچه حرام باشد پس چگونه قابل امامت و خلافت باشد و چگونه

افضل از او خواهد

که دوست [illegible] م — و تصدیق ه — مفهوم [illegible] م — ایشان م

۱۶ افضل از او علیه السلام باشند و این واضح است و بحمد الله
[illegible] حدیث [illegible] در واقعه خیبر را احادیث نموده است که شیعه و سنی آن را نقل بطرق مختلفه
و اسناد متعدده نموده و از جمله اخبار متواتره میتوان شمرد و اگر چه در بعض از آنها کم و زیادتی و تغییر و تبدیل
لفظی بلفظ هست و لیکن همه آنها در اصل لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه
الله و رسوله بلکه در کرار غیر فرار [illegible] شریک اند و در اکثر آنها ذکر [illegible] ابابکر و عمر و در بعض ذکر [illegible] عثمان نیز
مذکور است و ما مختصری از طرق و اسناد آن را ذکر مینماییم و اگر چه بعضی از آنها مجملا در اصل مذکور
شده پس میگوییم که احمد بن حنبل در کتاب مسند خود ذکر نموده آن را به زیاده از سیزده طریق و روایت نموده
بخاری در صحیح خود در پنج موضع و روایت نموده آن را مسلم در دو موضع و در کتاب جمع میان صحاح
شش گانه [illegible] در بیان جنگ خیبر نقل نموده آن را از صحیح ترمذی و در جمع بین الصحیحین حمیدی نقل شده
از مسند سلمه بن الاکوع و فقیه شافعی ابن مغازلی روایت نموده از چندین طریق از آن جمله از سعید بن مسیب
از ابو هریره و روایت نموده آن را اهل تاریخ مثل محمد بن یحیی ازدی و ابن جریر طبری و واقدی
و محمد بن اسحق و ابو بکر بیهقی در دلایل النبوة و ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء و در کتاب اعتقاد
نقل شده از عبد الله بن عمر و سهل بن سعد و سلمه بن الاکوع و ابو سعید خدری و جابر انصاری و در
صحیح مسلم و ترمذی روایت شده از سعد بن ابی وقاص و روایت نموده ابن اثیر در جامع الاصول از
صحیح ترمذی از براء بن عازب و روایت نموده ابن بطریق از مسند احمد بن حنبل به دوازده طریق
از ابو سعید خدری و سعید بن مسیب [illegible] و ابو هریره و سهل بن سعد و ابو لیلی و سعد بن ابی وقاص
و از صحیح مسلم به شش طریق از عمر بن الخطاب و ابن عباس و ابو هریره و سهل بن سعد و سلمه بن الاکوع و از ابن مغازلی
به دوازده طریق از سلمه و ابو موسی اشعری و عمران بن حصین و ابو هریره و ابو سعید خدری و سعد و بریده و عامر بن
سعد و از تفسیر ثعلبی در تفسیر [illegible] صراط المستقیم و سید بن طاوس در کتاب [illegible] این حدیث
بتفصیل تمام نقل نموده بعد از آن گفته که جمیع آنچه روایت شده در این قضیه و کیفیت آنکه جاری شده در آن
دلالت میکند بر غایت و نهایت تقدیم علی علیه السلام بر دیگران زیرا که مفاد این کلام آنست که محبت متعارف
بودی که در بسیار از ایشان حاصل بود بر نحوی که [illegible] در عوض آن در غم [illegible] و شوق زیاد
برای گرفتن رایت نمی داشتند و آرزوی آن نمی نمودند خصوصا عمر و شواهد اشعار در [illegible] نمی گفتند

آن م

نقل نموده اند م — الرایة م

۱۷ از این گفته که بعضی اصحاب استدلال نموده اند بر این مطلب بانکه ذکر این صفات اگر چه به تنهایی
دلالت میکند بر اختصاص آنها بامیر المومنین علیه السلام و لیکن چون در این کلام بعد از گریختن ابو بکر و عمر از آن
و بعضی از خصوصیات دیگر دلالت بر اختصاص می نماید و بعضی از مخالفین گفته اند که از این حدیث لازم
آید که خلفا داخل در مجاهدین و توابین و متطهرین و متقین و متوکلین و محسنین و مقسطین نباشند
زیرا که در قرآن وارد شده که خدای تعالی دوست میدارد این جماعت را بلکه باید که خلفا داخل باشند در
خائنین و ظالمین و کافرین و فرحین و مستکبرین و مسرفین و معتدین و مفسدین و کفار اثیم و مختال
فخور زیرا که در آیات بسیار وارد شده که خدای تعالی دوست نمی دارد این جماعت را و شیخ طبرسی [illegible]
درین مقام حدیثی نقل نموده که مشتمل بر بسیاری از صفات و خصایص حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
تیمنا و تبرکا این بحث را بذکر آن ختم می نمایم [illegible] شیخ طبرسی در کتاب اعلام الوری از کتاب المعرفه
تصنیف ابراهیم بن سعید ثقفی باسناد او از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرده که گفت چون امیر علی علیه السلام نزد رسول
خدا صلی الله علیه و آله در فتح خیبر آمد رسول صلی الله علیه و آله گفت اگر نمی ترسیدم از آنکه بگویند در تو
طوایفی از امت من آنچه گفتند نصاری در عیسی بن مریم هر آینه میگفتم در تو امروز قولی که نمی گذشتی
به هیچ جمعی مگر میگرفتند خاک پای تو را و آب وضوی تو را و طلب شفا میکردند از آن و لیکن کافیست
تو را آنکه تو از منی و من از توام میراث میبری تو از من و میراث میبرم من از تو و تو نسبت بمن بمنزله
هارونی نسبت بموسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست و تو بری میسازی ذمه مرا یعنی از دیون و جنگ
میکنی بر سنت من و تو در آخرت نزدیکتر مردمی بمن و تو فردا یعنی روز قیامت خلیفه منی بر حوض
و تو اول کسی باشی که وارد میشوی بر من فردا و تو اول کسی که پوشیده میشوی با من یعنی خلعت بهشت
و تو اول کسی باشی که داخل میشوی به بهشت از امت من و بتحقیق که شیعه تو بر منبرهای نور نشسته
سفید باشند روهای ایشان شفاعت کنم برای ایشان و ایشان همسایه باشند در بهشت همسایهای من
و جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من است و پنهانی تو پنهانی من است و آشکار تو آشکار من است
و پنهانی سینه تو پنهانی سینه من است و فرزندان تو فرزندان من است و تو بجا می آوری وعدهای مرا و بتحقیق که
حق با تو است و بتحقیق که حق بر زبان تو است و در دل تو و پیش چشم تو است و بتحقیق که ایمان مخلوط شده

بگوشت

کلام سید م — در اصل [illegible] شده [illegible] السلام

۱۸ بگوشت تو و خون تو چنانکه مخلوط شده بگوشت من و خون من و بتحقیق که وارد نمیشود بر حوض دشمن
تو و غایب نمیشود از آن دوست تو صباح تا وارد شوند همه بر حوض با تو پس افتاد علی علیه السلام
بسجده و گفت حمد برای خدائیکه منت گذاشت بر من باسلام و تعلیم نمود مرا قرآن
و دوست گردانید مرا بسوی بهترین خلایق خاتم النبیین و سید المرسلین از روی احسان بسوی من و تفضل
بمن پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او نزد این کلام که اگر نبودی تو ای علی شناخته نمی شدند
مومنان بعد از من اصل جوهریست از جواهر [illegible] نثار جواهر بکار هر صاحب ذوق و ذهن مستقیم و دیانت وافره
و طبیعت پاکیزه طاهره که کنده باشد از گردن خود ریسمان تقلید آبا و اجداد را و سعی نموده باشد در
پیمودن راه رشاد و منهج سداد پوشیده نمی ماند مراد که مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله از فرستادن آن دو
در دو مرتبه اولا به جنگ با آنکه میدانست عاقبت کار ایشان را و او به وحی الهی آن را فرستاد و ما ینطق عن
الهوی ان هو الا وحی یوحی محض اظهار رسوائی و بیان نقصان ایشان بود تا آنکه ظاهر شود بر کسی که [illegible] از روی
دل آگاه دارند یا بشنوند [illegible] که ایشان از اهل کبایر اند و صلاحیت امامت کبری و بالا رفتن
بر منابر ندارند و ایشان صلاحیت امارت لشکری و قشون نداشتند پس چگونه صلاحیت داشته باشند برای ریاست
عامه دینیه و دنیویه و سزاوار ارباب [illegible] منصب و مقام و لایق برای رتق و فتق امور مهام [illegible]
بتمام و کمال مقام است [illegible] کسی که آلوده نشده دامن پاک او به کدورات آثام و ظاهر نشده [illegible] از او
گریختن و برگشتن در هیچ موقفی و مقامی پس اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را وصف نموده باشد بمحبت متعارف
عامه محض هذیان است و چگونه لایق به کلام رسول ملک دیان است و سایر حاضرین در آن
لشکر همگی حسرت میبردند و [illegible] از حسد باو اشاره مینمودند [illegible] ابلیس بودند
[illegible] مانند ابلیس میبودند [illegible] کسانی که دوستان ایشان را [illegible]
[illegible] لطف و دوست خود بلکه همیشه مطمح نظر ایشان دنیای دنیه و خوشیهای دنیه و خواهشهای
بدنیه بوده مگر جمع قلیلی از ایشان و اینان [illegible] صلاحیت امر جلیل [illegible] امامت نداشتند و موید
آنست آنچه روایت نموده از شیخ کشی قدس الله روحه در کتاب رجال از [illegible] الحکم از سیف بن عمیره
از ابو بکر حضرمی که گفت ابو جعفر علیه السلام که مرتد شدند مردم یعنی بعد از رسول صلی الله علیه و آله مگر

ایمان ر — سلیم م

١٩

سنتو سلمان و ابوذر و مقداد پس گفتم که ای عمار کف کرد دید و میل نمود میل کردند پس برگشت و گفت اگر خواهی که بر اکر بشکرد و داخل شد او را اخبری پس مقداد بهت اما سلمان او علی ض شده در دل او اینکه نزد امیر المومنین اسم اعظم خداست پس اگر تکلم نمود زمان همراهیه میگرفت شان از زمین و اما ابوذر پس سلام نمود او را امیر المومنین علیه السلام به سکوت و نگرفت او را و نخست آنچه در سلسله ملامت نمود ملامت کننده پس اباوا امتناع نمود و توقف کرد این خبر دلالت میکند بر ضعف امامت و روایات اکثر صحابه و از جهت آنکه یافت نبات بر نسخ که تعبیر از ایشان بارتداد شده از روی مجاز و مبالغه و متبوانند بود که ارتداد در اچندین مرتبه و همه یکی را حکمی باشد چنانکه کفر را چندین مرتبه باشد پس اهل ارتداد بر گشتن بود و مانکاهی را اصل دین و خدا و رسول بود و این مرتبه کفر جحود باشد که بوشانیدن خدا و رسول است و کاهی برگشتن از نظر تقیهای حق است و این مراتب متعدده میدارد چنانکه محوای این حدیث نیز بر آن دلالت دارد پس ظاهر شد اختصاص او علیه السلام بدرجه محبت زیاد و تا اخلاص و مبین گردید انفراد او بدرجات یقین و طبقات اختصاص پس بعضی از حکم تبوک خلیفه بودن او بر مدینه و گفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله که مدینه صلاحیت ندارد مگر بمن یا به تو چنانکه نقل نموده اند از شیعه و سنی نص صریح باشد در امامت و تعیین او برای خلافت و قسم به عمر خودم که ایشان نفهمیده بودند این را و لکن شیطان مهر نهاده بود بر دلهای ایشان و بهوا پیروی نمودند خواهشهای سخیفه و خیالات تضییع تحکم و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و عجب تر از همه عجبها آنکه عمده علمای سنیان و فضلای ایشان اباحامد غزالی که ملقب است نزد ایشان به حجة الاسلام در کتابی که مسمی است به مستصفی ذکر نموده که صحابه بیعت نمودند با ابابکر برای اینکه پیغمبر صلی الله علیه او را مقدم داشت در بکار امامت نماز و صحابه قیاس کردند امامت خلافت را به امامت نماز سبحان الله چگونه از امامت نماز امامت عامه را می فهمند و برگذر گر قیاس میکنند و متفطن نمیشوند و نمی فهمند قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله دین و قابلی که ذکر نمودیم با اینکه هر که تفحص نماید در امامت و خلافت و در مدینه علم این محض تهافت و نفاق است و ما بیان نموده ایم در کتابهای خود که امامت ابابکر در نماز در بیماری پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر و رخصت او نبود و لکن مطلب را استقصا نموده ایم در کتاب شهاب ثاقب هر آینه باطل است هر کس که

شد در راه خدا به ... از سکوت هم ... در دین هم

حوور آقابل لطف او کنند او را بهدایت نمایند **تبصرة** در حکایت جنگ خیبر مجملا با ظاهر شود بر ناظر متامل جلالت قدر امیر المومنین علیه السلام و بزرگی شان

روایت کرده محمد بن یحیی انکدری از مسعدة بن یسع و عبد الله بن عبد الرحیم از عبد الملک بن هشام و محمد بن اسحق و غیرهم از اصحاب اخبار و ارباب آثار که چون نزدیک رسید رسول الله صلی الله علیه و آله بخیبر فرمود که ای مردمان توقف نمایید که چون قرار یافت دست مبارک سوی آسمان برداشت و فرمود که بار خدایا ای پروردگار هفت رقعه آسمان و آنچه بر آن سایه انداخته و ای پروردگار هفت طبقه زمین و آنچه زمینها از آن برداشته اند و ای پروردگار شیاطین و آنچه ایشان از آن اضلال میکنند که از تو در میخواهم خیر این قریه را و خیر آنچه در وست و پناه می آورم بتو از شر آنچه در وست بعد از آن فرود آمد در زیر سایه درختی که در آن مقام بود و انجا اقامت فرمود بقیه روز تا نصف النهار روز دیگر آنگاه منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا کرد و تمام مومنان نزد آنحضرت جمع شدند دیدند که شخصی پیش آنحضرت نشسته فرمود که ای اصحاب آیا میدانید که این کیست گفتند نه یا رسول الله فرمود که من در خواب بودم که این آمد و شمشیر مرا کشید من بیدار شدم که او گفت یا محمد کیست که منع کند ترا از من در این روز گفتم حق سبحانه و تعالی که حافظ من است منع کند ترا از من پس شمشیر در غلاف کرد و اینجا نشست انجا که می بینید که با او هیچ خوفی و ترسی نیست گفتند که در عقل او قصوری باشد فرمود که او را بگذارید و او را تا برود و معاقب مسازید و پیت کشتند تا به و چند روز آن قلعه را محاصره کردند و رایت از آن امیر المومنین بود اما چند روز آنحضرت را درد عارض شده بود که عاجز بود از جنگ ... و مسلمانان بپای قلعهها هر روز تردید میرفتند و جنگ می انداختند تا یکروز در حصار را گشودند و بعضی بیرون آمدند و خندقی ایشان در پای حصار کنده بودند بر کنار خندق ایستادند مرحب یهودی در مقام محاربه در آمد مبارز طلبید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر را با جمعی از مهاجرین فرستاد و رایت را داد رفتند و کوشش نمودند کاری از پیش نرفت باز گشتند و یکدیگر را سرزنش میکردند روز دیگر عمر را فرستاد با بعضی ایشان نیز با ایشان زمانی باز گشتند و ترس و بید و یکدیگر را باهم گفتند آنگاه آنحضرت فرمود که این رایت از آن اینهانیست که بر میدارند برو بید و علی بن ابو طالب علیه السلام را پیش من طلب کنید گفتند که رمد و درد سر دارد فرمود که او را بمن بنمائید که میخواهم که مردی را بر بینم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند که فتح کند و رایت را بنحا نیچ حق اوست و او کرار غیر فرار است رفتند و آنحضرت را آوردند فرمود که یا علی چه حال داری فرمود که ... و درد سر آنحضرت فرمود که بنشین و سر خود را بر ران من بنه آنحضرت

لیو و علی ثقات و قوی وبر انشا ل با قوال و شیخ جلیل و فاضل نبیل و زین سعید بهاء الدین محمد عاملی از کتاب کشف الغمه گفته که نه

مرا کشید ده

او را ... که عاجز بود از جنگ هم

باو هم

در درد چشم داشت و درد سر که ... هم

٢١

چنین که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق امیر المومنین دعا فرمود و دست مبارک را از آب دهان تر ساخت و بر چشم و سر آنحضرت مالید و الحال چشم گشوده و درد سر فرو تسکین یافت و رسول الله صلی الله علیه و آله در حق او فرمود که بار خدایا او را از سرما و گرما نگاه دار و بعد از آن رایت را باو داد و فرمود برو که جبرئیل با تست و نصرت در پیش است و رعب تو در دلهای قوم مرکوز است بدان ای علی که ایشان در کتاب خود یافته اند هلاک کننده ایشان نام او ایلیا باشد پس چون با ایشان ملاقات کنی بگو که منم علی بن ابی طالب که ایشان از این مخذول و منکوب شوند ان شاء الله تعالی امیر المومنین فرمود که رفتم بدر وازه حصار دیدم که مرحب یهودی بیرون آمد جبه و جوشن ... پوشیده و اسلحه تمام بر خود ساخته چون مرا دید گفت قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب یعنی همه اهل خیبر میدانند که من که خیبرم مرحب میگویند که او تمام سلاح است و پهلوان آزموده ام

~~... چون او این رجز گفت من گفتم رجز انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات شدید قسوره~~

~~اکیلکم بالسیف کیل السندره یعنی ...~~

~~... تمامتر کشید ... بعد از آن باهم~~

کردید ندو و ضرب در میان ایشان رد شد آنگاه آنحضرت مبادرت فرمود که بقوت بازوی مردانگی ضربتی بفرق مرحب زد که خود و سر او را شکافت و بدندانهاش رسید و افتاده جان داد و در خیبر او را کرد چون امیر المومنین علیه السلام فرمود که منم علی بن ابو طالب دانشمندی از ایشان گفت که مغلوب شدید و فرق خود بر شما که تیل شد و بر موسی علیه السلام این امر نازل شده بود و از قتل مرحب ترس بسیار بر ایشان راه یافت رفتند بدر ون حصار و در را محکم در بستند امیر المومنین علیه السلام علاجی فرمود تا خود را بدر رسانید و بقوت روحانی صمدانی آن در را از جای جنبانید از پاشنه بر کند و بر روی خندق انداخت جسر ساخت تا لشکریان گذشته بقلعه ریختند و خاک مذلت بر فرق اهل قلعه ریختند و غنایم بسیار گرفتند بیرون آمدند و چون مردم تمام از خندق گذشتند و بجانب لشکرگاه رسول الله رفتند امیر المومنین علیه السلام آن در را بدست راست خود از روی خندق برداشت چندگز انداخت و آن در را هفت و پنج کس می بستند و گویند که مسلمانان تا هفتاد کس شدند نتوانستند آن در را از جای خود بردارند

مترجم گوید که حیدره یکی از نامهای شیر است چنانکه اسد نیز یکی از نامهای آن است نقل شده که چون امیر المومنین

علیه السلام متولد شد ابو طالب حاضر نبود مادر او علیه السلام او را اسم پدر خود اسد نام نهاد چون ابو طالب حاضر شد اسم را تغییر داده علی نام کرد گیتی نیز از نامهای شیر است و غاب نام بیشه باشد در قاموس گفته که قسوره بمعنی عزیز و شیر است یا مدقسور و نصف شب یا اول آن یا معظم آن و تیر اندازان از صیادان و از غلمان قوی جوان را گویند و اکثر آن ... مناسبت دارد و لیکن در اکثر روایات بجای شدید القسوره کریه المنظره وارد شده و در جزء اول بن لعواد ... مصرع ... و ارد شده که اول حرف ... و به جای اکیلکم بالسیف کیل السندره اوفیهم بالصاع کیل السندره ... گفته مراد در این مقام کیل باشد کمان چوب ساخت ... و احتمال دارد که مراد ازو باشد که کیله ... اعراب نقل شده که سندره کیله ... بزرگ است و ... ابار ...

از این مجملا ظاهر است **اصل** بدانکه حدیث بیست و چهارم مشتمل بود بر سه حدیث اول حدیث ... و دوم حدیث ... در جنگ خیبر ... و حدیث ... تفصیل تمام مذکور شد سیم حدیث مباهله است و این حدیث مشهوریست که ... نقل نموده اند و سنیان نیز در کتابهای سیر و تفاسیر و صحیحهای خود نقل نموده اند و انکار نکرده اند کسی از ایشان و نه از غیر ایشان از طوایف ... و ... نور الدین علی بن الصباغ در کتاب فصول المهمه گفته که آیه مباهله ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون الحق من ربک فلا تکن من الممترین فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین و سبب نزول این آیه آن بود که چون طایفه نصارای نجران آمدند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و داخل شدند بر او در مسجد حضرت ... شده بودند حلهها و ... اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله ... گفتند که ... ایم بیش از این طایفه ... و در ایشان سه نفر از اشراف ایشان بودند که ... کارهای ایشان ... میکردند یکی از ایشان عاقب بود و اسم او عبد المسیح بود و صاحب رای و مشوره ایشان بود و صادر میشد از رای ایشان

چیده بطلیعی نام نهاده و مرادی ح

امری بدون رای او و دیگری سید بود و او ملجا و پناه و مدبر کارها و صاحب رای ایشان و مشهور بود و دیگری
ابو حارثه بن علقمه علقمه بود و او حبر و عالم و امام و صاحب مدارس ایشان بود و او مردی از عرب از قبیله بکر بن وائل
بود و نصرانی شده بود پس مردم روم تعظیم و پادشاهان ایشان او را تعظیم و تشریف کردند و بنا کردند برای او کنیسها
و او را صاحب اختیار گردانیدند و براو خدمت کاران قرار دادند برای صلابت او در دین
ایشان و او می‌دانست پیغمبری رسول را صلی الله علیه و آله و شان و صفت او را به سبب آنکه در کتب خوانده بود
از کتب متقدمه ولیکن حمل کرده بود او را بر استمرار بر نصرانیت عزت و جاهی که داشت در نصاری پس
تکلم نمود رسول صلی الله علیه و آله با ابو حارثه بن علقمه و عاقب عبد المسیح و خبر ایشان سید ایشان
تا آنکه رسیدند از او پس رسول صلی الله علیه و آله با ایشان گفت اسلام بیاورید ایشان
گفتند که ما مسلمانیم پس گفت دروغ میگویید بتحقیق که منع میکند شما را از
اسلام سه چیز عبادت شما صلیب را و صلیب کشیدن خود باشد که اعتقاد ایشان عیسی را پسر خدا دارند
و خوردن شما گوشت خوک را و گفتار شما که برای خدا فرزند است پس گفتند که آیا دیده فرزندی را که بی پدر باشد
یعنی عیسی پس فرمود خدای تعالی آن مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب تا فواید خیال کرده بس اول
تفرح شد در این آیه مباهله طلبید رسول خدا صلی الله علیه و آله طایفه نجران را برای مباهله و خواند بر ایشان
آیه مذکوره را پس گفتند که مهلت ده ما را تا فکر کنیم در کار خود و بیاییم تو را صباح پس خلوت کردند با هم دیگر
گفتند عاقب صاحب مشوره خود را که رای تو چیست پس گفت قسم به خدا که دانسته‌اید بتحقیق که محمد پیغمبر است ای جماعت نصاری
که محمد پیغمبر مرسل است و بتحقیق که آورده است شما را در امر صاحب شما یعنی عیسی که در باب عیسی آورده جواب حق که ظاهر شد
بطلان دعوای شما و قسم به خدا که ملاعنه نکرده است قومی پیغمبری مگر هلاک شدند تا آخر ایشان
و هر گاه اراده نمودن از اینکه آفت مستاصل شدن نازل شود ادعانات شما باشد اگر ابا میکنید اسلام را بجهت الفت
و دوست دین خود پس صلح نمایید این مرد را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را و بپایید با و جزیه پس برگشتند بجای خود پس
صبح شد آمد نبی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بیرون آمد رسول و با خود داشت حسین را در آغوش و دست
حسن را و فاطمه در عقب او بود و علی در عقب ایشان بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت خدایا اینها اهل بیت من اند
هر گاه من دعا کنم آمین گویید پس چون طایفه نجران دیدند ایشان را و شنیدند گفته او را الفت ترک ایشان کرای [illegible]

نصاری علمی کرده

نصاری ای جمع کثیر من می‌بینم روهایی که اگر سوال کنند خدا را که ازاله نماید کوهی به جهت آنها کوهی را
هر آینه ازاله کند آن را مباهله مکنید که هلاک میشوید و باقی نمی‌ماند بر روی زمین هیچ نصرانی از
شما تا روز قیامت پس قبول کنید جزیه را پس قبول نمودند جزیه را و برگشتند پس گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله که قسم به آنکسی که جان من بدست اوست که بتحقیق عذاب نازل شده بود بر اهل
نجران و اگر ملاعنه میکردند هر آینه مسخ میشدند بمیمون و خوک و مشتعل میشد وادی بر ایشان در
وادی ایشان آتش و هر آینه مستاصل میکرد خدا نجران را و اهل آن را حتی پرنده بر درخت و تمام نمی
شد سال بر نصاری تا آنکه هلاک میشدند پس ابن صباغ در کتاب فصول بعد از نقل این حکایت گفته
و سبب نزول این آیه گفته است که گفت جابر بن عبد الله انصاری که انفسنا و انفسکم محمد رسول
خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ابناءنا حسن و حسین علیهما السلام و نساءنا فاطمه است
صلوات الله علیهم اجمعین و به این طریق روایت نموده این حدیث را حاکم در کتاب مستدرک خود از علی
بن عیسی و گفته است که صحیح است بر شرط مسلم و روایت نموده از او مسلم ابو داود طیالسی از
شعبه از شعبی به طریق مرسل و روایت شده است از ابن عباس و براء بن عازب رضی الله عنهما تمام شد
آنچه نقل شد تمام شد کلام صاحب فصول مهمه مترجم گوید که این حدیث را جمع کثیری از شیعه و سنی
نقل نموده اند اگر چه در بعضی از خصوصیات آن فی الجمله اختلاف شده لکن در اصل مقصود شبهه نقل و
ندارد از آنجمله شیخ مفید نقل نموده که حضرت امام رضا در نزد مامون الرشید بر این حدیث استدلال بر فضیلت
اهل بیت نموده و در طرایف این حدیث را از کتاب تفسیر شفاء الصدور تصنیف نقاش که یکی از علمای سنیان است نقل کرده
و خطیب در تاریخ بغداد در فضیلت او را ذکر نموده و مسلم در صحیح خود در موضع آورده و موضع این حدیث را ذکر کرده
و حمیدی در جمع بین الصحیحین از مسند سعد بن ابی وقاص و ثعلبی در تفسیر از مقاتل و کلبی نقل کرده و ابن
مردویه روایت نموده از آن از ابن عباس و حسن و شعبی و سدی و این مغازلی [illegible] روایت نموده
از او از شعبی نقل کرده که او گفته که ابناءنا حسن و حسین اند و نساءنا فاطمه است و انفسنا علی بن
ابی طالب است سیوطی در کتاب در منثور گفته که روایت نموده این حدیث را حاکم و صحیح شمرده
و ابو نعیم در کتاب دلایل از جابر بن عبد الله و از طریق کلبی از ابو صالح از ابن عباس روایت نموده

اصل

[illegible]

محل کرده

نقل کرده و تصریح نموده که آیه مخصوص باهل بیت و امیر المومنین نازل شده
کردانیده پیغمبر او را مانند نفس خود

و در جامع الاصول از صحیح مسلم نقل نموده و ابن ابی علان که یکی از شیوخ طایفه معتزله است
گفته است که این حدیث دلالت میکند بر اینکه حسن و حسین در آن وقت مکلف بوده اند زیرا که
مباهله نمی‌باشد مگر با کسی که بحد بلوغ رسیده باشد و اکثر این عبارات که در تقاریب
کلام مولف مذکور خواهد شد و مجموع را با هم در این مقام ذکر نمودیم تا باعث زیادتی تطویل نشود و معلوم شود که
نقل این حکایات جماعت مذکوره ثابت است و مولف متفرد بآن نیست اصل
حاصل آنکه از این حکایت ظاهر میشود فضیلت علی بن ابی طالب و طالب قدر او و استحقاق او برای امامت
در میان اصحاب و ظاهر میشود معجزه محمد صلی الله علیه و آله زیرا که نصاری دانستند که اگر مباهله نمایند
با او صلی الله علیه و آله عذاب نازل شود بر ایشان برای آنکه تما عارف شدند بر شان او و نبوت او
پس صلح کردند و داخل شدند در ذمی او و خدای تعالی ظاهر گردانید که علی علیه السلام نفس محمد است ظاهر
شود نهایت فضل او و مساوات او با محمد صلی الله علیه و آله در کمال و معصوم بودن از گناهان و خدای تعالی گردانید
او را و زوجه او را و دو فرزند او را حجت بر حقیقت نبوت او و برهانه از اثبات دین او و تصریح نمود بر اینکه حسن و حسین
پسران او یند و فاطمه از زنان او است و در این مباهله ایشان را خواسته و این فضیلتی باشد که هیچ یکی از امت
با ایشان شریک نباشند و هیچ یکی از صحابه با ایشان قرین و سهیم نبودند علامه قدس سره در کتاب منهاج
گفته که اتفاق دارند مردم بر اینکه مراد بانفسنا در این آیه علی علیه السلام است و اراده نکرده است خدای تعالی
که محمد و علی صلی الله علیهما یک نفس اند زیرا که این محال است بلکه مراد اینست که هر دو برابر اند و کسی که
برابر باشد با محمد که افضل از همه مردم است پس او نیز افضل از همه مردم باشد با آنکه قطع نظر از افضلیت
نیز از این آیه استدلال میتوان نمود بر ولایت امیر المومنین علیه السلام زیرا که آیه دلالت میکند بر اینکه او
برابر است با محمد صلی الله علیه و آله و محمد ولی امت بود پس او نیز ولی امت باشد تمام شد کلام علامه و این
کلام بسیار خوب و متین و محکم است و بعضی از سنیان مثل آلوسی بر این دو دلیل اعتراض نموده اند الحمد و الخطر
بر دلیل اول اعتراض نموده [illegible] اینکه [illegible] زیرا که اجماع
و اتفاق مسلمانان شده بر اینکه محمد افضل است از علی علیه السلام مگر بعضی از غالیان که گفته اند
که هر دو مساویند و چون توانستند که مساوی باشند با اینکه محمد صلی الله علیه و آله متفرد است به نبوت

بتمامه

مساوات علی علیه السلام با محمد صلی الله علیه و آله در جمیع جهات مراد نکرده اند [illegible]

در رسالت

و رسالت و خصایص دیگر مانند آنکه زنی بر او حلال بود و نماز شب بر او واجب بود و امثال اینها
پس مراد مساوات و برابری در بعضی از خبرها باشد پس دلالت نمیکند و معلوم نیست که افضل از
صحابه و امت از آنها باشد پس دلالت بر افضلیت علی علیه السلام بر صحابه و امت نمیکند و محصل اعتراض
کرده بر دلیل دویم که مساوات در بعضی از خبرها لازم نماید تمام مساوات او در اینکه ولی امت
باشد چنانکه محمد صلی الله علیه و آله ولی امت بود و این هر دو اعتراض باطل و ساقط است برای آنکه در
علم اصول ثابت شده که هر گاه چنین کلامی وارد شود که این دو با هم برابرند و در همه چیز برابر توانند
بود پس آنکه به دلیل ثابت شود که در آن برابر نیستند غیر آن در کلام مراد نباشد و مانند نبوت و خصایص
دیگر مخصوص پیغمبر بوده و غیر اینها همه مراد باشد و دلیلی نیست که دلالت کند بر اینکه ولایت امت
و افضلیت از صحابه و امت غیر علی مخصوص به پیغمبر است بلکه افضلیت از علی و باقی صحابه بر امت
مخصوص به پیغمبر است اما شاء الله و خدای تعالی همه را به راه راست هدایت نماید و قاضی نور الله ناصبی در کتاب شرح مواقف
گفته که این آیه دلالت میکند بر افضلیت علی علیه السلام بر باقی صحابه زیرا که قبول نداریم که مراد از انفسنا
علی است تنها بلکه مراد جمع خویشان و خدمتکاران محمد صلی الله علیه و آله که در جای نفس آنها داخل اند
در آن دلالت میکند بر آن صیغه جمع یعنی انفسنا تمام شد کلام قاضی و این محض جهالت یا تجاهل
است زیرا که [illegible] میان امت با اختلاف مذاهب و عقاید و طریقهای ایشان خلاف
نیست در اینکه مراد از انفسنا علی علیه السلام تنها است نه باقی سایر خویشان که گواهی میدهد
بر این تتبع کتابهای تفسیر و سیر و اخبار و کتابهای ایشان مانند صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی
و مستدرک حاکم و جمع میان صحاح شش گانه عبدری و مسند احمد بن حنبل و مناقب ابن مردویه
و فصول مهمه ابن صباغ مالکی و مناقب فقیه ابن مغازلی شافعی و غیر اینها و تصریح بآن
شده در کتابهای تفسیر مانند کشاف علامه محمود بن عمر زمخشری معتزلی حنفی و تفسیر
ابی بکر النقاش و تفسیر قاضی بیضاوی و تفسیر علامه قاسم مشهور به قطب شیرازی و تفسیر
امام محمد بن خطیب رازی و غیر اینها و در کتب سیر نیز ذکر شده مانند کتاب سیرت عبد الملک
بن هشام و غیر آن پس عجب است از ناصبی خبیث که انکار نموده این را و خواسته که به

مواقف

٢٧ ~~بپوشانند اهم زا و چون پوشیده میشود آفتاب بکف و شبنه نمیشود~~ حق بدروغ چگانه
بتوان پوشید آفتاب را بکف و شبنه نتوان ساخت حق را بدروغ و ~~تعجب [illegible]~~ الکه محقق
شریف طبرسی تحت [illegible] او رسیده ساکت شده و برین مقال واضح کا اختلال بحی و اعراض نکرده و این کار
عجیب است از [illegible] عجیبها الملک و سبب این غفلت رضای او است به مذهب محمد و نا خود زیرا که رضای به جزی
امری مانع استعداد ادراک معایب آن و اگر چه در کمال ظهور باشد و دوست چیزی کور و کر میکند از
دیدن و شنیدن معایب آن و درست گفته کسی که گفته که مردم بهم زیرک و [illegible] عاقل اند و لیکن چون
کار به دین رسد رسوا میشوند اگر این [illegible] کسی که صحت محقق که مراد از انفسنا نفس رسول الله صلى الله عليه وآله
و علی علیه السلام تمام مراد نتواند بود زیرا که لفظ بر یک کس اطلاق نشود این دلیل باطل و سست تر از خانه
عنکبوت بدو وجه وجه اول آنکه اطلاق صیغه جمع بر یک کس شایع و متعارف است و محل انکار و
تردد نیست خصوصا در وقتی که تعظیم مقصود باشد بلکه سید اجل ذو المجدین علم الهدی سید مرتضی
در کتاب شافی تجویز نموده که اطلاق لفظ جمع بر واحد حقیقت عرفیه باشد یعنی اطلاق در میان مردم
خلاف متعارف نیست که احتیاج به قرینه داشته باشد اگر چه در اصل لغت در قدیم اطلاق آن مجازی
بوده است و در بیان صحت شان تردد نیز این مطلب که ذکر شد و جمعی از پیشوایان علم اصول و عربیت
و تفسیر گفته اند که مراد به الناس در قول خدای تعالی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم
نعیم بن مسعود است و بر هر حال واجب است حمل نمودن لفظ جمع بر معنی مجازی هر گاه حقیقت متعذر باشد
و در انفسنا معنی حقیقی متعذر است برای آنکه اخبار شیعه و سنی صریح است که مراد علی علیه السلام است وجه دوم
آنکه جایز است که مراد به انفسنا پیغمبر و علی علیهما السلام باشد چنانکه دلالت میکند بر آن خبر جابر که از
پیش گذشت و آن خبر را از فصول المهمه نقل شده از صحیح مسلم و مستدرک حاکم و فصول ابن صباغ و غیر اینها
و ثعلبی در بیان معنی حقیقت جایز بود نابر قول آنکه گویند اقل جمع دو است و از غیب انک و جمع غیر
زید بن ثابت است اگر کسی اعتراض کند که بنابر این معنی لازم آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را بخواند به
مباهله و این صحیح نیست جواب گوییم که نسبت خواندن خواندن قلب باشد و تحریض باشد
نوع نشاط داشتن بر مباهله و جمع نمیشد این پس اگر کسی اعتراض کند که پس لازم آید استعمال نمود لفظ
بر مباهله

جون م

جمع م

متعارف م

ایدکم
که مراد م

٢٨ در معنی حقیقت و مجاز یعنی خواندن علی علیه السلام که حقیقت است و خواندن خود یعنی رغبت است که معنی مجاز است
و این جایز نیست نزد محققین علما اصول جواب گوییم که جایز است که این از قبیل عموم مجاز باشد یعنی ازین که
معنی خواندن است معنی دیگر اراده کنیم که شامل خواندن و طلبیدن حقیقی و رغبت نمودن باشد اما التحقیق جواب
اول است و آن مطابق اکثر اخبار و کلام مفسرین و جواب دوم تکلف است و ملاحظات آن را با اخبار مستفیضه
و تصریحات مفسرین نقل در تفسیر خود کرده که آبنائنا حسن و حسین اند و نسائنا فاطمه است و انفسنا علی بن ابی طالب
است و بر مثل این تصریح نموده است فخر تعلیمی ابن شهرآشوب روایت که موجب بصرت دین مطلب بود علامه زمخشری که
یکی از پیشوایان طایفه معتزله است و اهل تاریخ گفته اند که او مدت بیست سال مجاور مکه معظمه بود تا آنکه او را
جار الله یعنی همسایه خدا لقب دادند و از بزرگان سنیان است و کتاب بسیاری تصنیف نموده در کتاب
کشاف در تفسیر این آیه گفته که عربان گویند که بهله خدا بر دروغ گو باد از ما و از شما و بهله بضم با و فتحها
معنی لعنت است و بهله الله یعنی لعنت کند او را خدا و دور گرداند او را از رحمت خود ماخوذ است
از کفتن تو که بهله یعنی اهمال نمود او را و شتر است نابل یعنی رسیده اند او را و اصل ابتهال در
لغت این معنی است اما استعمال نمایند در هر دعایی که در آن سعی نمایند و اگر چه ~~نفرین~~ نبوده باشد لعنت
باشد و روایت شده که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله خواند اهل نجران را بسوی مباهله گفتند که مهلت ده
تا نظر کنیم و فکری کنیم پس چون با خود خلوت کردند گفتند به عاقب که صاحب رای ایشان بود که
ای عبد المسیح چگونه می بینی این کار را گفت که والله ای جماعت نصاری که محمد پیغمبر مرسل و تحقیق
که آورد برای شما آنچه بیان حق ظاهر شد در صاحب شما یعنی عیسی زیرا که ظاهر شد که او بنده الله مثل
آفریدن حضرت آدم بوده و مباهله نکردند هیچ قومی پیغمبری را هرگز پس زنده نماند بزرگ ایشان و نابت
نماند کوچک ایشان و اگر بکنید این کار را هر آینه هلاک خواهید شد پس اگر متابعت او را ابا میکنید و الفت
دین خود می باشد و اقامت و ایستادگی میکنید بر مذهبی که بر آنید پس صلح نمایید با این مرد
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و برگردید به بلاد خود پس آمدند به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و پیغمبر
آمده در بر گرفته بود حسین را و گرفته بود دست حسن را و فاطمه راه میرفت در عقب او و علی راه
میرفت در عقب فاطمه و پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفت که هر گاه من دعا کنم شما آمین بگویید پس اسقف

ودانکی الفقرا

٢٩ اهل نجران گفت که ای جماعت نصاری بتحقیق که من می بینم رویهایی که اگر خواهند از خدا که زایل کند
با اینها کوهی را از مکان خود هر آینه ازاله کند از آنها پس مباهله مکنید که هلاک میشوید و باقی
نمی ماند بر روی زمین هیچ نصرانی تا روز قیامت پس گفتند ای ابا القاسم رای ما اینست که مباهله نکنیم با تو و
بگذاریم تو را بر دین تو و ثابت باشیم ما بر دین ما پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر گاه ابا دارید از مباهله پس
مسلمان شوید تا بوده باشد برای شما آنچه برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است پس
ابا نمودند پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که دست از شما بر میدارم پس گفتند که ما طاقت جنگ عرب نداریم
و لیکن صلح میکنیم با تو بر اینکه جنگ نکنی با ما و نترسانی ما را و برنگردانی ما را از دین ما و ادا کنیم بسوی تو دو هزار
حله هزار از آن در ماه صفر و هزار از آن در ماه رجب و سی زره قدیم از آهن پس صلح نمود ایشان را
بر این و گفت قسم به آنکسی که جان من بدست او ست که هلاک نزدیک شده بود بر ~~[illegible]~~ اهل نجران
و اگر ملاعنه میکردند هر آینه مسخ می شدند به میمون و خوک و آتش میگرفت این وادی بر ایشان
و مستاصل میساخت خدای تعالی نجران را و اهل آن را حتی مرغ بر سر درختها و تمام نمی شد بر ترسا
این سال تا آنکه همه ایشان هلاک میشدند و روایت شده از عایشه که نبی صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بر او بود کلیم از موی
سیاه پس آمد حسن علیه السلام پس داخل نمود او را در آن پس آمد حسین علیه السلام پس داخل نمود او را پس فاطمه علیها
السلام پس علی علیه السلام پس گفت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا پس
اگر کویی و سؤال نمایی که نبی صلی الله علیه و آله طلب نموده است ... بمباهله برای آنکه ظاهر شود که او و خصم او
که اهل نجران اند کدام یک از ایشان کاذب اند پس برای چه [illegible] ~~[illegible]~~ مخصوص ساخت پسران و زنان
را جواب گوییم که این روش تاکید نمودن بیشتر است در دلالت بر اعتماد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حال خود و یقین
درستی خود از جهت آنکه جرأت بر آنکه عزیزان و جگر گوشه ها و دوستترین مردم خود را
در معرض این کار در آورد و اقتصار ننمود بر نفس خود و تیز تاکید نمانید اعتماد او بر کذب خصم او
و هلاک او با دوستان و عزیزان و هلاک که مستاصل شوند اگر تمام شد مباهله و مخصوص پسران
و زنان را از آنکه ایشان عزیزترین اهل و چسبنده ترین ایشان اند به دل و بسا باشد که فدای ایشان کند
نفس خود را و جنگ کند برای ایشان تا کشته شود و ازین جهت می برند ایشان را با خود در جنگها برای

رضا م

روالتبا علیه م

ساخت م

اطلاق کرده

٣٠ امکان مانع ایشان شود از گریختن و می نامند کسان را که منع نمایند از ایشان به روحهای خود یعنی ایشان
خود را بکشتن میدهند حماة الحقایق و مقدم داشت ایشان را در ذکر بر انفس یعنی صلی الله علیه و آله در این پسران
و زنان را که مراد حسن و حسین و فاطمه است پیش از انفسنا که مراد علی است ذکر نمود برای تنبیه نمودن بر لطف مرتبه
و قرب منزلت ایشان و برای آنکه اعلام نماید که ایشان مقدم اند بر نفس و درین دلالتی که اقوی
از آن نیست بر فضیلت اصحاب کسا علیهم السلام و درین انفس واضح بر صحت نبوت نبی صلی الله علیه و آله
زیرا که روایت نکرده هیچ یک از موافق و مخالف که نصاری قبول کردند مباهله را تمام شد کلام صاحب
کشاف پس نظر کن درین کلام به چشم تامل و انصاف تا بدانی از راه رست او قسم به عمر خودم که نیکو گفته
آنچه گفته و لیکن وجهی که برای داخل نمودن اصحاب کسا در مباهله گفته خالی از تقصیری نیست زیرا که سبب که او
برای داخل نمودن ایشان ذکر کرده در زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و باقی دختران و خویشان و عم او نیز جاری
میشود با آنکه او ایشان را داخل نمی داند بلکه مباهله را مخصوص اصحاب کسا میداند و شاید که مراد صاحب
کشاف این باشد که عزیز نمودن نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوستتر ایشان بسوی او ایشان اند از جهت مباهله نمودن با ایشان
بخلاف زنان که ایشان با این مرتبه نرسیده و مجال این بود نبودند به جهت قصور ایشان به حسب جلالت و تقوی
ازین مقام بلند و تحقیق باید خواندن ایشان زیرا که قرب صوری هر گاه قرب معنوی و انقصالی نبوده باشد
باعث ... قرب نمیشود چنانکه یاد کرده ذیل صحبت جعفر رومی و بهرام گفت که کعبه شود
کرسب ... پس آل عبا به مباهله جهت آن بود که ایشان در هر یک پیغمبر بوده اند در عصمت و ولایت و نجابت
دعا و جهت بلند گردانیدن شان ایشان بود دلالت بر جلالت قدر و سمو مکان و قرب ایشان
نزد حضرت سبحانه و ساحت ... و تصریح بر شراکت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله در استحقاق
بر این اطاعت کلیه و ریاست عامه و سیاست ... و نیز ابو بکر نقاش در تفسیر شفاء الصدور
در تفسیر این مباهله گفته که وارد شده است اخبار به آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفت دست
حسن او بر دوش حسین را بر سینه خود بر دست دیگر و علی علیه السلام همراه او بود و فاطمه در
عقب ایشان میرفت پس حاصل شد این فضیلت برای حسن و حسین و ایشان از میان پسران
اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسران امت او و حاصل شد این فضیلت برای

مقصد برانها

برجرده

کتاب م

ابتکم

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و اله در میان دختران نبی و دختران اهل بیت او و دختران
امت او و حاصل شد این فضیلت برای امیر المومنین علی علیه السلم در میان خویشان رسول
خدا صلی الله علیه و اله و از میان اهل بیت او و امت او بانکه گردانید او را رسول خدا صلی
الله علیه باشد نفس خود چنانکه و انفسنا و انفسکم بر آن دلالت دارد و روایت کرده که مباهله
در شب بیست و یکم ذی حجه بود و تزویج فاطمه در بیست و نهم از ذی حجه بود و روز غدیر هجدهم
ذی حجه بود تمام کلام جزری مترجم گوید که امام فخر رازی نیز چونکه از زمخشری نقل شد گفته تا
ویطهرکم تطهیرا گفته و تتمه آنکه این روایت گویا که متفق علیه است میان اهل تفسیر و اهل حدیث
و دلالت میکند بر اینکه حسنین پسران رسول خدا اند بعد از آن بایدک فاصله گفته که این روایت دلالت
میکند بر صحت نبوت نبی صلی الله علیه و اله اول آنکه ترسانید اهل نجران را به فرود آمدن عذاب
پس باید که اعتماد بر صدق خود داشته باشد و اگر نه سعی در اظهار کذب خود بوده دویم آنکه
اگر ایشان ندانسته بودند نبوت او را از تورات و انجیل ابا و امتناع نمی کردند از مباهله اگر کسی گوید
شاید ایشان در مرتبه بوده اند جواب گوییم که ایشان جانها و مالهای خود را بذل میکردند و این
شاهد دای دهاست و ایضا نقل شده که ایشان اعتراف بنبوت او نمودند و در تفسیر نیشابوری
نیز نزدیک باین نقل و اعتراف به فضل اصحاب کسا نموده و در تفسیر قاضی بعد از تفسیر آیه و
نقل خبر مباهله گفته که این دلیل است بر نبوت او و فضل اهل بیت که با او بودند و ملحق اکثر
سید ابن طاوس در کتاب اقبال الاعمال در فصل کیفیت مباهله نقل نموده با میکر رسیده
است که روایات صحیحه و سندهای صحیح از ابو المفضل محمد بن عبد المطلب شیبانی رحمه الله
از کتاب المباهله و از اصل کتاب حسن بن اسمعیل بن اشناس از کتاب عمل ذی الحجه به طریقهای
واضح گفت که چون فتح کرد نبی صلی الله علیه و اله مکه را و عرب مطیع و منقاد او شدند و فرستاد
رسولان بسوی طوایف و امم و مکتوب به کسری و قیصر نوشت و دعوت نمود ایشان را باسلام و اقرار
به جزیه و ذلت و اگر نه مهیای جنگ باشند در این هنگام و الهای نصارای نجران و خلفای ایشان
و بنی عبد المدان و بنی الحرث و غیر ایشان برشدار خوف و رعب از پیغمبر صلی الله علیه و اله و رسید

از دو جهت

شکه

و داعیه خود را

پاشان

باید ان رسولان پیغمبر صلی الله علیه و اله خواندن ایشان را بسوی اسلام یا جزیه یا جنگ پس ترسیدند
و جمعیت نمودند برای مشوره و به طول انجامید مشوره ایشان و عظیم گشت اجتماع ایشان برای آن
تا آنکه عزم شد رای ایشان بر آنکه جمعی برونند بسوی مدینه که تحقیق نمایند پس سید و عاقب تهیه سفر نمودند
و موافقت نمودند با او چهارده نفر سوار از نصارای نجران از اکابر و فضلا و علمای ایشان و هفتاد نفر
از اشراف بنی الحرث بن کعب پس داخل ایشان پس چون نزدیک شدند به مدینه سید و عاقب
خواستند که مباهات کنند بر مسلمانان و اهل مدینه با اصحاب خود و خود را نمایند با ایشان پس داخل
شدند در مدینه بر اسبان سوار با نیزها و با ایشان اجماع عرب بودند در صورت و حجب است تا آنکه با پیغمبر صلی الله علیه و اله
ملاقات نمودند و سوالها نمودند و جواب گفت ایشان را خصوصا در عیسی و مثل او و نازل شد آیه
مثل عیسی کمثل آدم تا آنکه گفتند که بیایید تا ملاعنه کنیم که کدام یک از ما بر حق است و بگردانیم
لعنت خدا را بر دروغ گویان پس نازل شد آیه مباهله نازل شد پس صباح وعده شد که مباهله
نمایند پس سید و عاقب و اصحاب ایشان برخاستند و چون دور شدند از پیغمبر صلی الله علیه و اله با اصحاب
خود گفتند که نظر کنید صباح که با که مباهله میکند با شما آیا با تمام اصحاب خود یا با بار کردهای لشکر
یا با اهل تخشع و تمکین و برگزیدهای در دین و ایشان اندک باشند در عدد پس اگر بیاید با کثرت
و صاحبان شهرت از اصحاب خود پس بدانید که آمده برای مباهات نظر بود ادعای او بس ظفر برای
شما است و اگر بیاید با چند نفر قلیل صاحب از اهل خشوع پس ایشان اصل انبیا
و برگزیده ایشان و موضع مباهله ایشان نیستند پس پرهیز بکنید از مباهله با او و پس امر نمود رسول خدا
صلی الله علیه پس امر نمود رسول خدا صلی الله علیه و اله که جاروب کردند میان دو درخت او کنده است تا اصلاح
شد پس امر نمود تا گلیم سیاه تنک بر آن دو درخت پهن کردند پس بیرون آمد گرفته بود دست علی و
حسن و حسین پیش او و فاطمه از پس سر میرفتند پس آمد با ایشان تا رسید بان دو درخت پس ایستاد
میان آن دو درخت در زیر گلیم بهمان هیئت که از خانه بیرون آمده بود تا آنکه سید و عاقب از
پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیدند که با که مباهله میکنی با ما گفت با بهترین اهل زمین و گرامی ترین ایشان نزد
خدا که اینها اند تا آنکه گفت و امر کرده شده ام که با اینها مباهله کنم با شما پس رنگ سید و عاقب

جاروب کردیم

نجران

پس رو کردند باهل جواید که از خوبان ایشان بود و گفتند برای ما مباهله میکنید و به خاطر آوردید
در جامعه ایشان از صفت این پیغمبر پس قسم به خدا که شما میدانید که او راست میگوید تا آنکه گفت
و بتحقیق که میدانید هر صاحب ادیان را از زمان گذشته با شما چنین سید و عاقب که از آن رسولیست
که ایشان را ده اند با و عمران سید و عاقب گفتند که چیست گفت نظر کنید با فقات که چگونه
متغیر شده و در ختان سر بر آورده و مرغان روی بر زمین با بالها بر آن خفته و گو که خفته شده آنچه
در چنده ایشان است و نظر کنید بسوی لرزیدن کوهها و دود سیاه و بارشهای ابر و مادر
تابستان و گرمی هوا تمام شد مختصری از آنچه ابن طاوس نقل نموده و این رساله گنجایش نقل تمام آن
ندارد و شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان این حکایت را تفصیل نقل نموده قدری از آن را که در این
مقام ضرورت نقل میکنم گفت اسقف اهل نجران که نظر کنید بر محمد در صباح پس اگر بیاید
با اولاد و اهل خود پس حذر کنید از مباهله با او و اگر بیاید با اصحاب خود پس مباهله کنید با او
که او بر چیزی نیست تا آنکه گفت چون رسید پیغمبر صلی الله علیه که آمد با جمعی که با او بودند پس سید
که گفتند ایشان کیستند گفت که این فلان است و این فلان تا آنکه همه را گفتند پس پیش آمد رسول
خدا پس نشست بر دو زانوی خود پس گفت ابو حارثه اسقف که نشست قسم به خدا که انبیا
نشستند برای مباهله پس برگشت اسقف و مباهله نکرد پس با او رسید که نزدیک شو و مباهله
کن گفت بتحقیق که من می بینم مردی را صاحب جرات بر مباهله پس می ترسم که راست
گو باشد تا آخر حکایت و روایت شده که اسقف گفت با ایشان که بتحقیق که من می بینم رویهائی
که اگر سوال کنند خدا را که زایل کند کوهی را از جای خود هر آینه زایل کند پس صاحب مجمع
که تعالوا یعنی بیایید بسوی حجت دیگر که فرق کند میان راستگوی و دروغگوی و اجابت
مفسرون بر اینکه مراد با ابنائنا حسن و حسین است و اتفاق یعنی هر کس را خواهید از اهل
خود ثم نبتهل یعنی تضرع کنیم در دعا و بعضی گفته اند یعنی لعنت کنیم پس بگوییم لعنت خدا
بر دروغگوی تمام شد مختصر کلام صاحب مجمع البیان فایده جلیله این اخبار
مذکوره صریح و ناطق اند بانکه مراد به پسران در آیه کریمه حسن و حسین است و دلالت قطعی میکند بر اینکه

گفتن
اینجا که

گفت

کشته

پسران

ایشان پسران رسول خدا اند و اخبار بودند این مطلب بسیار است از آنجمله قول پیغمبر است صلی الله علیه و اله
در حدیثی که مشهور است که گفت که این پسر من یعنی حسین امام است پسر امام برادر امام و از آنجمله قول
پیغمبر است صلی الله علیه و اله در حق حسین و حسن که این دو پسر من امام اند بایستند یا بنشینند یعنی خواه ظاهرا
خلیفه باشند یا نباشند و از آنجمله قول خدای تعالی است که و از ذریته او یعنی ابراهیم داود و سلیمان است
و شمرده عیسی را از آن جمله و الیاس و معلوم است که نسبت عیسی به ابراهیم از طرف مادر است و از آنجمله
روایت کرده حافظ عبد العزیز بن الاخضر جنابذی که از عظمای سنیان است بالا برده حدیث را
بسوی سفیان بن الحرث ثقفی گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و اله که رو کرد بر مردم یک
مرتبه و رو کرد بر حسن علیه السلم مرتبه دیگر پس گفت که بتحقیق که این پسر من سید است شاید که
خدای تعالی اصلاح کند با او میان دو طایفه از مسلمانان روایت نموده این حدیث را ابن صباغ مالکی در کتاب
فصول المهمه و از آنجمله روایت نموده نسائی به سند خود از عبد الله بن شداد از پدرش خود گفت بیرون آمد
بر ما رسول خدا صلی الله علیه و اله برای نماز خفتن بر داشته بود حسن را پس پیش ایستاد برای نماز پس گذاشت
بر زمین حسن را پس تکبیر گفت پس نماز گذارد پس سجده کرد در میان نماز پس طول داد سجده را گفت
پس برداشتم سر را خود را پس طفل یعنی امام حسن بر پشت رسول خدا صلی الله علیه و اله بود و او در
سجده بود پس برگشتم بسوی سجود خود پس چون بجای آورد رسول خدا صلی الله علیه و اله نماز خود را
گفتند مردم که ای رسول خدا سجده کردی میان نماز خود سجده را پس طول دادی آن را تا اینکه
گمان کردیم که حادث شده امری و وحی آمد بسوی تو گفت هیچ یک از اینها نبود و لکن پسر من سوار
شده بود مرا پس ناخوش داشتم که تعجیل کنم او را تا اینکه فرود آمد و از آنجمله قول پیغمبر است صلی الله علیه
و اله که لا تزرموا ابنی یعنی قطع مکنید بول پسرم را یعنی حسن علیه السلم در وقتی که بول کرد در
کنار او روایت نموده این را ابن اثیر در کتاب نهایه و از اصحاب ما شهید ثانی در کتاب شرح
لمعه نقل نموده و از آنجمله روایت کرده امام طبرسی در کتاب احتجاج از آنکه گفت محمد بن زبیدی
گفت حدیث کرد مرا ابو محمد و بالا برده حدیث را بسوی موسی بن جعفر علیهما السلم در حدیث
طولانی که مشتمل است بر سوالات هارون الرشید خلیفه عباسی از امام موسی علیه السلم و

عظیم

بر دوش

وجوابهای او علیه السلم از ان سؤالها تا آنکه گفت که گفت به من لعین پرسید که چرا گذارید شما برای
عامه مردم و خواص ایشان که نسبت بدهند شما را بسوی رسول خدا صلی الله علیه واله و بگویند که ای
پسران رسول خدا صلی الله علیه واله و شما پسران علی اید و هر مردی نسبت داده میشود بسوی پدر
او و فاطمه ظرفی بود و نبی جد شماست از جانب مادر شما پس جواب گفتم که ای امیر المومنین اگر نبی صلی
الله علیه واله زنده شود و خواستگاری کند دختر ترا آیا قبول میکنی از او گفت سبحان الله چون قبول
نمیکنم از او بلکه فخر میکنم بر عرب و عجم و قریش پس گفتم با او ولکن نبی صلی الله علیه واله خواستگاری
نمیکند بسوی من و تزویج نمیکنم با او گفت و چرا گفتم برای آنکه او زاییده است مرا و نزاییده است ترا پس
گفت نیکو گفتی ای موسی پس گفت چگونه گفتید که ما ذریه نبی ایم و نبی عقب نداشت و عقب از پسر است نه دختر
و شما فرزند دختر بوده و نمی باشد از برای دختر عقب پس گفتم که سوال میکنم ترا به خویشی و قبر کسی که در آنست
که معذور داری مرا از این مسئله پس گفت البته باید که خبر دهی مرا به حجت شما در این ای اولاد علی و تو ای
موسی بزرگ ایشان و امام زمان ایشانی چنین رسانیده اند به من و معذور نمی دارم ترا در آنچه
سوال میکنم ترا تا اینکه بیاوری مرا به حجتی از کتاب خدا و شما دعوا میکنید ای جماعت اولاد علی که نمی افتد
از شما از کتاب چیزی نه الف و نه واوی مگر نزد شماست تاویل آن و حجت خود میدانید قول خدای عز و جل
را که ما فرطنا فی الکتاب من شیء و مستغنی گشته اید از رای علما و قیاس ایشان پس گفتم رخصت میدهی
(تقصیر نکرده ایم در کتاب هیچ چیزی)
مرا در جواب پس گفت بگو پس گفتم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من
(پناه میبرم به خدا از شیطان رانده شده به نام خدای بخشنده مهربان)
ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین
(و از ذریه او داود است و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون و همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را)
و زکریا و یحیی و عیسی پس گفتم پدر عیسی کیست ای امیر المومنین پس گفت نیست از برای عیسی
(و زکریا و یحیی و عیسی)
پدری پس گفتم که او از ذریه ملحق ساخته ما عیسی را به ابراهیم از ذریه پیغمبران از راه مریم
علیها السلم و همچنین ملحق میشویم ما به ذریه های پیغمبر از جانب مادر ما فاطمه علیها السلم و زیاد کنم ترا
ای امیر المومنین گفت بلی و ارا گفتم قول خدای عز و جل فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک
من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
(پس کسی که حجت کند ترا در او از بعد آنچه آمد ترا از علم)
پس بگو بیایید تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و نفسهای شما را
ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین پس دعوا نکرده کسی که داخل نموده باشد او
پس تقریر کنیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر دروغ گویان

نبی صلی الله علیه واله در زیر کسا مگر علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین پس پسران ما حسن و حسین است
و زنان ما فاطمه است و نفسهای ما علی ابن ابی طالب است تا آخر حدیث و این حدیث صریح است
در اینکه ائمه پسران رسول خدا اند صلی الله علیه واله و همچنان همه ائمه علیهم السلم و از آنجمله روایت نموده
شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله بسند صحیح از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم که گفت
که اگر حرام نبودی بر مردم زنان نبی صلی الله علیه واله بحیثیت قول خدای تعالی و ما کان لکم ان تؤذوا
رسول الله و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا حرام بودی بر حسن و حسین بجهت قول
(رسول خدا را و نه اینکه نکاح کنید زنان او را از بعد او هرگز)
خدای تعالی و لا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء و این حدیث دلالت میکند بر اینکه نبی صلی الله علیه واله
(و نکاح مکنید آنچه نکاح کرده اند پدران شما از زنان)
پدر ایشان بوده حقیقة پس ایشان پسران او باشند حقیقة و این ظاهر است و از آنجمله روایت نموده احمد بن حنبل
در کتاب مسند خود بسند خود بسوی مستظل گفت که عمر بن الخطاب خواستگاری نمود از علی ام کلثوم را
پس عذر گفت کوچکی او پس گفت که من اراده ندارم نزدیکی او را ولیکن شنیده ام رسول خدا را
صلی الله علیه واله که میگفت که هر حسب و نسب بریده میشود بغیر حسب و نسب من و هر قومی پس
بتحقیق که خویشی ایشان به پدر ایشانست بغیر اولاد فاطمه علیها السلم پس بتحقیق که من پدر ایشان
و خویش ایشانم و تحقیق نموده ایم ما این مسئله را در رساله جدا و بعضی از اصحاب ما با اینکه او را
پسر حقیقی میدانند او را مستحق خمس نمیدانند و ظاهر کلام شیخ شهید دلالت بر این دارد در کتاب
لمعه بلکه در کتاب لمعه گفته که معتبر است منسوب بودن به هاشم از جانب پدر در استحقاق خمس و در کتاب
وقف گفته که هرگاه کسی وقف نماید بر اولاد خود شریک خواهند بود اولاد پسران و اولاد دختران و معلوم
است که این بنابر آنست که اولاد پسر و دختر پسر است حقیقة و تصریح به این نموده شهید ثانی در کتاب شرح لمعه و
کسی که اراده داشته باشد بر تحقیق این مسئله و احاطه بر اقوال علما در این باب رجوع نماید به
رساله ما که مذکور شد مترجم گوید که در کتاب کشاف گفته که ولد شامل ولد
و ولد ولد باشد و پسر و دختر هر دو ولد باشند و در قاموس گفته که ابن ولد است و ذریه
اولاد اند پس معلوم شد که ائمه علیهم السلم اولاد و ذریه و ابنا رسول خدا اند و ایضا
بر طبق علمای علم طب اتفاق دارند بر اینکه فرزند از نطفه مرد و زن هر دو مخلوق میشود

پس دخترزاده نیز از ماده جد باشد پس منسوب باو باشد پس اگر ثابت شود که ولد ولد را
ابن گویند پس حقیقة ابن جد باشد والا مجاز و علاقه مصحح گوز متحقق باشد و بنا بر این
همه سادات ابن رسول الله توان گفت اصل ثقة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی
در تفسیر مجمع البیان نقل نموده که ابن علان که یکی از شیعیان معتزله است گفته که چون مراد از ابنائنا
در آیه مباهله حسن و حسین است پس دلالت میکند بر اینکه ایشان در آن وقت مکلف بوده اند زیرا که
مباهله جایز نیست مگر با کسانی که بالغ باشند و ظاهر این کلام چنانچه شیخ طبرسی فهمیده در نهایت
غرابت است زیرا که اهل تواریخ و سیر متفق اند بر اینکه ایشان در آن وقت بسن بلوغ نرسیده
بودند و تصریح نموده اند باین جماعتی از اصولیین از آنجمله امام رازی در محصول و نور الدین
ابن صباغ در کتاب فصول مهمه گفته که حسن علیه السلم متولد شد در شب نصف ماه رمضان در سال سیم
از هجرت و در موضع دیگر گفته که او در وقت وفات رسول خدا صلی الله علیه واله هفت ساله بود و گفته
است که حسین علیه السلم زاییده شد در سه روز گذشته از شعبان المکرم سال چهارم از هجرت و او در وقت وفات
رسول خدا صلی الله علیه واله شش سال و چند ماه داشت و معتمد اهل اسلام محمد بن یعقوب کلینی گفته که متولد شد
حسن بن علی علیهما السلم در ماه رمضان در سال جنگ بدر در سال دویم از هجرت و روایت وارد شده که متولد
شد در سال سیم هجرت تمام شد کلام کلینی و گفته که متولد شد حسین علیه السلم در سال سیم از هجرت و بهر حال
گفتن که ایشان در آن وقت مباهله بلکه در وقت وفات نیز بسن بلوغ رسیده بودند و دلالت کند بر کمال نادانی
و جهالت به علم تواریخ و اخبار و سیر و گفتن ابن علان که مباهله جایز نیست مگر با بالغ دعوایی بود بی
دلیل بلکه دلیل قایم است بر خلاف آن شیخ طبرسی رحمه الله گفته که کوچکی سن و نقصان او از حد بلوغ
منافات ندارد با کمال عقل و گردانیده شده است رسیدن به حد بلوغ حدی برای تعلق احکام
شرعیه و سن حسنین علیهما السلم در وقت مباهله سنی بود که ممتنع شود که عقل ایشان کامل باشد
با اینکه جایز است نزد ما که خدای تعالی بر خلاف عادت مخصوص سازد ائمه ما را به چیزی که شریک
نباشد ایشان را غیر ایشان در آن پس اگر صحیح باشد که کمال عقل در سن متعارف و معتاد
نیست جایز است که خدای تعالی عقل ایشان را کامل گردانیده باشد بجهت اظهار امتیاز ایشان

از سایر مردم و کمال قرب و اختصاص ایشان به خدای تعالی مترجم گوید که بتحقیق این علام است که جواب
گفت آنچه ابن علان گفته که مباهله نمی باشد با غیر بالغ صحیح است هرگاه غیر بالغ مکلف باشد زیرا که کرده و گفته او
مناط مواخذه نشود و در غیر ائمه تکلیف موقوف به سن بلوغ نیست به ذات و صفات و خلقت و کمال ایشان
مانند سایر مردم نیستند و دویم آنکه ~~فرض نماییم~~ که کسی خود مستقلا مباهله کند باید که بالغ
باشد اما آنکه مذکور است آنچه مذکور شد در این واقعه حسنین علیهما السلم مباهله ننمودند بلکه پیغمبر صلی الله علیه واله ایشان را
برای مباهله آورد و ایشان را برای شرکت در دعا آورد تا اینکه دعا زود مستجاب شود و از برای مبالغه در اظهار
یقین خود بمرتبه که راضی شده که اگر دروغ گوید خود و خواص او که عزیز تر از ایشان نزد او کسی نیست
همه ایشان در معرض لعنت و هلاکت در آیند و نبتهل اگر چه بلفظ متکلم مع الغیر است ممکن است
که بجهت تغلیب باشد زیرا که آنچه پیغمبر صلی الله علیه واله کند چون صاحب اختیار همه است گویا که ایشان که
همراه اند بلکه همه امت کرده اند و تفصیل این مطلب در محل دیگر مذکور شده اصل خاتمه
حجة الاسلام شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان و تفسیر زاد در این آیه گفته همه اتفاق نموده اند بر اینکه مراد
بان فاطمه است علیها السلم را آنکه حاضر نمود در مباهله غیر او از زنان و این دلالت میکند بر تفضیل او علیها السلم
بر همه زنان و تقویت مینماید آن را آنچه در اخبار آمده که نبی صلی الله علیه واله گفت که فاطمه پاره
است از من بیخشم می آورد مرا آنچه بخشم می آورد او را و گفته است علیه السلم که بتحقیق که خدای غضب
می آید برای غضب فاطمه و راضی میشود برای رضای او و ثابت شده از حذیفه که گفت شنیدم از نبی صلی
الله علیه واله که میگفت که آمد مرا ملکی پس بشارت داد مرا که بتحقیق که فاطمه سیده زنان اهل بهشت است
یا زنان امت من و از شعبی روایت شده از مسروق از عایشه که گفت که بجوشیدن گفت پیغمبر به فاطمه چیزی پس فاطمه خندید
پس پرسیدم از او که پیغمبر صلی الله علیه چه گفت پس گفت که گفت به من که راضی نیستی که بوده باشی
سیده زنان این امت یا زنان مومنین پس خندیدم من برای این تمام شد کلام طبرسی مولف گوید که
گواهی میدهد بر این مطلب آنچه روایت نموده از احمد بن حنبل در کتاب مسند خود از حذیفة بن الیمان
گفت پرسید مرا مادر من که از چه وقت ندیده نبی را صلی الله علیه واله پس گفتم او را از مدتی چنین و چنین
و ذکر نمودم مدت طولانی از ایشان گفت نیل ... پس گفتم بگذار مرا پس من میروم نزد پیغمبر صلی الله علیه واله

ونماز میکنیم با او نماز شام را و وانمی گذاریم او را تا استغفار نماید برای من و برای تو گفت پس امام نماز را
پس گذاردیم با او مغرب و عشا را پس برگشت صلی الله علیه و آله از نماز خود پس از پی او رفتم او را پس حس کرد
عارض شد او را در راه که پس رفت پس از پی رفتم او را پس شنید راه رفتن
مرا عقب او گفت کیست این گفتم حذیفه پس گفت حاجت تو را پس حکایت نمودم او را به حکایت میان
من و مادر من پس گفت بیامرزد خدا برای تو و برای مادر تو پس گفت آیا ندیدی برخورنده را که
برخورد مرا پس گفتم بلی ای رسول خدا گفت او ملکی بود از ملائکه که فرود نیامده بود به سوی زمین پیش
از این هرگز در این شب رخصت گرفت از پروردگار خود که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا که حسن
و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند و فاطمه سیده زنان عالمیان است و روایت شده در مسند
احمد بن حنبل به اسانید از عایشه که گفت آمد فاطمه راه میرفت گویا که راه رفتن او راه رفتن رسول خدا بود صلی الله
علیه و آله پس گفت صلی الله علیه و آله مرحبا ای دختر من پس نشانید او را در طرف راست خود و پس گفت
با او حکایتی پس فاطمه گریست پس گفتم مخصوص نمود تو را رسول خدا به کلام خود پس گریه
میکنی پس آهسته گفت با وی حدیثی پس خندید پس گفتم ندیده ام مثل امروز خوشحالی که نزدیک باشد به
دلگیری پس پرسیدم فاطمه را از آنچه رسول گفته بود با او پس گفت نبودم که افشا کنم سر رسول خدا را
صلی الله علیه و آله تا اینکه از دنیا رفت صلی الله علیه و آله پس پرسیدم فاطمه را از آن پس گفت که سر گفت
رسول به من که جبرئیل هر سال عرض میکرد بر من قرآن را در سالی یک مرتبه و عرض کرد آن را بر من در این
سال دو مرتبه و نمی بینم این را مگر که حاضر شده است اجل من و تو اول اهل بیت منی که از من و به من
لاحق خواهی شد و خوب پیشرو است من برای تو پس گریستم من برای این پس گفت صلی الله علیه و آله
که آیا راضی نیستی که بوده باشی سیده زنان این امت یا گفت زنان مؤمنین پس خندیدم برای آن
و نور الدین مالکی در کتاب فصول مهمه روایت نموده از ابی هریره که گفت که گفت رسول خدا صلی
الله علیه و آله که اول شخصی که داخل میشود در بهشت من در بهشت فاطمه دختر محمد است و روایت نموده
حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابذی در کتاب خود معالم العترة النبویه از نبی صلی الله علیه و آله که گفت
هرگاه بوده باشد روز قیامت گفته شود که ای اهل این جمع یعنی اهل قیامت بپوشانید چشمهای خود را

تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله پس بگذرد و برای او باشد دو جامه از سندس سبز و در بعض روایات
وارد شده که سرخ باشد و از کتاب مذکور نقل شده که گفت عایشه که آیا خوشحال نمیکند تو را که
من شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که میگفت که سیده های زنان اهل بهشت چهار اند مریم دختر
عمران و فاطمه دختر محمد و خدیجه دختر خویلد و آسیه دختر مزاحم زن فرعون و در کتاب مذکور روایت شده
به سند او از انس بن مالک که به تحقیق نبی صلی الله علیه و آله گفت کافی است تو را از زنان عالمیان مریم
دختر عمران و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و در این کتاب نیز بالا برده حدیث را به سوی قتاده از انس
که گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که بهترین زنان بهشت مریم است و بهترین زنان فاطمه دختر
محمد و آسیه زن فرعون است و نور الدین علی بن مالکی در کتاب فصول مهمه گفته که روایت شده به لفظ صریح از اصحاب
صحیح روایت نموده هر یک از بخاری و مسلم و ترمذی از نبی صلی الله علیه و آله که گفت که به کمال رسیدند از مردان
بسیاری و کامل نگردیدند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون و خدیجه دختر خویلد و فاطمه
دختر محمد و در فصول از مجاهد نیز روایت شده که گفت بیرون آمد نبی صلی الله علیه و آله و گرفته بود دست فاطمه
را علیها السلام پس گفت هر کسی شناخته است این را پس شناخته است او را و کسی که نشناخته است او را پس این فاطمه
دختر محمد است و او پاره ایست از من و او دل من است و روح من است که میان دو پهلوی من است پس کسی
آزار کند او را پس به تحقیق آزار کرده مرا و کسی که آزار کند مرا به تحقیق که آزار کرده خدا را و در این کتاب
نیز روایت نموده اصبغ بن نباته از ابی ایوب انصاری گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هرگاه بوده
بوده باشد روز قیامت جمع کند خدا اولین و آخرین را در یک زمین پس ندا میکند منادی از زیر عرش
که به تحقیق که جلیل جل جلاله میگوید که به زیر اندازید سرهای خود را و بپوشانید چشمهای خود را پس به تحقیق که این
فاطمه است دختر محمد صلی الله اراده دارد که بگذرد از صراط و در این کتاب روایت نموده از ابی سعید خدری در
حدیث معراج از نبی صلی الله علیه و آله که او گذشت از آسمان هفتم گفت پس دیدم در آن برای مریم و برای
مادر موسی و برای آسیه زن فرعون و برای خدیجه دختر خویلد قصرها از یاقوت و برای فاطمه دختر محمد
هفتاد قصر از مرجان سرخ مزین به مروارید درهای آنها و پایهای آن از چوب عود و به هر حال پس مناقب
حضرت فاطمه به نهایت نمیرسد و مفاخر او زیاده است از شماره زیرا که او فتیله چراغ ملت

محمدیه و مشکاة انوار الهیه و بضعه و پاره حقیقیه حضرت نبویه است مترجم گوید که مناقب و فضایل
مذکوره و زیاده از اینها و غیر آن از علو منزلت و شرف مرتبه حضرت فاطمه در کتب صحاح سته و مصابیح
سنیان مذکور است و علمای متقدمین و متأخرین ایشان نیز در آنها نزاع و جدالی با شیعه
ندارند و ایذا و آزرده شدن او در بیعت ابو بکر و در مطالبه میراث و فدک نیز به همرتبه
ظهور دارد که انکار آن نتوانند نمود از راه اضطرار نابرشمال ظهور که کسی که غرق
در یای هلاک گردد از راه اضطرار و اضطراب به هر خار و خس رسد چنگ زند با آنکه میداند که آن
نفعی ندارد عذرها و جوابهای چند با عاشیطان را جوابی یافته اند با آنکه میدانند که هیچ یک از آنها اصلا
ندارد از آنجمله آنکه او علیها السلام از ترک و صاحب میراث عالی نکرده بوده امری بایست که ابو بکر رعایت
او نماید و لیکن چون دعوای فدک و میراث دعوای شرعی بود لازم بود بر ابو بکر که حق سلوک نماید و بطلان
این حرف ظاهر است زیرا اگر کسی که متمکن باشد که چنین کاری کند که مستحق بخانه شود پیغمبر صلی الله علیه و آله در شان او
نمیگوید که فاطمة بضعة منی و امثال آن از احادیث و از آنجمله آنکه آزرده شدن او علیها السلام از راه طبیعت
بشری بود و نه چنانکه بسیار مردم از راه خواهشهای دنیوی بر مال و جاه بیجا و به غیر حق آزرده
آزرده میشوند او نیز از راه خواهش دنیا بیجا و به غیر حق از ابو بکر آزرده شده بود و پیغمبر صلی
الله علیه و آله که آزرده گردانیدن او را آزرده کردن من است مراد آن است که او علیها السلام از راه
آزردگی امر دینی آزرده شود باعث آزرده کردن من است و بطلان این سخن نیز ظاهر است زیرا
که این خصوصیتی به فاطمه علیها السلام ندارد بلکه هر کسی را اگر کسی برای امر دینی آزرده کند
باعث آزرده کردن خدای تعالی و رسول او میشود پس کفتن این قسم سخنان برای فاطمه علیها السلام از فضیلت
حدیث بیست و پنجم شیخ امام حافظ ابو عبد الله بن یوسف محمد گنجی شافعی در کتاب کفایة
الطالب روایت نموده از ابی ذر رضی الله عنه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که وارد
میشوند بر حوض شیعه امیر المؤمنان پیش رو غر محجلین پس برمیخیزم پس میگیرم دست علم را پس
سفید باشد روی او و روی های اصحاب او پس میگویم چه قسم سلوک
نمودید بعد از من در ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت من پس میگویند که متابعت نمودیم بزرگتر

را و تصدیق نمودیم آن را و یاری کردیم کوچکتر را و نصرت دادیم او را و جهاد کردیم با او پس میگویم
که برگردید سیراب سیراب شده پس میآشامند شربتی که تشنه نشوند بعد از آن هرگز روی
پیشوای ایشان مثل آفتاب تابنده باشد و رویهای ایشان مانند ماه در شب که بدر باشد یا مانند
روشن ستاره در آسمان مؤلف گوید که این حدیث مستفیض و مشهور است نقل نموده از آن شیخ
جلیل عالی نسب اربلی در کتاب کشف الغمه و نص صریح است بر امامت و برهان واضح است بر خلافت آن حضرت علیه السلام
و قلیلی نبود که تشکیک شد چنانکه گذشت در حدیث شانزدهم و غر جمع اغر است مشتق از غره
و آن سفیدیست که بر روی اسب میباشد و اطلاق میشود بر مردمان شریف بزرگ مشهور و محجل
در اصل آن اسبی باشد که بالا رفته باشد سفیدی دست و پای آن تا موضع تحجیل و گذشته باشد از بند
و برسیده باشد به زانو برای آنکه بیان این هر دو موضع اجال او اجال خلخال و بند باشد
چنین نقل نموده ابن اثیر در کتاب نهایه بعد از آن گفته که تحجیل نمی باشد به یک دست و دو دست مادامی که
بوده باشد با آن یک پا یا دو پا و نیز جایز است که غر محجل کنایه باشد از تقوی و نیکی و
جلالت قدر و شأن زیرا که اغر محجل گرامی ترین اقسام اسب است نزد عرب و احتمال دارد که کنایه باشد
با طهارت و وضو و عبادت بوده باشند و در نهایه نیز غر محجال آنقدر نموده
با آنکه سفید باشد مواضع وضو از دستها و قدمهای ایشان و احتمال دارد که غر و محجل در علامت بند
در روی و قدم در روز قیامت برای مؤمنان و روی سفیدان در درگاه خدای تعالی والله اعلم حدیث
بیست و ششم شیخ حافظ که از بزرگان علمای سنیان و از ارکان محدثین ایشان است
روایت نموده از ربیعه سعدی گفت رفتم نزد حذیفة بن الیمان و او در مسجد رسول خدا بود صلی الله
علیه و آله پس گفت به من که کیستی گفتم ربیعه سعدی پس گفت مرحبا برای برادر من تحقیق
که شنیده بودم او را و ندیده بودم او را حاجت تو چیست گفتم نیامدم نزد تو برای غرضی از
اغراض دنیوی و لیکن آمده ام از عراق از نزد قومی که از هم جدا شده اند بر پنج فرقه دیده اند حذیفه
گفت سبحان الله و تعالی و چه باعث شده ایشان را بر این و حق واضح و بین است و چه میگویند گفت
گفتم فرقه میگویند که ابو بکر سزاوارتر بود به خلافت و اولی به مردم بود زیرا که رسول خدا

صلی الله علیه واله نامید او را صدیق و بود با او صلی الله علیه واله در غار و فرقه میگویند که عمر سزاوار
تر بود برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه واله گفت که خدایا عزیز گردان دین را به ابو جهل یا عمر بن
الخطاب پس گفت خلیفه که خدای تعالی عزیز گردانید دین را به عمر بن خطاب و عزیز نگردانید بغیر او و میگویند
فرقه که ابو ذر غفاری سزاوارتر بود در این بیکه نبی صلی الله علیه گفت که سایه نیفکنده آسمان سبز و
بر نداشته زمین غبرا صاحب زبانی که راستگوتر باشد از ابو ذر پس خلیفه گفت که رسول خدا صلی الله
علیه واله راست گفت ترا او بود و بهتر و سایه افکنده بود او را آسمان سبز و بر داشته بود او را زمین غبرا و او
و فرقه میگویند سلمان فارسی سزاوارتر بود برای اینکه رسول خدا صلی الله علیه میگفت در شان او که دریافته است
علم اول را و دریافته است علم آخر را و او دریاییست که او تمام نمیشود و او از ما است اهل بیت پس
ساکت شدم پس خلیفه گفت که چه منع نمود ترا از ذکر نمودن فرقه چهارم گفت گفتم برای آنکه من از آنهایم
واهمه دارم رسول پسندیده از جانب ایشان و عهد نموده اند با خدا که مخالفت نکنند ترا و اطاعت
نمایند امر ترا پس گفت بلای من که ای شیعه بشنو از من و در خود جای ده و حفظ کن و بفهمان از او
و برسان به مردم از جانب من بحقوق که من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه واله و گرفته بود حسین
بن علی را و گذاشته بر دوش خود و او میگفت که ای مردمان بحقیق که او کامل کننده
بخشش است بدبختی اعدا این کم کننده کاران و الیست علی بن ابی طالب بحقوق که مستمر نماینده کاران
علی ابن ابی طالب را بیرون رونده کان از دین خواند
ای مردمان این حسین بن علی ابن ابی طالب بهترین مردم است از جهت جد و جده جد او رسول خداست صلی الله
علیه واله سید اولاد آدم و جده او خدیجه است که پیشی گرفته بر زنان عالمیان به سوی ایمان به خدا
و به رسول او این حسین بن علی ابن ابی طالب است بهترین مردم در پدر و مادر پدر او علی ابن ابی طالب
است علیه السلام وصی رسول رب العالمین و وزیر او و پسر عم او و جده مادر او فاطمه دختر محمد رسول
خداست و این حسین است بهترین مردم در عم و عمه عم او جعفر بن ابی طالب است که زینت یافته
بود و پر کرده می پرد با ملائکه در بهشت هر جایی که میخواهد و عمه او ام هانی دختر ابی طالب است و این
حسین است بهترین مردم در خال و خاله خال او قاسم پسر رسول خداست و خاله او زینب دختر

محمد رسول خداست صلوات الله علیهم اجمعین پس گذاشت او را از دوش خود و راه میرفت پیش روی
او پس گفت ای مردمان این حسین است جد او در بهشت باشد و جده او در بهشت باشد و پدر او در
بهشت باشد و مادر او در بهشت باشد و عم او در بهشت باشد و عمه او در بهشت باشد و خال او در بهشت
باشد و خاله او در بهشت باشد و او در بهشت باشد و برادر او در بهشت باشد پس گفت که ای مردمان
بحقوق که داده نشده است کسی از ذریه پیغمبران گذشته آنچه داده شده است حسین علیه السلام مگر
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام بحقیق ای مردمان بدرستی که جد حسین بهتر است
از جد یوسف پس نگلد در دل غافل خبر این بحقوق که فضل و شرف و منزلت برای رسول خداست
صلی الله علیه واله و ذریه او و اهل بیت پس نبرد شما را امور باطله براه ها گفت شیخ حافظ محمود
بن ناصر سجستانی که این حدیث حسن است مولف گوید که این حدیث شاهد گوئی عظیم صریح است در امامت
او علیه السلام و آنکه احق است بخلافت از غیر او از صحابه و صریح در جلالت قدر اهل بیت علیهم السلام
خصوصا ابا عبد الله الحسین علیه السلام و این خبر است مشهور نقل از سید جلیل صاحب کرامات
و مقامات رضی الدین بن طاوس قدس سره در جزو اول کتاب طرایف و در این حدیث چند
مقام است اول در بیان آنچه در این حدیث محتاج به بیان است اظلت الخضراء یعنی ایه است
آسمان سایه و خضرا آسمان است و ممکن است که به طاء با نقطه خوانده شود یعنی مشرف شد بر او و لااقلت
الغبراء یعنی بر داشته زمین او را بر پشت خود علی ذی لهجة لهجه زبان است ... گفته لهجه بالتحریک ...
شد در آن و عدا از او ... یعنی حفظ کرد و فهمید و ... سکت است با ضم ...
استیخار ... یعنی آنچه گفتم برای علی و مارقین یعنی بیرون رونده کان از دین در نهایه
گفته در بیان حدیث خوارج گفته که بیرون می روند از دین چنانکه بیرون می رود تیری که انداخته
شود و بیرون رود فلا تحکم الامور یعنی جمع نکند شما را امور باطل شده ... از بیان کرامات
این امور دویم در دفع شبهه فرقه اول که ابو بکر را بهتر صحابه میدانند قول ایشان که نامید
او را رسول خدا صلی الله علیه صدیق پس این محض دروغ و بهتان است که بسته اند از او چه اسم
صدیق نامید کسی را که ایمان نداشته بخدا هرگز لفقد ربهم ... چنانکه روایت نموده اند اصحاب

وآن دو چیز است اول ...

ابن اثیر در

از ائمه ما علیهم السلام که ابو بکر و عمر ایمان نیاوردند هرگز و اظهار ایمان نمودند برای طمع در دنیا زیرا که
دانسته بودند که دین او بر همه دینها غالب خواهد شد روایت نموده رئیس محدثین ابو جعفر محمد
بن علی بن بابویه قمی در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه و شیخ جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج
از سعد بن عبد الله قمی که بعضی ناصبیان از او سوال کرد بر اسلام ابو بکر و عمر که آیا از روی طوع
و رغبت بود یا از روی کراهت و اجبار سعد گفت که من احتراز نمودم از جواب گفتن او و گفتم
که اگر جواب گویم که ایمان آنها از روی رغبت بود پس خواهد گفت که ایشان منافق نبودند و اگر گویم که از
روی اجبار و اکراه بود پس در آن وقت برای اسلام قوتی نبود تا اینکه ایمان ایشان با کراه و جبر باشد
پس گرفتم طومار را و نوشتم در آن چهل مسئله و کسری از مسائل مشکله که بود نزد من جواب آنها و
گفتم میروم بسوی صاحب مولای من ابو محمد حسن بن علی علیه السلام که در قم است علی بن محمد بن اسحق
پس چون طلب او نمودم سفر او رفته بود پس رفتم در عقب او پس رسیدم با او و گفتم با او حال را پس
گفت بیا با من به سر من رای تا برسیم از این مسائل از مولای ما حسن بن علی علیهما السلام
و نقل نمود حدیث را تا آنکه ذکر نمود اینکه حضرت علیه السلام فرمود که سوال نما از مولای خود را
مهدی علیه السلام از این مسئلها و او در آن وقت طفل بود پس پرسید او را از آنها تا اینکه گفت
و اما آنچه گفت به تو خصم تو که ابو بکر و عمر مسلمان شدند از روی اختیار و اطاعت یا از
روی جبر و اکراه است چرا نگفتی بلکه مسلمان شدند برای طمع زیرا که ایشان آمیزش داشتند
با یهود و خبر یافته بودند به خروج محمد علیه السلام و مسلط شدن او بر عرب از تورات و کتابهای
پیش و احوال و حکایت محمد صلی الله علیه واله و میگفتند که او مستولی میشود بر عرب مانند استیلاء
بخت نصر بر بنی اسرائیل الا اینکه او دعوی میکند نبوت میکند و لیکن نبی نیست پس چون ظاهر
شد امر رسول خدا صلی الله علیه واله موافقت نمودند با او بر شهادت ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله از برای طمع اینکه بیابند از جانب رسول خدا صلی الله علیه واله
ولایت و حکومت شهری را وقتی که منتظم شود کار او و نیکو شود حال او و مستقیم شود

ولایت و حکومت او پس چون مایوس شدند از آن ایستادند بر طریقه امثال خودشان و دهن بستند
مانند کسی که دهن میبندد از ایشان و رم دادند شتر رسول خدا را صلی الله علیه واله تا اینکه
بیافتند با آنکه بکردد بهلاک به افتادن بعد از آنکه بالا رفته بود در عقبه با جماعتی که بالا رفته
بودند پس حفظ کرد صدای تعالی نبی خود را از کید و مکر ایشان و قادر شدند که کاری بکنند و حال
ما ایشان مانند حال طلحه و زبیر بود وقتی که آمدند علی را علیه السلام و بیعت کردند با او برای اینکه
بوده باشد برای هر یک از ایشان حکومتی پس چون ایشان ناامید شدند از حکومت شکستند
بیعت را و خروج کردند بر او تا اینکه برگشت کار هر یکی از ایشان با آنچه بر میگردد کار کسی که میشکند
عهدها و میثاقها را او ذکر نموده اند جمعی از سنیان که نام صدیق برای ابو بکر از جانب رسول صلی
الله علیه واله نبوده و چنین فهمیده میشود از کلام علامه تفتازانی در شرح عقاید نسفی
و تصریح بآن شده در کتاب طرایف و غیر آن گفته است صاحب طرایف در جزو دویم وجوب
گفته آنچه گفته و آن نیست که از جمله امور تازه و عجیب سنیان آنکه روایت نموده اند در صحاح
خود که پیغمبر ایشان صلی الله علیه واله گفته است که سایه نیفکنده است آسمان خضرا و بر نداشته
زمین غبرا صاحب زبانی که راستگوتر باشد از ابو ذر و روایت نکرده اند مثل این حدیث
برای هیچ یک از صحابه و با وجود این ابو ذر را صدیق نامیده اند و شنیده ام که در کتاب
ایشان جمعی را وصف نموده اند به صدیقین باین آیه که اولئک هم الصدیقون والشهداء
عند ربهم لهم اجرهم و نورهم والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم
... و نامیده اند هر یک از آن جماعت را صدیق و غیر در ... جحیم الله
کتاب مذکور روایت نموده احمد از مسند احمد بن حنبل و کتاب ابن شیرویه و کتاب ابن
مغازلی از نبی صلی الله علیه واله که او گفت که صدیقون سه کس اند حبیب نجار مومن
آل یاسین و مومن آل فرعون و علی ابن ابی طالب علیه السلام افضل صدیقین است
و می نامند او را صدیق و او اول کسی است که تصدیق نمود نبی را صلی الله علیه واله و
ایمان آورد با او چنانچه گذشت در روایات ایشان و سنیان در روایات خود نقل کرده اند

و او حزقیل است م

که علی علیه السلام در مجمعها و بر سر منبرها میگفت که منم صدیق اکبر و با وجود این ای ماصدیق نامیدند
و مخصوص ساختند این لفظ را به ابو بکر نه غیر او از صدیقین بحقیق که این ... مرتبه
ایست که لغزش میکنند از آن عقلهای اهل البصیرت تمام شد کلام صاحب طرائف و آنکه تفتازانی
در موضع خود و تفتازانی در شرح عقاید در وجه تسمیه ابو بکر باین نام گفته که بجهت آنکه
تصدیق به نبوت نبی صلی الله علیه و آله نموده بی توقفی و تصدیق معراج نموده بی مهلتی و بی تردیدی
که قبول نمایم این نقل را لازم نمیاید که این اسم مخصوص او باشد برای آنکه امیر المؤمنین علیه السلام
و خدیجه سابق بر او بودند در اسلام و تصدیق به معراج و مثل این نقل نموده ایم در حدیث
چهاردهم که مولای ما امیر المؤمنین اول کسی بود که اسلام آورد و آنرا اداء نموده ایم در آنجا اخبار
بسیاری که کافی بود در این مطلب از کتابهای سنیان خذلهم الله و نیز تتبع خود نقل نماید در کتب
که نوشته برای رد بر کتاب کشف الحق و نهج الصدق گفته که با او علی علیه السلام ابو بکر صدیق نامیده
نموده از افاضل جلیل علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه این طریق که نرسیده بشد با او علیه السلام
از زیور کردن شمشیر پس گفت نیست باکی با آن و بتحقیق که زیور کرده بود ابو بکر صدیق شمشیر خود را
گفت سائل که گفتم با او که تو میگوئی صدیق گفت که پس جست علیه السلام جستنی و روی کرد به کعبه
و گفت آری صدیق است پس کسی که نگوید او را صدیق پس تصدیق نکند او را خدای در هیچ
گفتاری در دنیا و نه در آخرت ... و در کشف الغمه این حدیث را از کتاب صفوة الصفوه
که تصنیف ابن جوزی حنبلی است نقل نموده که از اجله سنیان است و چون باصبح حق در آن کتاب
هیچ تامل نکرده گمان کرده که این حدیث از طریق شیعه نقل شده خذله الله و افراد و نور الدین
مالکی نیز در کتاب فصول این حدیث را از ابن جوزی نقل نموده و گفته که از کتاب صفوة الصفوه
ابن جوزی از عروة بن عبد الله که گفت شنیدم از جعفر بن محمد بن علی از زیور شمشیر تا آخر حدیث پس نیست
این حدیث به شیعه افترا بیست که شک در آن نیست و این در طریقه او و سنیان است و بر تقدیری
که صحیح باشد که حضرت باقر علیه این را گفته باشد بر وجه تقیه گفته خواهد بود و تقیه حجتیست برای شیعه
و بتحقیق که گفته است صادق علیه السلام که تقیه دین من است و دین پدران من است و نیز گفته است

بلغ

آنحضرت

جوابش نقل شده که ص

و ... علیه السلام که نیست دینی برای کسی که نباشد تقیه برای او و روایت نموده از او علیه السلام
نصر خثعمی که فرمود که کسی که ... بداند طریقه ما را که نه میگوئیم مگر حق پس باید که اکتفا نماید
بآنچه بداند از جانب ما پس اگر بشنود از ما خلاف آنچه میداند از ما پس بداند که آن دفعی است از ما
یا از ما است و شد برای او تعبیر یا برای دفع ضرری یا شر از خود یا شیعیان یا برای آزمودن
شیعیان است که معلوم شود که با آن که ائمه از نسل صادق علیه السلام اند پس این و اخباری که وارد
شده بر سبیل تقیه بیشمار است که انکار آن نتوان نمود و احتمال دارد که مراد حضرت علیه السلام به
صدیق علی باشد علیه السلام زیرا که صدیق مطلق و صدیق حقیقی او است که احادیث مستفیضه
از طرق شیعه و سنی چنانچه خود توهم نموده باشد که مراد حضرت ابو بکر است ... و نقل
حکایت حدیث خود لفظ ابو بکر را داخل نموده و در جای سؤال نیز چون توهم نموده که
مراد ابو بکر است این خلاف طریقه ایشان است استبعاد نموده پرسید که تو چنین میگوئی حضرت
توریه نموده جواب گفتند و این قسم توهمات در اثناء حکایات و محاورات بسیار میشود
و توریه نیز از ائمه صلوات الله علیهم بسیار واقع شده با اینکه ضرورتی نیست به تاویل این حدیث
زیرا که ابن جوزی حنبلی نقل نموده و او بلکه اکثر سنیان مضایقه ندارند از دروغ و بستن
حدیث و کرامیه و بعضی صوفیه و امثال ایشان از سنیان جایز میدانند دروغ و بستن حدیث
را برای ترغیب بعضی و ترسانیدن بعضی و قرطبی در کتاب مفهم حکایت نموده از بعضی از اهل
رای که آنچه موافق قیاس جلی باشد جایز است که از آن نسبت دهند به نبی صلی الله علیه و آله و
قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین در احوال عبید الله بن محمد اسماعیل جزری
چند از اتفاق اهل هرات بر دروغ نقل نموده که موجب تعجب است شبهه دویم جمعی
ابو بکر را بهترین صحابه میدانند و آن اینست که ابو بکر همراه نبی بود در غار و همراه نبود کسی دیگر با او
پس او افضل صحابه و اولی برای خلافت باشد از غیر او و کاهی این شبهه را چنین تقریر کنند که
خدای تعالی او را در قرآن بلفظ صاحب نام برده و گفته که اذ یقول لصاحبه لا تحزن پس
او افضل امت باشد جواب این شبهه بر تقریر اول بر دو وجه است وجه اول آنکه

آنحضرت ص

اوست ص

واو را به خلافت ص

سنیان خذلهم الله روایت نموده اند که رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را طلب نکرد برای
مصاحبت و همراه بردن و او را اصلا خبر نکرده بود که او به غار میرود و رخصت
نداده که او از عقب او برود بلکه ابو بکر خود سر با رخصت رسول از پی او رفت
و ظاهر است که چنین رفاقتی و مصاحبتی از غیب منفعت نباشد کمال و فضیلتی نیز نباشد
محمد بن جریر طبری که یکی از اعیان جمیع علماء سنیان و از فحول محدثین ایشان است تعریف نموده
او را النووی در کتاب تهذیب الاسماء و اللغات و مبالغه نموده در تعریف او و در مدح
و ثناء بر او و ذکر احوال او و ترتیب یکی ورق نوشته در تاریخ خود در جزو سیم روایت
کرده که ابو بکر آمد نزد علی علیه السلام پس خبر پرسید او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خبر
داد او را که رسول رفت به غار ثور و گفته که اگر تو را با او حاجتی است پس ملحق شو با او پس
بیرون آمد ابو بکر به سرعت و ملحق شد به پیغمبر خدا را در راه پس شنید نبی صلی الله علیه و آله
تاریکی شب پس گمان کرد او را از مشرکین پس سرعت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله پس
پاره شد بند نعل او و پس شکافته شد انگشت بزرگ پای او به سنگ و بسیار خون از آن ریخت پس
سرعت نمود در رفتن پس ترسید ابو بکر اینکه ... شد نعل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله
در هنگامی که آمد او را پس ملحق شد با او و رفتند و پای رسول خدا می ریخت خون تا اینکه
رسیدند به غار در طلوع صبح پس داخل شد به غار و این روایت چنانکه می بینی گواهی میدهد
بر اینکه ابو بکر نمیدانست رفتن نبی را صلی الله علیه و آله از مکه بسوی مدینه و نبی صلی الله علیه
و آله پوشیده داشته بود آنرا از او چنانکه پوشیده داشته بود از دشمنان خود از مشرکین
و ابو بکر ندانست رفتن نبی را صلی الله علیه و آله مگر از علی ابن ابی طالب علیه السلام و ممکن نبود
ابو بکر را بودن در مکه بعد از نبی صلی الله علیه و آله از خوف کفار و روایت نموده احمد بن
حنبل در مسند خود از ابن عباس حدیث طولانی که متضمن ده خصلت عظیمه است که بآنها اظهار
نموده بزرگی منزلت علی بن ابی طالب علیه السلام از آن جمله گفته که خوابید ... و
پوشید جامه رسول خدا را صلی الله علیه و آله پس خوابید در جای او و گفت و بودند مشرکان

نفس ص

تعریف ... ص

گمان میکردند که او رسول خداست صلی الله علیه و آله پس آمد ابو بکر و علی علیه السلام خوابیده بود
گفت ابو بکر که پس گمان کرد که او پیغمبر خداست پس گفت ای پیغمبر خدا پس گفت علی علیه السلام که علی ابن ابی طالب
که بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت بطرف بئر میمون پس دریاب او را گفت پس رفت ابو بکر
پس داخل شد با رسول به غار و این خبر مشتمل است بر دلالت میکند بر اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله کار خود را
باو نگفته بود و او را مطلع بر راز خود نکردانیده بود و او را امر به مصاحبت نکردانیده بود بسوی غار و
باذن او از پی او نرفته و نگفته و داخل در غار شد صاحب طرائف گفته که به چه نیکوست این حدیث
نزد شیعه و آنچه در حدیث ذکر شده که علی علیه السلام گفت به ابو بکر که دریاب پیغمبر را و ملحق شو با او
نزد شیعه اعتبار ندارد و تصدیق این نمی نمایند و خلاف این را در کتابها روایت نموده اند تمام شد
کلام صاحب طرائف و بر تقدیری که قبول نمایم که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را همراه برده باشد و امر نموده
باشد که همراه بیرون رفتن با او دلالت بر طلب اللهیت قدر او و محبت نبی با او نمی کند چنانکه سنیان دعوی
میکنند بلکه دلالت بر خلاف آن میکند و روایت نموده اند سنیان که نیز که پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را همراه برد به غار از ترس اینکه مبادا کفار را مطلع سازد بر او صلی الله علیه و آله روایت نموده
این را ابو القاسم بن صباغ در کتاب نور و برهان بتحقیق که او روایت نموده در کتاب مسندی که
بالا برده بسوی محمد بن اسحق که گفت که گفت حسان که آمدم به مکه برای عمره و جمعی از قریش دشنام میدادند
اصحاب رسول خدا را ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ... امر نمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله علی را پس خوابید بر جای خواب او و ترسید از اینکه ابو بکر راه نماید کفار را بر او پس برد او را
با خود و رفت بسوی غار مولف گوید که این وجه مناسب بالاتر است بر دفع چنین منافقی و عجب است
از سنیان و ناصبیان که چگونه مثل این روایات را در کتب و مصنفات خود ذکر می نمایند و میگویند
که او افضل امت و خلیفه بر حق بود بعد از رسول نیست مثال این مگر تعصب جاهلی و تسلط
شیطان که مستولی گردیده بر دلهای ایشان و بصیرتهای ایشان را طمس نموده و صاحب طرائف گفته که گفته است
صاحب کتاب نور و برهان در باب هجرت بسوی مدینه که بالا برده حدیث را بسوی سعید بن مسیب
از علی بن الحسین علیه السلام گفت سعید که پس گفتم به علی بن الحسین که بود ابو بکر با رسول خدا صلی الله علیه

صاحب طرائف گفته که ص

٥١ علیه واله در روقتی که نقل نمود بسوی مدینه پس از کجا جدا شد از او پس گفت که تجسس کن ابوبکر
چون که آمد با رسول خدا صلی الله علیه واله بسوی قبا پس فرود آمد و انتظار میکشید آمدن علی را
علیه السلام گفت ای ابوبکر که حرکت کن تا ما بسوی مدینه رویم که قوم شاد گشته اند بآمدن تو
وایشان منتظر اند رفتن تو را بسوی ایشان پس چه چیز را باهم و اقامت مکن اینجا با انتظار
علی پس گفت نمی کنم او را که بیاید برادر انتظار میکشی او را که تا ماه با عمه تا بیشتر پس
گفت او رسول خدا صلی الله علیه واله که نه چنین است برد من تو با دستک بر من ...
... نمی گذارم قدمی و بر نمی دارم قدمی تا اینکه بیاید علی ابن ابیطالب پسر عم من
و برادر من در راه خدا و دوستر اهل بیت من بسوی من پس تحقیق که خطر کرد در
به نفس خود از مشرکین و ترسیدم غیر او را که راه نماید کفار را بر من پس غضبناک
شد نزد این ابوبکر و بر هم کشید روی خود را از این سبب حسد کرد بر علی علیه السلام و این اول عداوت
بود که ظاهر شد از او بر رسول خدا صلی الله علیه واله تا با علی علیه السلام و اول خلاف بود در رسول
صلی الله علیه واله و نهان میداشت در نفس خود آزار او کینه پس رفت تا داخل شد مدینه را و تخلف
نمود از او رسول خدا صلی الله علیه واله انتظار میکشید آمدن علی ابن ابیطالب را علیه السلام
صاحب طرائف قدس الله روحه گفته که کعب ... الحجود که این حدیث مشتمل است برای ظاهر ...
کاشف ... و راه می نماید بر حق با هر اکرده باشی از دوی البصایر و به تر سی ابو بروز
آخر تمام شد کلام صاحب طرائف و این سخن چنان است که کفته و ابو بکر بمجرد مصاحب و رفاقت در سفر
دلیل نشود بر فضیلت بر هیچ وجه برای اینکه بسی همراه خود میبرد در ... سفر خود بنده و خدمت
کار را و اگر چه فاسق ... و مغضوب او باشند و بر تقدیری که قبول
نمایم که دلالت بر فضیلت کند دلالت نکند بر افضلیت نکند و ... بر تقدیری که قبول
کنم که دلالت بر افضلیت کند دلالت نکند بر امامت برای اینکه سنیان شرطی دانند در امامت افضل
بودن از اهل ... زمان و ... ایشان شرطی دانند عدالت را نیز علامه تفتازانی
در کتاب شرح عقاید گفته که شرط نیست که امام افضل اهل زمان باشد برای آنکه مساوی در فضیلت

بلکه مفضولی

٥٢ بلکه مفضول اگر کمتر باشد در علم و عمل باشد که اعرف باشد به مصلحتهای امامت و معنیهای
آن و قدرت او بیشتر باشد بر قیام و اقدام بر واجبهای آن خصوصا هر گاه نصب مفضول
رفع شر و دفع فتنه بیشتر نماید و از آن عمر امامت را به شوره قرار داد میان شش نفر با قطع
باینکه بعضی از ایشان افضل از بعض بودند بعد از آن گفته که معزول امام بفسق و جور و ظلم بر عباد الله — نمی شود
برای اینکه ظاهر شد فسق و منتشر شد جور از ائمه و امرا که بعد از خلفای راشدین بودند و سلف
انقیاد و اطاعت ایشان میکردند و اقامت نماز جمعات و اعیاد باذن ایشان مینمودند و جایز نمی دانستند
خروج بر ایشان را و برای اینکه عصمت شرط امامت است ابتداء آن پس بقاء او به طریق اولی شرط باشد
تمام شد کلام تفتازانی و اما تقریر دویم که خدای تعالی در قرآن ابوبکر را بلفظ صاحب گفته پس آن
سست تر است از خانه عنکبوت برای اینکه مطلق ذکر بلفظ باعث فضیلت نمیشود زیرا که — صاحب
در قرآن کافر بلفظ صاحب نسبت به مومن و بعکس وارد شده از آنجمله قول خدای تعالی قال له
صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب در حکایت دو مردی که یکی
مومن و دیگری کافر بود و از آنجمله قول خدای تعالی است خطاب به حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که بگو به کفار ...
علیه واله قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا
ما بصاحبکم من جنة ... اول ...
خدای تعالی مومن را صاحب کافر گفته و در آیه دویم پیغمبر را صاحب کفار گفته و روایت نموده
طبرسی رحمه الله در احتجاج به سند خود از ... در مناظره ابو جعفر محمد بن نعمان مومن الطاق با ابن ابی خدره
که ابن ابی خدره استدلال نمود بر افضلیت ابوبکر بآیه غار پس گفت ابو جعفر رضی الله عنه در جواب او که
خبر ده مرا که آیا فرو فرستاد خدا سکینه خود را بر رسول خدا صلی الله علیه واله و بر مومنین در غیر غار
ابن ابی خدره گفت بلی ابو جعفر گفت که تحقیق خدا بیرون کرد صاحب تو را در غار از سکینه و مخصوص
ساخت او را به حزن و مکان علی علیه السلام در این شب افضل بود از مکان صاحب تو در غار پس
ابن ابی خدره گفت راست گفتی و در این مقام حکایتی غریب و خوابی عجیب که دیده است از امام شیخ — خواب
ما ابو عبد الله مفید معطر ساز و خدا مرقد او را که متضمن مناظره و مباحثه شیخ است با عمر در خواب

٥٣ در استدلال بآیه غار و چون مشتمل است بر فواید بسیار نقل می نمایم شیخ طبرسی در کتاب احتجاج به سند
خود از شیخ مفید نقل نموده که او گفت که در سالی از سالها در خواب دیدم که گویا که میگذشتم از
بعضی از راهها پس دیدم حلقه دایره که در آن مردم بسیار بودند پس گفتم چیست این پس گفتند که
این حلقه ایست که در آن مردی است حکایت میکند پس گفتم کیست او گفتند عمر بن الخطاب است پس
تفرق نمودم مردم را و داخل شدم در آن حلقه پس خود دیدم بمردی که حرف میزند برای مردم به چیزی که
نیافتم از آن پس بریدم بر او سخن او را پس گفتم که ای شیخ خبر ده مرا که چیست دلیل بر فضل صاحب تو ابوبکر
بن ابی قحافه در قول خدای تعالی که ثانی اثنین اذ هما فی الغار پس گفت وجه دلالت این بر فضل
ابوبکر در شش موضع است اول اینکه خدای تعالی ذکر نموده پیغمبر را صلی الله علیه واله و ذکر نموده ابوبکر را
و گردانیده او را دویم او دویم اینکه وصف نموده ایشان را به اجتماع در یک مکان برای الفت میان
ایشان پس گفت اذ هما فی الغار سیم اینکه خدا نسبت داد ابوبکر را به پیغمبر ... صحبت برای اینکه — بلفظ
جمع نماید میان ایشان در آن چه مقتضی رتبه عالیه است پس گفت اذ یقول لصاحبه چهارم اینکه
خبر داد خدا از شفقت پیغمبر صلی الله علیه واله بر او و مهربانی او با او از جهت عظمت منزلت او نزد او
پس گفت اذ یقول لصاحبه لا تحزن پنجم اینکه خبر داد که خدا با هر دو است بیک نسبت ... تفاوت
و ناصر هر دو است بی تفاوت پس گفت ان الله معنا ششم اینکه خبر داد از فرود آمدن
سکینه بر ابوبکر برای آنکه رسول خدا صلی الله علیه واله جدا نشد از او سکینه هرگز گفت فانزل الله
سکینته علیه پس اینهاست شش موضع است که دلالت میکند بر فضل ابوبکر در آیه غار نمیتوانی که ممکن
نیست تو را و نه غیر تو را طعن نمودن و بحث کردن بر آن پس گفتم که خبر دادی به سخن خود در
احتجاج تو برای صاحب خود و من بعون خدا میکردانم دلیلها و سخنهای تو را مانند خاکستری
که بر بر داد از باد در روزی که باد بسیار تند بوزد و اما گفتار تو که خدای تعالی ذکر نموده پیغمبر
را صلی الله علیه واله و گردانیده ابوبکر را دویم او پس نیست خدا در این کلام خبر داده از عدد ایشان
و قسم به عمر که خبر داد ما دو نفر بودند پس در این فضیلتی نیست و ما میدانیم به بداهت که مومن و مومن
یا مومن و کافر دو نفر اند پس نمی بینم برای تو در ذکر عدد ایشان فایده که توانی مراعات

نمود و اما گفتار

٥٤ نمود و اما گفتار تو که وصف نموده ایشان را به اجتماع در مکان واحد برای الفت میان ایشان پس مانند اول است
برای اینکه مکان جمع میکند کافر و مومن را چنانکه جمع میکند عدد مومنین و کافرین را و ایضا مسجد پیغمبر صلی الله
علیه واله اشرف بود از غار و جمع نموده بود مومنین و منافقین و کافرین را و در این باب است قول
خدای عز و جل فما للذین کفروا قبلک مهطعین عن الیمین و عن الشمال عزین
و ایضا کشتی نوح جمع نموده بود پیغمبر را و شیطان را و حیوانات را و سگ را پس مکان — جیب نوحها بی جدا جدا
دلالت نمیکند بر آنچه لازم دانسته تو پس باطل شد این دو فضل و اما گفتار تو که نسبت — فضیلتی که
داد ابوبکر را به پیغمبر بلفظ صحبت پس این ضعیف تر از دو فضل اول است برای اینکه لفظ صحبت — صاحب جمع میکند
مومن و کافر را و دلیل بر این قول خدای تعالی است قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی
خلقک من تراب و ایضا اسم صحبت اطلاق میشود میان صاحب عقل و حیوانات
و دلیل بر این کلام عرب است که نازل شده قرآن به زبان ایشان که خدای تعالی گفته و ما ارسلنا من رسول
الا بلسان قومه و ایشان صاحب را بر خر اطلاق کرده اند در این شعر ان الحمار مع الحمار مطیة
فاذا خلوت به فبئس الصاحب و ایضا شمشیر را که با کسی باشد بلفظ صاحب گفته اند — ... بار برد است
و معنی صاحب ... پس هر گاه اسم صحبت واقع شود میان مومن و کافر و میان صاحب عقل
و بهیمه و میان حیوان و جماد پس چه حجت باشد برای صاحب تو در آن و اما گفتار تو که گفت لا تحزن
پس این وبال است بر او و منقصت است برای او و دلیل خطای اوست برای اینکه لا تحزن نهی است یعنی
مکن پس حزنی که از ابوبکر واقع شده بود طاعت بود یا معصیت پس اگر طاعت بود پیغمبر نهی نمی نمود
از طاعات بلکه امر میکرد و میخواند بسوی آن و اگر معصیت بود پس نهی نمود او را پیغمبر صلی الله علیه
واله پس گواهی داده آیه بر عصیان او و به دلیل اینکه نهی نمود او را از آن و اما گفتار تو که
گفت که ان الله معنا پس تحقیق که پیغمبر صلی الله علیه واله خبر داد که خدا با اوست و تعبیر نمود
خود را بلفظ جمع مانند قول خدا که انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و بعضی گفته اند — گفته اند
در این باب که ابوبکر گفت که ای رسول خدا غمگینم بر برادر تو علی ابن ابیطالب که چه خواهد
بر جای تو پس گفت او را پیغمبر صلی الله علیه واله که دلگیر مشو که خدا با ما است یعنی با من و برادر من

این ترک ظاهر قرآن است

علی ابن ابی طالب و اما الکفار که سکینه نازل شد بر او بر کرلیس ترک ظاهر است بجای اینکه کسی که نازل شد بر او سکینه
کسی است که مونس او ساخت او را خدا بر آنکه دیده نمیشود لیس اگر او بکر صاحب سکینه باشد قبل و صاحب لشکر
خواهد بود پس بیرون نموده نبی صلی الله علیه و آله اعدا را زبون با اینکه اگر میخواستید این موضع را بهتر بود برای
صاحب نفی برای اینکه صدای نطق را آن کرده سکینه را بر نبی صلی الله علیه و آله در دو موضع که مونسان با او بودند لیکن گشت
مونسان را با او پس کفت در این اذان و در موضع فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و الزمهم
کلمة التقوی و کفته است در موضع دیگر فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین و انزل جنودا لم تروها
پس حق مخصوص در این موضع به پیغمبر را تنها به سکینه پس گفت فانزل الله سکینته علیه پس اگر می بود
با ابوبکر حقیقة هر آینه شریک میساخت او را با پیغمبر در سکینه چنانکه شریک ساخت کسانی را از
مومنین که ذکر نمودیم پیش از این پس دلالت کند بیرون کردن او از سکینه بر بیرون بودن او از
ایمان پس یافت عمر جواب و متفرق شدند مردم و بیدار شدم از خواب مقام دویم
در ابطال انچه دلیل خود ساخته اند فرقه سنیه یعنی جماعتی که گفته اند که عمر بهترین اصحاب پیغمبر است
برای حدیثی که روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت که خدایا عزیز گردان دین را به ابی جهل
یا عمر بن الخطاب پس اول اعتراضی که وارد می اید بر این جماعت انکه این حدیث را خود وضع
نموده و بسته اند چنانکه فهمیده میشود از کلام حذیفه نیز که گفت که خدا عزیز گردانید دین
را به محمد صلی الله علیه و آله و عزیز نگردانید به عمر او و از جمله انچه دلالت میکند بر وضع این
حدیث انکه عمر در زمان جاهلیت کم نام بود و نزد مردم وقعی و اعتباری نداشت که کسی منسوب
او شود و بنود برای او بزرگی و شانی و سنیان ذکر کرده اند که عمر در زمان جاهلیت دلال
خر بوده و در غایت فقر و دناءت بوده و حلال زاده نبوده و پدر او خطاب حطاب بوده
و دشمنش را برچیده بودند در بازار که او را عکاظ میگفتند و عمر را در زمان جاهلیت
از روی تهکم و ریشخند عمیر میگفته اند و نقل نموده ایم این حکایات را از سنیان در رساله
که تصنیف نموده ایم در فساد نسب عمر و نام کرده ایم آن رساله را به ذخیرة المحشر
یوم المحشر پس کسی که حال او این باشد چگونه عزیز می شود اسلام با او پس معلوم شد

کذب این حدیث را اهل نفاق و اصحاب شقاق بسته اند و افترا کرده اند و فاضل جلیل حسن بن علی
طبرسی در کتاب تحفة الابرار گفته که مقارنت عمر با ابی جهل در این حدیث دلالت میکند بر ضد
انچه دعوی نموده اند و صریح است در شراکت آنها در ضلالت و این سخن چنان است که گفته است
و این حدیث اگر دلالت کند بر فضیلت عمر هر اینه دلالت کند بر فضیلت ابی جهل نیز زیرا که منتظم شده اند
هر دو در یک سلک و انچه ظاهر شده است بر فهم من آنست که این خبر بر تقدیری که صحیح باشد با اینکه احتمال
صحت ندارد دلالت نمیکند بر جلالت و فضیلت عمر بلکه ظاهر آنست که سبب دعای پیغمبر صلی
الله علیه و آله آن بود که چون این دو شقی شریک بودند در بهره کوئی و بد زبانی و اهانت اهل اسلام
و سفاهت با ایشان و مساوی بودند در رشتی اخلاق و ایذاء رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب
او و استهزاء با ایشان بنا بر این درخواست پیغمبر صلی الله علیه و آله که یکی از ایشان داخل شود در ظاهر
اسلام تا آنکه او در مقابل دیگری باشد مثل است که ذل من لا سفیه لی و سالم اند مسلمانان از
تعاون و تظاهر ایشان بیکدیگر و پیغمبر صلی الله علیه و آله سالم مانند از شر و فتنه ایشان با اینکه
سنیان روایت کرده اند که خدای تعالی عزیز گردانید اسلام را به علی علیه السلم نه غیر او از صحابه
طبرسی عطر الله مضجعه در کتاب تحفة الابرار رضی الله عنه که یکی از عظمای سنیان است نقل کرده
که او روایت نموده در کتاب مجتبی که نبی صلی الله علیه و آله چسبیده بود به پرده های کعبه در
روز فتح مکه و گفت خداوندا ابو سفیان ملبوس مشرکین قریش از بنی امیه غم من کسی که قوت
دهد مرا پس نازل شد جبرئیل علیه السلم از روی غضب پس گفت یا محمد آیا قوت نداد تو را پروردگار
تو به شمشیری از شمشیرهای خود بر دشمنان یعنی علی ابن ابی طالب پس بخشید دین تو را تمام است
با قوت با آنکه رخنه کنند در آن فردی از بنی امیه قسم خورد پروردگار تو که هر اینه خواهد آفتاب و راد رکردن کاه بلند هموار
و به حق خداوند او را صعید و روایت شده از کسائی در کتاب قصص الانبیا که نوشته است بر ساق
عرش که لا اله الا الله محمد رسول الله قوت دادم و یاری دادم او را به علی و در کتاب
مناقب ابی بکر بن مردویه و مجتبای صالحانی و منتهی المآرب قطان و تفسیری که بیرون
نوشته اند از تفاسیر اثنا عشر تصنیف شیخ حافظ محمد بن مومن شیرازی نقل شده که آیه فان

حسبک الله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین نازل شد در علی علیه السلم و بمحمد و اهل بیت مومنین مقام چهارم
سیم در دفع شبههء فرقه سنیه و ال اسنت که ابو ذر بهترین صحابه است برای حدیثی که گذشت که سایه نیفکنده است آسمان خضرا و نه زمین غبرا کسی را که اصدق لهجه باشد از ابو ذر پس اول اعتراضی که وارد
می اید بر این انکه ابو ذر رضی الله عنه همیشه اقتدا می نمود به مولای ما امیر المومنین و همیشه منتظم بود در
سلک اتباع او بود و سنیان روایت نموده اند اخبار بسیاری که صریح است در این معنی و در انکه او وصی
رسول خداست و خلیفه اوست بعد از او از انجمله حدیثی است که ذکر نمودیم است که روایت نموده ابن ابی الحدید در
تفسیر خود و دو حدیثی که مذکور شد در ذیل حدیث بیست و دویم که حنبلی نقل شده از مناقب ابی
بکر بن مردویه مضمونش انکه که علی علیه السلم امیر المومنین است حقا حقا و دوستترین مردم بود به سوی
پیغمبر صلی الله علیه و آله و او شیخ مظلوم است که به ستم گرفته شد حق او و او رسیده است که دانا باو قرار
گیرد و از انجمله حدیث بیست و نهم است و از انجمله روایت نموده ابن مغازلی به سند خود از ابو ذر رضی الله عنه
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی که غصب نماید خلافت را از علی بعد از من پس او کافر است
و جنگ نموده خدا را و رسول او را و کسی که شک کند در علی پس او کافر است و حدیث
نموده شیخ اجل ابو الفتوح رازی در تفسیر خود نزد تفسیر آیه ان الله اصطفی ادم و نوحا
و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین روایت نموده از معروف بن خربوذ از ابن عباس که گفت بودم
در سال از سالها در مسجد گفت در موسم حج پس دیدم مردی را بر هیئت صحرا نشینان بر ان
بود عمامه سیاهی و هر گاه حدیث میکردم به حدیثی حدیث میکرد او پس گفت ای جماعت
مردم پس هر کس شناسد مرا اشناسد و هر کس نشناسد مرا پس اگاه سازم او را با اسم خود من
جندب بن جناده هم بدری غفاری ام من صحابه رسول خدایم صلی الله علیه و آله شنیدم او را
که میگفت در این مکان و اگر نشنیده باشم کر باد گوشهای من ان الله اصطفی ادم
و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض و
الله سمیع علیم پس اما ذریه از نوح است و ال از ابراهیم است و سلاله از اسمعیل است
و عترت طاهره از محمد است صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر علی ابن ابی طالب است پس ای

یعنی که خدا برگزید ادم و نوح را

انیکه حیران شده اید بعد از پیغمبر خود اگر مقدم میداشتید کسی را که مقدم داشته خدا و رسول او و موخر
میداشتید کسی را که موخر داشته خدا و رسول و هر اینه تقصیر نمی شد ولی خدا و بر طرف نمیشد سهمی در
راه خدا و اختلاف نکرده در امت بعد از ایشان مگر انچه با اوست علم آن نزد اهل بیت پیغمبر است
پس چشیدند یعنی با انچه کردید بعنی و بال امر او و زود باشد که بدانند آن کسانی که ظلم کردند که بکدام
بازگشت باز میگردند و شیخ ابو الفتح کراجکی در کتاب کنز الفواید به سند خود از ابن عباس روایت
نموده که گفت دیدم ابا ذر غفاری را که چسبیده بود به حلقه بیت الله الحرام و او میگفت ای
مردمان کسی که شناسد مرا پس بحقیقت شناسد و کسی که نشناسد مرا خبر دهم او را با اسم خود منم
جندب ربذی ابو ذر غفاری بحق که من دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم در سال
گذشته و بتحقیق گرفته بود این حلقه را و او میگفت ای مردمان اگر روزه گیرید تا بوده باشید مانند زه های
کمانها و نماز کنید تا بوده باشید مانند کمانها و دعا کنید تا پاره پاره شود عضو عضو پس دشمن دارید
علی ابن ابی طالب را بیندازد شما را خدا در آتش جهنم ای ابو الحسن پس بگذارد کف خود را در کف
من پس بحق که خدا اختیار نموده مرا و تو را از یک درخت من اصل آن و تو شاخ آن پس کسی
که قطع نماید شاخ آن را بیندازد او را بر روی او در آتش سید سلیمان و امام متقین آشیند ناکثین
و مارقین و جاحدین را علی نسبت تو با من بمنزله هارون است نسبت با موسی مگر انکه نیست نبی
بعد از من و حاصل انکه اختصاص و اقتدای ابا ذر با امیر المومنین و اعتقاد او بامامت او و ظلم
کسی که تقدم جسته بر او در مرتبه ایست که جحود و انکار آن نتوان نمود و خبر مذکور در توصیف
ابا ذر با انکه در زیر آسمان و روی زمین راستگوتر از ابو ذر نیست اگر چه عام است لیکن مخصص
باید بود به رسول صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلم یعنی مراد انست که راستگوتر است
از همه کس بغیر این دو کس و قول حذیفه که رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که تر بود
از ابا ذر اشاره دارد به تخصیص دارد و حاصل کلام انکه نبی صلی الله علیه و آله داخل نتواند بود در
در عموم هر صاحب لهجه البته و قطعا پس باید که امیر المومنین نیز داخل در آن نباشد برای

اگر ولایت است برای امیر المؤمنین مرتضی ثابت باشد برای رسول صلی الله علیه وآله بغیر از نبوت
برای آنکه امیر المؤمنین نفس پیغمبر شده به نص آیه مباهله پس بیرون رفتن نبی صلی الله علیه وآله از این
عموم مستلزم بیرون رفتن امیر المؤمنین است از آن و عکس نیست که مراد حذیفه آن باشد که نبی صلی الله
علیه وآله بیرون است از این عموم بجهت براهین عقلیه و نقلیه که دلالت میکنند بر آنکه او صلی الله علیه
وآله راستگوتر است از اباذر پس امیر المؤمنین نیز از این عموم بیرون است نیز بجهت براهین
عقلیه و نقلیه که دلالت میکنند بر آنکه او افضل است از اباذر و احتمال دارد که مراد حذیفه
آن باشد که نبی صلی الله علیه وآله از این عموم بیرون است قطعا و اجماعا پس استدلال باین ضعیف
باشد حتی آنکه بعضی از اهل علم اصول فقه قایل شده اند که چنین عموم حجت نمی باشد اصلا
پس معارضه نتواند نمود با دلیلهای قطعیه که دلالت کنند بر امامت و افضلیت او بعد از
رسول خدا از همه مردم و مراد حذیفه آن است که این خبر صحیح نیست برای آنکه لازم آید
که اباذر راستگوتر از پیغمبر باشد و این توهم غلط است برای آنکه این خبر مستفیض
مروی است به سندهای صحیحه و شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند و آنچنانکه نقل نموده تجسم
دفع میشود و مستلزم عدم صحت خبر نمیشود ~~[illegible]~~ در سبب این خبر حدیثی روایت کرده
اند که دلالت میکند بر آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله اطنابی در تزکیه شأن اباذر نموده در این
خبر و وصف نموده او را به راستی برای آنکه ابوذر خبر داده صحابه را بآنکه امیر المؤمنین
علیه السلام افضل امت است و قسمت کننده بهشت و دوزخ است و صدیق امت
و فاروق امت است و حجت خدا است بر امت پس مردم تکذیب او نمودند
و پرسیدند از نبی صلی الله علیه وآله از این گفته اباذر پس رسول صلی الله علیه وآله گفت
که سایه نیفکنده آسمان خضرا و برنداشته زمین غبرا راستگوتر از اباذر لهجه
در میان آن قوم راستگوتر از اباذر نیست و بنابراین دفع میشود آنچه
استدلال نموده اند بعضی از این خبر بالکلیه و قطع نزاع از بیخ و بن ~~میشود~~

دفع میشود م

برکنده میشود

بعضی توهم نموده اند که م

وصدوق در کتاب علل الشرایع بسند خود از غیاث بن ابراهیم از صادق علیه السلام م

ای طایفه برادران م

از بیخ برکنده میشود و در روایتی دیگر شیخ صدوق در کتاب علل نقل کرده که خصم ماده نزاع را حسم
می نماید و موذنی بجهت مضا و طریقه غرا میشود روایت نموده صدوق رضی الله عنه بسند خود
از انس بن مالک گفت آمد اباذر روزی بسوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله پس گفت ندیدم
مانند شب گذشته گفتند چه خبر دیدی شب گذشته گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله در در
خانه او پس بیرون آمد در شب و گرفت دست علی بن ابی طالب را و بیرون رفتند بسوی بقیع همیشه
من در عقب ایشان بودم تا آنکه رفتند به قبرستانهای مکه پس میل کرد بسوی قبر پدرش پس نماز کرد نزد
آن دو رکعت پس ناگاه قبر شکافت و عبدالله نشسته بود و میگفت اشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله عبده و رسوله پس گفت باو که کیست ولی تو ای پدر پس گفت و کیست
مولا ای پسر من گفت او اینست علی گفت که علی ولی من است گفت پس برگرد بسوی روضه خود
پس میل کرد بسوی قبر مادرش پس کرد چنانکه کرد نزد قبر پدرش پس ناگاه قبر شکافت پس او میگفت
اشهد ان لا اله الا الله و انک نبی الله و رسوله پس گفت باو که کیست ولی تو ای مادر من
گفت کیست مولا ای پسر من گفت او اینست علی بن ابی طالب پس گفت بتحقیق که علی ولی
من است پس گفت که برگرد بسوی قبر خود و روضه خود پس مردم تکذیب نمودند اباذر را و گفتند
یا رسول الله دروغ گفت بتو امروز پس گفت که چه دروغ گفته گفتند که حدیث کرد از
تو چنین و چنین پس گفت نبی صلی الله علیه وآله که سایه نیفکنده آسمان خضرا و برنداشته زمین
غبرا صاحب لهجه که راستگوتر باشد از ابی ذر پس ظاهر شد سقوط آنچه متمسک شده اند
بآن این طایفه با مخالفت آن با اجماع و مصادمت آن با ادله قاطعه و براهین قاهره مقام
چهارم در ابطال شبهه فرقه چهارم که گفته اند که سلمان بهترین صحابه است برای آنکه
پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت که او ادراک کرده علم اول و ادراک کرده علم آخر را از جمله آنکه
باطل میکند سخن این طایفه را آنکه معلوم است بدیهه از حال سلمان که او از اخص خواص و یکی
از ارکان امیر المؤمنین علیه السلام بوده و امتناع نمودن او از بیعت با ابوبکر را انکار نمی
توان نمود و انکار نمودن او تقدم ابوبکر را بر امیر المؤمنین مشهور و معروف ~~[illegible]~~ مستفیض است در تحفة الابرار و غیر آن مذکور است م

که او بزبان فارسی گفت که کردید و نکردید و ندانستید کردی و نکردی چه دانند که چه کردی حق از صاحب
حق بردن و ابن قتیبه که یکی از عظمای فحول سنیان است روایت کرده که ده نفر از صحابه ~~[illegible]~~ اخفی
الله یاد از آنها سلمان فارسی است و بجهت اختصاص او با اهل بیت علیهم السلام رسول صلی الله
علیه وآله گفت سلمان منا اهل البیت و سنیان از او احادیثی که نص در امامت و وصایت
است روایت نموده اند از آنجمله ما در ذیل حدیث چهاردهم حدیثی از محدث حنبلی از سلمان
در امامت و خلافت علی علیه السلام نقل نموده ایم و در ذیل حدیث بیست و دوم نیز حدیثی
صحیح نزدیک باین حدیث نقل نموده ایم و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از سلیم بن قیس هلالی
از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که علی علیه السلام سوار کرد فاطمه را علیها السلام بر خری در
شب پس گرفت دست دو پسر خود را حسن و حسین پس نگذاشت کسی از اهل بدر را از مهاجرین و انصار
مگر رفت نزد او در منزل او و یاد داد او را حق خود را و خواند او را بیاری خود پس اجابت نکرد
از آنها مگر چهل و چهار کس پس امر کرد ایشان را آنکه صبح کنند نزد او سر تراشیده باشند سرهای خود
و با ایشان باشد سلاح ایشان و بیعت کنند با او بر موت پس صبح نمود علیه السلام
و وفا نکرد بعهد از ایشان با او کسی مگر چهار نفر گفتم به سلمان که که بودند آن چهار نفر گفت
من بودم و اباذر و مقداد و زبیر بن عوام پس رفت نزد ایشان شب دیگر پس قسم خوردند بالکلیه دیگر
پس گفتند صبح میکنیم نزد تو روز دیگر پس وفا نکرد از ایشان کسی غیر ما پس شب سیم پس وفا نکرد
غیر ما تا تمام حدیث که روایت کرده در احتجاج از صادق علیه السلام از پدرش از پدرانش علیهم السلام
گفت که خطبه خواند برای مردم سلمان فارسی بعد از دفن نبی صلی الله علیه وآله بسه روز پس گفت ای
مردمان بشنوید از من حدیثی را پس بفهمید او را از من بتحقیق که من داده شده ام علم بسیار
پس اگر حدیث کنم شما را بهره میدانم از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام هر آینه بگویند طایفه
از شما که او دیوانه است و گویند طایفه دیگر که خداوندا بیامرز کشنده سلمان را و بتحقیق که
مر او را برای شماست مرگها که از پی آن بلاها باشد بتحقیق که نزد علی بن ابی طالب است علم مرگها و
بلاها و میراث وصیتها و فصل خطاب و اصل نسبها بر طریقه هرون بن عمران نسبت بموسی

علیه السلام وقتی که

علیه السلام وقتی که گفت برای رسول خدا صلی الله علیه وآله تو وصی منی در اهل من و خلیفه منی در امت من
و تو نسبت بمن بمنزله هرونی نسبت بموسی ولیکن شما گرفتید طریقه بنی اسرائیل را پس خطا کردید
حق او را شما نمیدانید بتحقیق قسم بخدا که مرتکب خواهید شد حالات مطابق طریقه بنی اسرائیل چون برابری
جلبه نعل با نعل و پر تیر با پر تیر آگاه باشید قسم بآنکه جان سلمان بدست اوست که اگر والی می
کردانیدید علی را هر آینه میخوردید از بالای سرهای خود و از زیر پاهای خود و اگر میخواندید مرغ را در آسمان هر آینه
اجابت میکرد شما را و اگر میخواندید ماهیان را از دریاها هر آینه اجابت میکردند شما را فقیر نمیشد ولی خدا
و کم نمیشد و طرفی از سهمی از فرایض خدا و اختلاف نمیکردند دو کس در حکم خدا ولیکن ابا کردید پس صاحب
و والی خود کردانیدید غیر او را پس بشارت باد شما را به بلاها و مایوس شوید از امیدواری و بتحقیق که انداختم
و قطع نمودم از شما آنچه پس بدرستی که میان من و شما بریده شد طلازم باشید آل محمد را پس بتحقیق که ایشان کشنده اند
بسوی بهشت و خواننده اند بسوی آن در روز قیامت طلازم باشید امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
بتحقیق که ما سلام کرده ایم بر ولایت و خلافت و امارت مومنان چند مرتبه بسیار با عمر و در هر
مرتبه امر می نمود ما را آن و تاکید می کرد ما را پس چه شده است که اگر شناختند
فضل او را پس حسد بردند و بتحقیق که حسد برد قابیل هابیل را پس کشت او را تا بر گشتند کفار
و بتحقیق مرتد شدند امت موسی بن عمران پس امر این امت مانند امر بنی اسرائیل است پس کجا میبرد
شما را ای مردمان وای بر من و ابو فلان و ابو فلان و فلان آیا نادانید یا بر خود لبس اید ناداند
را یا حسد برده اید یا حسد بر خود لبس اید قسم بخدا که هر آینه مرتد میشوید کفار میزنید بعضی
گردنهای بعضی را به شمشیر گواهی میدهد بر شما بر رستگاران به هلاکت و گواهی میدهد بر کافران
به نجات آگاه باشید من که بتحقیق که من اظهار نمودم امر خود را و انقیاد نمودم برای عمر خود و متابعت
نمودم مولای خود را و مولای هر مومن و مومنه یعنی علی امیر مومنان و سید وصیین و قاید غر محجلین
و امام صدیقین و شهدا و صالحین و علامه حلی مطهر ساز خدا مرقد او را در کتاب خلاصة
الاقوال گفته که سلمان فارسی مولای رسول خدا صلی الله علیه وآله کنیت او ابو عبدالله بود و اول ارکان
اربعه بود حال او عظیم بود و مشکور و پسندیده بود مرتد نشد تمام شد کلام و این حال انتظام او

جان م

بیکطرف م

برادر م

علامه م

در سلک خواص و اتباع او علیه السلام محل انکار نیست و بر هیچ ضمیر پوشیده نیست و آنچه
درین حدیث مذکور شد که سلمان اگر ادراک نمود علم اول را و آخر ادراک نمود علم آخر را دلالت میکند بر
بسیاری علم او و در ان سخن نیست و لیکن نسبت علم او به علم امیر المؤمنین چون نسبت قطره است به دریا

جوهرهٔ فاخره ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده به سند خود از مسعدة بن صدقه از ابی عبد الله
علیه السلام که فرمود که تقیه در روزی نزد امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام پس گفت و الله که اگر میدانست
ابوذر آنچه در دل سلمان بود هر آینه میکشت او را و به تحقیق که برادری انداخته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
میان ایشان پس چگونه گمان دارید میان سایر خلق بتحقیق که علم علما صعب و مستصعب است برنمی دارد
آن را مگر نبی مرسل یا ملک مقرب یا بنده مومنی که امتحان نموده باشد خدا دل او را برای ایمان
پس گفت که جز این نیست که گردید سلمان از علما برای آنکه او مردی بود از ما اهل بیت و این حدیث
دلالت میکند بر جلالت قدر سلمان رضی الله عنه و بر بسیاری علم او و بزرگی شأن او و علم الهدی
در کتاب غرر و درر چندین وجه در معنی این حدیث از اصحاب رضوان الله علیهم نقل نموده و ظاهرترین
وجوهی که گفته شده آنست که معنی حدیث اینست که هر آینه میکشت ابوذر سلمان را از سرایت آنست
که بعضی از علوم و معارف عالیه را طبع اکثر مردم که عادت به ظواهر احادیث و آیات کرده اند قبول
نمی نماید و رواجی ندارد نزد ایشان بجهت قصور فهم ایشان از دریافتن حقیقت آنها پس حکم می نمایند
بکفر کسانی که بگویند آنها را و ایشان را واجب القتل میدانند بجهت عجز ایشان از ادراک آنکه باطن
آنها و اقتصار ایشان بر روایت ظواهر و در خبر نبوی وارد شده که بعضی مانند هیئت پوشیده
است که نمیدانند آن را مگر اهل معرفت به خدا و گفته است امیر المؤمنین علیه السلام که هم شده
در دل من علمی پوشیده اگر اظهار نمایم هر آینه مضطرب شوید اضطراب آب از ریسمان در چاه بعید
و گفته است علیه السلام در حدیث کمیل که اینجا علمی است هر آینه علی
پس ضرورت اگر می یافتم برای آن برداری و چون سلمان رضی الله عنه اخذ علم نموده بود از چنین قبیل حامل
و اختیار نموده بود از علوم علیا بر رقیب متوشح بود از چشمه نبوی و اقتباس نموده از مشکوة مرتضوی
بالا رفته به معارج اسرار که واجب بود حفظ آن از اغیار به مرتبه که وارد شده در شأن او محدث است

ابوذر رضی الله عنه منحصر بود در روایت علوم ظاهره پس نسبت او به سلمان مانند نسبت موسی بود
به خضر و علامه ابابا کمال الدین میثم بحرانی در کتاب شرح صد کلمه نقل این حدیث نموده پس گفت اگر ابوذر مطلع
میشد بر آنچه در دل سلمان بود از علوم حقیقیه و حقایق باطنیه هر آینه حکم بکفر او می نمود و حلال
میدانست قتل او را چنانچه موسی علیه السلام چون مطلع شد از سر کار خضر در اسرار انکار نمود و گفت
کشتی را علامه و تبار در بوار معارضه نمود و خضر ظاهر را به انکار و نسبت به عار و مولانا محسن کاشی
در کتاب محجة البیضاء روایت نموده که اگر میدانست ابوذر آنچه در شکم سلمان است از حکمت
هر آینه میکشت او را و قبل از این نقل نموده ایم از کتاب احتجاج که سلمان گفت که اگر حدیث
میکردم شما را بهر چه میدانم از فضایل امیر المؤمنین هر آینه میگفت طایفه از شما که او مجنون
است و میگفت طایفه دیگر که خدا بیامرز کشنده سلمان را و این حدیث نیز دلالت می کرد تا ویلی که مذکور شد
میکند و بر این معنی مذکور است در این ابیات که منسوب است به مولای ما زین العابدین
انی لاکتم من علمی جواهره کیلا یری الحق ذو جهل فیفتتنا و قد تقدم فی هذا ابو حسن
الی الحسین و وصی قبله الحسنا یا رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یاتونه حسنا
ای جوهر علمی که اگر ظاهر کنم او را هر آینه گفته شود برای من که تو از آن کسانی که عبادت میکنند بت را
علی که در بطن سلمان بود یعنی در رازار جهت آنکه هیدن آن رها شد
بسبب خفا حقیقت آن برای آنکه نتواند کتمان نمود بسبب حوصله او پس ظاهر نماید آن را
پس باعث هلاکت و قتل او شود و چون سلمان رضی الله عنه عارف بود به غوامض اسرار و دقایق آن
و نیز حامل آن حقایق متوانست بود و موید این معنی است آنچه حضرت در او حدیث که علم
علما صعب مستصعب است تا آخر حدیث و چون این حدیث مشتمل بر فضیلت و غور علم و جلالت
قدر سلمان بود و قدری اشکال و منافات با این مقام نیز داشت لهذا در این مقام شرح ان
ایراد نمودیم **مقام ششم** قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که تحقیق که تارکین ولایت
علی ابن ابی طالب از آن بیرون روند که اگر در این شمه بالبلغ وجهی دلالت میکند بر کفر

نواصب ظالم لله زیرا که حقیقت ولایت محبت و متابعت و انقیاد نمودن است چنانکه اشاره نموده باری خدای
جل مجده و سلطانه بقول خود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و اخباری که دلالت میکند
بر کفر ایشان از حد احصا و شمار بیرون است از آن جمله سید جلیل رضی الدین طاوس در
کتاب طرایف نقل نموده از کتاب ابن مردویه که از معتمدان سنیان است که گفت حدیث کرد
ما را احمد بن کامل و احمد بن محمد بن عمرو بن سعید الحمی گفتند که حدیث کرد ما را عبید بن کثیر عامری
گفت حدیث کرد ما را محمد بن علی حضرمی گفت حدیث کرد ما را ابراهیم بن اسمعیل شکری از
شریک از اعمش از ابی وایل از حذیفه گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که
علی خیر البشر است پس کسی که انکار کند کافر است و طریق استدلال از این حدیث آنکه این حدیث
دلالت میکند صریحا بر کفر کسی که ابا کند که علی علیه السلام بهترین بشر است و سنیان تکذیب
این حدیث نمی نمایند و میگویند که آن از صحاح است و نزد بهتر اند از آن و از آن جمله روایت
کرده موفق ابن مغازلی از ابوذر که گفت که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که کسی که غصب نماید علی
را در خلافت بعد از من پس او کافر است و در مقام دوم گفته شد که هر که شک کند در علی علیه السلام
کافر است و شک در او شک در خلافت اوست پس شک در خلافت کفر باشد و انکار
آن بطریق اولی کفر باشد و از آن جمله روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود و ابن مغازلی شافعی
در کتاب مناقب و ابن مردویه از چندین طریق که نبی صلی الله علیه و آله گفت که ای مردمان
کسی که اذیت کند علی را پس بتحقیق که اذیت کرده مرا و زیاده برای ابن مغازلی روایت نموده
که نبی صلی الله علیه و آله گفت هر کسی که ایذا نماید علی را پس ایذا نموده باشد مرا و بر انگیخته شود
در قیامت یهودی یا نصرانی پس گفت جابر بن عبد الله انصاری که ای رسول خدا اگرچه
گواهی دهد به لا اله الا الله و به اینکه تو رسول خدایی پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که
ای جابر این کلمه ایست که بآن پناه میشوند خونهای ایشان و جزیه نمی شود از ایشان به ذلت و خواری
و بر ایشان ذلت و خواری پس بدانکه کسی که امیر المؤمنین علیه السلام را از مقام و مرتبه خود
بیرون برد و اعتقاد نماید که آن سه نفر امام اند و امیر المؤمنین چهارم است و تابع ایشان است

و واجب است با او و مانند محارب با نبوت بلکه خلیفه بحق نشناختن را جور است با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده حرب با تو حرب با من است پس یقین که چنین کسی ایذای امیر المؤمنین نموده و منتظم است
در سلک اعدای او و از آن جمله احمد بن موسی بن مردویه حافظ که معتمد است نزد سنیان گفته که حدیث کرد ما را احمد بن عبد الله الحسن که حدیث کرد ما را
عبد العزیز بن یحیی بصری ابو احمد
که حدیث کرد ما را مغیرة بن محمد مهلبی که حدیث کرد ما را عبد الرحمن بن محمد صالح ازدی
که حدیث کرد ما را عباس ابی هاشم بن بریدی که حدیث کرد ما را جابر بن یزید جعفی از صالح بن میثم از پدرش
گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله که میگفت که
کسی که ملاقات کند خدای تعالی را و او منکر باشد ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ملاقات کرده
خدای تعالی را و او بر او غضبناک باشد و قبول نکند خدا چیزی را از اعمال او پس موکل اند بر او
هفتاد ملک که تف میکنند در روی او و حشر میکند او را خدای تعالی روسیاه و ازرق چشم
گفتیم یا ابن عباس آیا تف میکند دوست علی بن ابی طالب علیه السلام در آخرت گفت که بتحقیق که نزاع
کردند اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوستی او تا آنکه سوال کردیم رسول خدا را صلی الله
علیه و آله پس گفت واگذارید مرا تا سوال نمایم وحی را پس چون فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس سید او را گفت پس گفت
السلام پس گفت پروردگار تو عز و جل پس برگشت بسوی آسمان پس فرود آمد بسوی زمین
پس گفت ای محمد بتحقیق که خدای تعالی میرساند به تو سلام و میگوید که دوست دارم علی را پس کسی
که دوست دارد او را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و کسی که دشمن دارد او را پس بتحقیق که
دشمن داشته مرا ای محمد هر جا باشی تو میباشد علی و هر جا باشد علی میباشد دوستان
او و اگرچه ایشان کسانی باشند که گنهکاران شده باشند و از امور ظاهره و معلومه است که شکی در آن
نیست که کسی که امیر المؤمنین را از مرتبه خود که خدای تعالی او را در آن مرتبه قرار داده کم نماید و مقدم
دارد بر او کسی که با کفش نعلین او برابری نتواند نمود چنانچه انبوه عوام که گمراه اند از خوانات اند و اعتقاد کنند که این
قسم مردم را افضل از او و بزرگ مرتبه تر و اولی تر به هدایت میدانند و او را یکی از رعایای ایشان میدانند
و کسانی را که با او جنگ کرده اند در جنگ جمل و صفین مومنان میدانند و انها را در اعلام مراتب علالت
و اسمی طبقات ضلالت اند و ناصب و جاحد باشند در جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام و اتفاق دارند

برعدم جواز لعن معاویه علیه اللعنه چنانچه تصریح نموده بآن علامه سعد الدین تفتازانی
در شرح عقاید و اکثر ایشان جایز میدانند لعن یزید را با انکه ظاهر است عداوت ایشان
با اهل بیت علیهم السلام و استیصال نمودند ایشان را و سب امیر المومنین و سبطین
علیهم السلام سنت و شعار خود کرده اند پس کسی که حال او چنین بوده باشد چگونه جایز
بود در سلک دوستان امیر المومنین علیه السلام و دوستان او و اتباع او منتظم میتواند بود هر که گوید از
محض عناد و حماقت است و بی شبهه ... بخدا قسم است و درست که این
جماعت از دشمنی ... اعظم ... ذیل بهم و
و مبسوطا در کتاب ... و رساله فصل الخطاب و کنز الصواب ذکر نموده ایم و از
جمله اخباری که دلالت میکند بر این مطلب آنکه ... صدوق ... در کتاب
علل الشرایع در باب ... العلل چند خبر روایت نموده از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه
السلام که گفت نیست ناصب کسی که بغض ما اهل بیت داشته باشد برای انکه نمی یابی کسی را که
بگوید که من دشمن دارم محمد را و آل محمد را و لیکن ناصب کسی است که بغض و عداوت کند برای شما
و او داند که شما دوست ما ... و از دشمنان ما بیزارید و شما شیعیان ما اید و دشمنی ایشان
با ما که شیعیان ایم ظاهر است چون آفتاب ... دلالت میکند بر نصب عداوت
ایشان برای ائمه علیهم السلام و برای این مطلب کافیست اینکه می بینیم که ایشان همیشه اعراض مینمایند از
مناقب اهل بیت علیهم السلام و ... چون میشنوند مدایح اهل بیت
را آشفته میشوند و روی ترش میکنند و انکار زیارت ... ایشان می نمایند و ترک می نمایند
بر شهادت ... روز عاشورا ... میکنند و منع میکنند از
لعن بر قاتل امام حسین علیه السلام چنانچه از کتاب ... نقل شد و بعضی از علمای سنیان تصریح نموده
اند که او خلیفه و امام بحق بوده برای اینکه ... امام حسین علیه السلام اجماع منعقد شد
براو و معاویه او را خلیفه نموده بود ... در حیات ... قتل امام حسین که از
او صادر شد تاویل می نمایند گاهی بانکه خطا کرد در اجتهاد و مجتهد مخطی ماجور و ثواب است و گاهی

شتم امیر المومنین و اهل بیت علیهم السلام

حدیث

وگاهی بانکه او راضی نبود بکشتن او و انکار نمود که بفرموده یا امر او شده و انکار این جماعت
انکار بدیهیات است چنانکه ... علامه سعد الدین تفتازانی در کتاب شرح عقاید یعنی
اعتراف باین نموده و شیخ جلیل ابو عبد الله محمد بن ادریس ... در آخر کتاب سرایر قدری از اصول
غیر ... که از اصول کتب اصول امامیه انتخاب نموده ذکر نموده از انجمله از کتاب مسایل الرجال
و مکاتبات ایشان از مولای ما ... در ضمن مسایل محمد بن علی ... نقل نموده که
محمد بن علی گفت که نوشتم بسوی ... امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم او را از ناصب که آیا محتاجم
در امتحان نمودن ناصب به آنکه ... جبت و طاغوت را یعنی تقدیم نمودن ابوبکر و عمر را
بر امیر المومنین و اعتقاد نمودن و امامت ایشان پس برگردید جواب که کسی که بوده باشد
بر این پس او ناصبیست بعضی از محققین گفته ... گفته که دشمنی نمی باشد اعظم از
کسی که مقدم دارد ... از مراتب کمال را که منتظم باشد در سلک ... هر کسی
که بالا رفته باشد بر اوج اجلال ... که ستم نموده باشند که او مرتضای متعال
و ابن خلکان که از علمای سنیان است در تاریخ وفیات الاعیان در احوال علی بن جهم
و شیخ ... گفته و حاصلش آنکه ... و محبت علی با هم جمع نمی شوند و شیخ صدوق
قدس سره در کتاب علل الشرایع و الاحکام از احمد بن حنبل صاحب مذهب ... نقل
نموده که بغض علی شرط است در سنت چنانکه ... در ذیل حدیث ... ایم و در رساله
که سابقا مذکور شد بتفصیل ذکر نموده ایم مقام هفتم مخفی نماند که خبری که نقل شد
از صدیقه دلالت میکند بر عظم فضیلت اهل بیت علیهم السلام عموما و بر عظم فضیلت مولای ما حسین علیه السلام
خصوصا و قسم بعمر خودم که اهل بیت سلام الله علیهم شجره نبوت ... و موضع رسالت اند و محل آمد و شد
ملائکه و مهبط وحی اند و معدن علم و ورثه پیغمبر ... و حجتهای خدای تعالی بر اهل دنیا اند خزینه های
اسرار و تنزیل و ... جواهر علم و تاویل اند امینان بر حقایق و خلیفه های بر خلایق اند اولوا
الامری اند که امر شده به طاعت ایشان و اهل ذکری اند که تحریص شده بر سوال ایشان آقایان اند که
که مردم مامور شده اند بر موالات و متابعت ایشان و اهل بیت اند که برده است خدای تعالی از ایشان رجس را

اعتقاده

مقام هفتم

و طاهر کرده است ایشان را تطهیری و راسخون در علم اند که ... است که ترد ایشان است علم قران
و تاویلش و تفسیرش ... و سببی اند که ... هر کس چنگ زند ... فایز و رستگار شود و اقدام
و ... تعلیم ... که هر کس ... بایشان ... کرده اند ... صباح و راه ماندن
اند کسی که سوار شود ... و کسی که تخلف نماید غرق شود و ... اند که هر گاه ... مانند
و صواب ... نماید ... و فصل خطاب ... قسم بخدا که صعود نمودند ... حقایق
به قبه های نبوت و ولایت و روشن گردانیدند طبقات اعلام تقوی را به هدایت ... و
و بارانهای ... کنند گان ... اند ... و لوای حمد و علم ... عشق
خلفای ... و خلفای ... اند ... شیعه ایشان فرقه ناجیه و طایفه اکبر
اند پس ... که ... غبار ... ایشان ... رفتار ایشان را ... بمعالی
ایشان ... محال است ... کمالات ایشان و ... شیخ ... منوال
ایشان ... به ... مناقب ایشان ... مقامات علیه ایشان ...
توان رسید بسعی و اجتهاد و در ... بجودت استعداد ... الوصول الی ...
و دو نهایه البحار و دو ... الفقار ... بتفصیل ... قدر ... و ...
... مقدم ... که ... امیر المومنین علیه السلام گفته که ما اهل بیتیم که قیاس کرده نمی شود ...
بر ما ... ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ معتزلی که از بزرگان نواصب و شیاطین معتزله است
گفته است که ... علی علیه السلام که ما اهل بیتیم که قیاس کرده نمی شود بما هیچ کس و چگونه قیاس شود
کسی بقومی که از ایشان است رسول خدا صلی الله علیه و آله و از ایشان است طیب علی و فاطمه و دو سبط حسن
و حسین و دو شهید شیر خدا حمزه و صاحب دو پر جعفر و سید خلایق عبد المطلب و حلیم اهل بطحا
ابو طالب و نیست خیری مگر در ایشان ... و انصار ... که ایشان ... که
بسوی ایشان و با ایشان و صدیق کیست که تصدیق نماید ایشان را و فاروق کیست که فرق نماید میان
حق و باطل در ایشان و حواریین مخصوصان ایشان اند و ذو الشهادتین جای شهادت ... ایشان
ایشان است و نیست خیری مگر در ایشان و برای ایشان و با ایشان و از ایشان است ... و طاهر گردانیده رسول

دربیان ... اهل بیت است

کلیم ... از او بوی وفای ایشان

روایت نموده اند ... که

خدا صلی الله علیه و آله ... اهل بیت ... گفته ... تارک ... الثقلین الخلیفتین کتاب الله
حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی نبانی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا
حتی یردا علی الحوض ... از ... شما ... در روز قیامت ... دو خلیفه کتاب خدا ... جدا نمی شوند از یکدیگر
علی ... شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله ... و ... سبیل ... مود
مگر سبب و نسب ... امام علی علیه السلام ... اراده ... ذکر نمایم ایام شریفه و اوقات ... و
مناقب ... او را ... طومارهای دراز ... صحیح است و ... کریم است و
شانش عظیم است ... کثیر است و زبانش مصیب و سینه اش وسیع و بیانش عجیب
و صدق ... گواهی ... بر ... او ... تمام شد کلام جاحظ و وزیر سعید ...
عیسی اربلی در کشف الغمه گفته قد حل الحسین علیه السلام ... هذا البیت الشریف ... اوجه و بقاعه و
علا ... علوا ... غوارب ... و اطلع ... مطالع ... العارف ...
لحقایق ... و ساوسه له الفضایل و الفواضل فاستوی الصدیق و العدو ...
فلما اقتسمت ... المجد حصل ... صفایاه و مرابعه ... اجتمع فیه ... علیه السلام
من ... الفضل ... اجتماعه و چون چنین باشند ... پسران فاطمه
و علی علیهما السلام اند ... فاصله و دو سبط پیغمبر بودند صلی الله علیه و آله ... بودند در
فرع و اصل و دو سید امام بودند ایستاده باشند یا نشسته ... خواه مبسوط الید باشند یا نه
پس ... بر ملکوت ... امامت ... و فضل اند و ابن حجر در صواعق
محرقه اخبار بسیار در فضایل اهل بیت علیهم السلام و در فضایل علی و حسن و حسین خصوصا ... ذکر نموده
و ما از آنها اقتصار می نماییم بر ذکر دوازده حدیث حدیث اول احمد و محاملی و ذهبی و غیر
ایشان روایت نموده اند ... که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت جبرئیل علیه السلام
که برگردانیدم مشرقهای زمین را و مغربهای آن را پس نیافتم مردی را که بهتر باشد از محمد صلی الله علیه
و آله و برگردانیدم زمین را و تفحص نمودم مشرقهای او را و مغربهای او را پس نیافتم پسرانی ...

مردم

نشسته باشند

حدیث اول

و تفحص نمودم

که بهترین شما از پسران هاشم **حدیث دوم** مسلم و ترمذی و غیر ایشان روایت نموده اند از واثله از نبی صلی الله
علیه و آله گفت که بتحقیق که خدا برگزید کنانه را از پسران اسمعیل و برگزید از میان کنانه قریش را و برگزید
از قریش بنی هاشم را و برگزید مرا از بنی هاشم و در روایت دیگر گفته که بتحقیق که خدا برگزید از اولاد آدم
ابراهیم را و گردانید او را خلیل خود و برگزید از اولاد ابراهیم اسمعیل را و برگزید از اولاد اسمعیل نزار
را پس برگزید از نزار مضر را پس برگزید از مضر کنانه را پس برگزید از کنانه قریش را پس برگزید از قریش بنی هاشم
را پس برگزید از بنی هاشم بنی عبد المطلب را پس برگزید مرا از بنی عبد المطلب **حدیث سیم** از یعلی بن سلمه
روایت نموده از اکوع الکبیر نبی صلی الله علیه و آله گفت که ستارها امان هستند برای اهل آسمان و اهل
بیت من امان اند برای امت من **حدیث چهارم** حاکم روایت نموده از ابو ذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که سوار شد از آن نجات یافت و کسی
که تخلف نمود هلاک شد و در روایت بزار از ابن عباس و از زبیر روایت شده و حاکم از ابو ذر
نیز روایت نموده که مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است کسی که سوار شد از آن نجات یافت و کسی که
تخلف نمود از آن غرق شد و این خبر را پیش از این بتفصیل ذکر نمودیم **حدیث پنجم** ابن عدی و دیلمی روایت
نموده اند از علی علیه السلم که رسول صلی الله علیه و آله گفت که این ملکیست که فرود نیامده است
زمین هرگز پیش از این شب رخصت که خدا ازو طلبیده که ازین که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا که
فاطمه سیده زنان اهل جنت است و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند **حدیث
ششم** ترمذی و ابن ماجه و حاکم و ابن حبان روایت نموده اند اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت در شان اهل بیت که من جنگم برای کسی که جنگ کند ایشان را و صلح برای کسی که صلح باشد
ایشان را **حدیث هفتم** احمد و ترمذی روایت نموده اند از علی علیه السلم که رسول صلی الله علیه
و آله گفت که کسی که دوست دارد مرا و دوست دارد این دو را و مادر ایشان را و پدر ایشان را بوده
باشد با من در درجه من در روز قیامت **حدیث هشتم** ابو بکر در غیلانیات روایت نموده
از ابو ایوب رضی الله عنه که نبی صلی الله علیه و آله گفت که هرگاه بوده باشد روز قیامت
ندا کند منادی از شکم عرش که ای اهل کتاب به زیر اندازید سرهای خود را و بپوشانید چشمهای

حدیث دوم

حدیث سیم

حدیث چهارم

حدیث پنجم

حدیث ششم

حدیث هفتم

حدیث هشتم

خود را تا بگذرد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله بر صراط پس بگذرد و با هفتاد هزار کنیز مانند گذشتن
برق **حدیث نهم** احمد بن حنبل و ترمذی و حاکم روایت کرده اند از ابن زبیر اینکه نبی صلی الله علیه
و آله گفت که فاطمه پاره ایست از من ایذا میکند مرا کسی که ایذا کند او را و شاد میکند مرا کسی
که شاد کند او را **حدیث دهم** بخاری و مسلم روایت نموده اند از فاطمه که نبی صلی الله علیه و آله گفت
برای او که ای فاطمه آیا راضی نیستی اینکه بوده باشی سیده زنان عالمیان ~~تمام حدیث~~
حدیث یازدهم ابن عساکر روایت نموده از علی علیه السلم و از ابن عمر و ابن ماجه و حاکم روایت
نموده اند از ابن عمر و طبرانی روایت نموده از قره و از مالک بن الحویرث و حاکم روایت نموده از
ابن مسعود که نبی صلی الله علیه و آله گفت که این دو حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند
و پدر ایشان بهتر است از ایشان **حدیث دوازدهم** ترمذی روایت نموده از انس بن مالک که
نبی صلی الله علیه و آله گفت که دوسترین اهل بیت من بسوی من حسن و حسین اند مجملا اکثر فضایل
و مفاخر ایشان زیاده از حد شمار است پس خوشا حال کسی که منسوب بایشان باشد در نسب و
خوشا حال کسی که متمسک از دوحه علیا و شجره بهیه ایشان باشد و خدا خیر دهد
گوینده این ابیات را اذا شمخت فی ... المجد هاشم فنعماه منها جعفر و عقیل
فما کل ... محمد وما کل ... وال ... ... وبتحقیق نیکو گفته و موافقت
نموده ... الملاحی مع البسیط ... للطراحی
ووالدی ... اذا ما دعی الداعی الی علی الفلاح وعباس ... حسین بن عبد الله بن عباس
... ... و گفته
... ... علی الناس لا ینکر
...
فان ...
ابیات ... که در کتاب فصول این
ابیات ... نقل نموده و خدا خیر دهد کسی که در ... خود و مبالغات او به مصطفی و
مرتضی گفته ان ... المجد من ... وان تادیت ... الملمن ... العلی
خدا ... که از اداب من ... که اکرم ... شوند

فرعی

اقرار کننده یا انکار کنند

الکاح ام

حدیث نهم

حدیث دهم

حدیث یازدهم

حدیث دوازدهم

تفرعوا عن بنی ابو وصی بنی وان سکنت عن بنی ... مجده ... الاکرم الشهب
و هر یک از بن ... صاحبان ابیات این مضامین را اعتراف نموده اند از جمله سید حمیری خود
جهت امیر المومنین و سید و حسین صلوات الله علیه در حینی که مناظره نموده با قریش و این
ابیات را خوانده محمد النبی اخی و صهری و حمزة سید الشهدا عمی تا آخر ابیات
و ما در ذیل حدیث معدود این ابیات را از کتاب فصول مهمه تصنیف نور الدین علی مالکی و در
دیوانی که منسوب بامیر المومنین صلوات الله علیه مذکور است و بعضی از فضلای سنیان
گفته اند که نسبت این ابیات به آن حضرت اجماعیست و شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا
اعلی ابیات را از ابو نواس حسن بن هانی در مدح امام همام هشتم ابو الحسن الرضا نقل نموده
مطهرون ... ... تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا من لم یکن علویا حین تنسبه
فماله فی قدیم الدهر مفتخر فانتم ... فلقا ... صفاکم واصطفاکم ایها البشر
فانتم الملاء الاعلی وعندکم علم الکتاب و ما جاءت به السور
سید مرتضی انتخاب نموده از کتاب عیون و مجالس تصنیف شیخ اعظم ابو عبد الله مفید نقل شده که پرسیده
شد از زین العابدین علیه السلم که بچه چیز تفضیل یافتید بر مردم و سید ایشان شدید ای پسر رسول خدا
پس گفت علیه السلم که بتحقیق که مردم همه ایشان غلامی می شدند از یکی از طوایف یا مردیست که مسلمان شده
بدست جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله پس غلام و آزاد شده ماست و ما سید او ییم و بسوی ما
برمیگردد به ولاء یا مردیست که جنگ کرده ایم با او پس کشته ایم او را پس فرقه دیگری کسی
یا مردیست که گرفته ایم از او جزیه را از دست او و او ذلیل بوده و خوار می شد پس کدام قوم
پس کدام فضیلت جمع کرده اند از اجزا و کدام شرفست که تحصیل نکرده ایم آنرا و در روضه
کافی روایت شده از ابا عبد الله علیه السلم که هرگاه ذکر می شد رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت
که فدای او باد پدرم و مادرم و قوم من و عشیره من عجب است از عرب که چگونه بر نمی دارند
ما را بر سر خود و خدای عزوجل میگوید و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها و
برسول خدا نجات داده شدند سولف گوید که گویا ایشان را خواسته شاعر در ... ببیتها

نقل نموده ایم ص

است که ص

الناس ارض فی السماحة والندا وهم اذا عد الکرام سماء لو انصفوا کانوا لادم وحده
وتعززت لولادهم حواء ... وجه نیکوست که بعض از مدح ایشان گفته اند مثلا علا بهم منتهی المجد والفخر
وعندنا ... الغرب ... والبحر وعم سوانا فی العلی منتهاهم اذا ما علا قدرا و لو ملاهم عمر
وایاهم بعض اذا اسود حادث واسیا ... ملکتم فلا ... حکمتم فلا هوی
ملکتم فلا دعوی علوتم فلا کبر ... شرقا و مغربا علی الناس ... الذر
لحکایة قلم و زبان ... احاطه بکنه شان ایشان میتواند نمود
طرایف عطاء الله مرقده از حاکم نیشابوری که یکی از ثقات رجال مخالفین و فحول علمای ایشان است
نقل نموده که او در کتاب تاریخ نیشابور در ترجمه هرون الرشید مثل خبر حذیفه نقل نموده
و ابتدا نموده به ذکر هرون و بالا برده سند را تا به میمون غلام هاشمی و رسانیده بسوی رشید
که گفت که مجلسی از آل ابی طالب علیهم السلم مذکور شد نزد رشید پس گفت که عوام توهم میکنند
که من دشمن دارم علی را و اولاد او را و الله که این چنان نیست که ایشان گمان میکنند و بتحقیق که ظاهر
شده اند شدت دولت ما به علی و حسن و حسین علیهم السلم و معرفت من به فضیلت ایشان و لیکن ما
طلب نمودیم خون ایشان را تا اینکه رسانید بما آن مر خلافت را پس معروف گردانیدیم ایشان را
و خلطه نمودیم با ایشان پس حسد بردند بر ما و طلب نمودند آنچه در دست ما بود از خلافت را
و سعی نمودند در زمین در فساد و الله که حدیثی که در اند زمن ... خود از جد خود از عبد الله
بن عباس رضی الله عنه گفت که بودیم در روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در وقتی که روی
آورد فاطمه علیها السلم و او میگریست پس گفت رسول خدا پدر و مادر من فدای تو باد ای دختر تو چه چیز
گریانید ترا گفت که بتحقیق که حسن و حسین علیهما السلم بیرون رفتند پس نمی دانم که کجا شب
بروز آوردند پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که ای دختر من آنکه خلق کرده
ایشان را مهربان تر است با ایشان از من و از تو پس بلند نمود نبی صلی الله علیه و آله سر خود را
و دست خود را پس گفت خدایا اگر حسن و حسین رفته اند خشکی یا به دریا پس حفظ کن ایشان را

وسلامت دارایشان را پس فرود آمد جبرئیل علیه السلام پس گفت ای محمد غمگین مباش و محزون مباش
پس ایشان دو فاضل اند در دنیا و آخرت و پدر ایشان بهتر است از ایشان و ایشان در حظیره بنی
النجار خوابیده اند و تحقیق که موکل گردانیده خدا بر ایشان ملکی را که حفظ میکند ایشان را پس بیرون
رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه او شدند اصحاب او تا رفتند تا حظیره پس حسن
دست بر گردن حسین کرده و ملکی موکل شده بر ایشان یک پر خود را بر زیر ایشان انداخته و دیگری را بر
روی ایشان سایه انداخته ایشان را پس افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی ایشان و می
بوسید ایشان را تا بیدار گردانید ایشان را از خواب پس گردانید حسن را بر دوش خود راست و
حسین را بر دوش چپ و جبرئیل علیه السلام با او بود تا بیرون آمدند از حظیره و نبی صلی الله علیه و آله
میگفت که عمامه نیست شرفی چنانکه شریف گردانیده شما را خدا پس استقبال نمود او را ابو بکر پس
گفت که ای رسول خدا بده بمن یکی از این دو طفل را تا بردارم او را پس گفت نبی صلی الله علیه و آله
که خوب بار بردار است بار بردار ایشان و خوب دو سوارند این دو کس و پدر ایشان بهتر
از ایشان تا اینکه آمد به مسجد پس امر نمود بلال را پس ندا کرد به مردم پس جمع شدند مردم در مسجد
پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر دو قدم خود و ایشان بر دوش او بودند
پس گفت ای جماعت مردم آیا راه ننمایم شما را بر بهترین مردم بجد و جده گفتند بلی ای
رسول خدا گفت حسن و حسین جد ایشان رسول خداست سید مرسلین و جده ایشان خدیجه است
دختر خویلد سیده زنان اهل بهشت آیا راه ننمایم شما را به بهترین مردم بجهت پدر و مادر گفتند بلی
ای رسول خدا گفت حسن و حسین پدر ایشان علی بن ابی طالب است علیه السلام و مادر ایشان
فاطمه دختر خدیجه است سیده زنان عالمیان ای مردم آیا راه ننمایم شما را بر بهترین مردم
بجهت عم و عمه گفتند بلی ای رسول خدا گفت حسن و حسین عم ایشان جعفر بن ابی طالب است
و عمه ایشان ام هانی دختر ابی طالب است ای مردمان آیا خبر ندهم شما را به بهترین مردم بجهت
خال و خاله گفتند بلی ای رسول خدا گفت حسن و حسین خال ایشان قاسم پسر رسول خداست
و خاله ایشان زینب دختر رسول خداست پس گفت خدایا تو میدانی که حسن و حسین در

در بهشت اند و پدر ایشان در بهشت است و مادر ایشان در بهشت است و خال ایشان در
بهشت است و خاله ایشان در بهشت است و کسی که دوست دارد ایشان را در بهشت است و کسی که
دشمن دارد ایشان را در جهنم است گفت سلیمان که بیرون حدیث میکرد ما را آن جمیع های اوست
پیر بخت و گریه گلوی او را می گرفت و صاحب کتاب فواید السمطین که از مشایخ و اعیان
سنیان است روایت نموده این حدیث را از هرون الرشید بانی گوی و بعد از آن گفته که امام
ابو عثمان گفته که این حدیث غریب و عجیب است مترجم گوید که در کتاب شرح مقاصد
تصنیف تفتازانی که یکی از عظمای متاخرین سنیان است گفته مذهب معظم اهل سنت و بسیاری از فرقهای
دیگر آنست که افضل اهل هر عصری متعین است که امام وقت وی باشد مگر آنکه نصب او باعث
هرج و مرج و شورش شود پس نصب افضل باید نمود پس اهل سنت گفته اند که افضل ابو بکر است
و بعد از آن عمر و بعد از آن علی و بعضی از ایشان میل نموده اند بسوی تفضیل علی بر عثمان و بعضی توقف
نموده اند در میان ایشان و امام الحرمین گفته که امتناع امامت مفضول قطعی نیست و نیست بدی از افضل
و تفضیل بعضی ائمه بر بعضی و اخباری که در فضایل ایشان وارد شده متعارض اند با یکدیگر لیکن
غالب ظن بخوبیست که مذکور شد و شیعه و جمهور معتزله رفته اند با آنکه افضل بعد از رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی است علیه السلام و بعد از فضایل مرتضی علی علیه السلام و ابو بکر و عمر را نقل نموده
و از جمله فضایل ابو بکر مصاحبت در غار بگمرده و آن دلالت بر فضیلت او ندارد چنانچه مولف بیان نموده
و زیاده از آن بعضی گفته اند که ابو بکر مردی ترسوک و سست دل بوده بمرتبه که پیش از هجرت از نهایت خوف
و غایت جزاء از محمد صلی الله علیه رخصت میخواست که بگریزد و مضایقه که او را در دست دشمنان
بگذارد پس پیغمبر چون او را دید و معلوم شد که او مطلع شده بر اینکه می گریزد و او را با خود برد از خوف
آنکه مبادا کفار او را بگیرند و او از خوف و عجز و بی دلی او پیغمبر را نشان دهد و برای انتفاع و
رفاهیت او را همراه نبرد زیرا که با او سلاحی نبود و جرات و شجاعت نداشت که از پیغمبر دفع دشمن کند
نمود و بسبب جزع و اضطراب او کمی نمود باعث شد با دشمن تکدر از حضرت بود و اگر همراه نمی بود بهر حال
او صلی الله علیه و آله بهتر بود و جزع و اضطراب او باعث غم پیغمبر بود زیرا که اگر حزنی بود به پیغمبر صلی الله علیه و آله

او را منع می نمود و اگر منع نمی کرد ابو بکر بیرون میرفت و کفار را از پیغمبر صلی الله علیه و آله خبردار
می شدند و امام المومنین در فضایل عمر حدیث اسلام را نقل نکرده ظاهر آنست
که چون محل اعتماد نبوده نقل نکرده و بعضی گفته اند که عمر ~~بجهل و نظر ابا الحکم بود~~
در شجاعت و غلظت و بخیل و خشم عدیل و نظیر ابا الحکم بود بلکه میان ایشان نسبت بود نزدیک چنانکه
تردید میان ایشان می توان نمود و بعد از اسلام او نیز عزت برای اسلام بهم نرسید بلکه جمعی بجهت
بی ربطی او و سایر صحابه با پیغمبر صلی الله علیه و آله هجرت نمودند و آیا که وارد شده که بعد از
ابی طالب بجد آمدی ناصری در مکه نشد ~~فی الفضل مطالب~~ دارد بر این مدعی و عمر بسبب
بدی نزد کفار و غرت سست شد مردم بلکه از جهت آلت خلو و خلق از نو بر نمی رسید بدو
حدیث صعب مستصعب لا یحمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن قلبه للایمان بعضی گفته
اند یعنی کسی بر نمی دارد او را الا ملکی تا آنکه اخراج نماید آن را بسوی ملکی غیر او و همچنین نبی دارد آن را تا
آنکه اخراج نماید آن را بسوی نبی دیگر و مومن دارد آن را تا آنکه اخراج نماید بسوی مومن
دیگر چنانکه در بعضی روایات وارد شده و بعضی گفته اند که مراد فتوای ایشان است در احکام
الهیه و اوصاف کریمه ایشان و اسرار خدا که مخزون است نزد ایشان و در بعضی وارد شده
صعب مستصعب ذکوان اجرد مقنع یعنی زکی است که متغیر نمیشود هر که دوست ورست و در بعضی
وارد شده که امر ما صعب مستصعب است و شاید که مراد امامت او و امامت اولاد
او باشد زیرا که مخالفین آن را قبول نمیکنند از او و در بعضی از روایات بعد از عبارت
وارد شده که لا یعی حدیثنا الا صدور ~~منیعه~~ یعنی نمیدارد حدیث ما را مگر سینه های امین و عقلهای
متین و بعضی گفته اند که مراد با امر ایشان شان و کمالات ایشان است که خارج است
از حد کمال دیگران مانند قدرت ایشان بر اموری که خارج است از وسعت و طاقت دیگران
و امور غیبیه مستقبله زیرا که این قسم امور صعب است بر نفسی که قادر نیست بر او مگر آن
و مستصعب ~~الفهم~~ است بفهمیدن آنها و ظاهر نمیدارد اشخاص را تا آنکه کیفیت شهید
صدور آنها که در نهایت غرابت است و تعجب و انکار می نمایند از آنها مگر ملکی یا نبی یا بنده

مومن بجوی که گذشت صاحب کتاب فواید السمطین یعنی امام حموی که یکی
از مشایخ اهل سنت است روایت نموده از عبد الله بن مسعود که گفت که گفت رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم که چون برده شدم من بسوی آسمان امر شد که عرض نمود بمن بهشت و نار
با همه مراتب آن دیدم الوان نعمتها را و دیدم آتش را و الوان عذاب آنرا
پس چون فارغ شدم گفت برای من جبرئیل علیه السلام که آیا دیدی آنچه را ای رسول خدا آنچه نوشته
بود بر درهای بهشت و آنچه نوشته بود بر درهای آتش پس گفتم نه ای جبرئیل گفت بتحقیق که از برای
بهشت هشت در هست بر هر دری از آنها چهار کلمه است هر کلمه از آنها بهتر است از دنیا
و آنچه در آنست برای کسی که بداند و بکار برد و برای آتش هفت در است بر هر دری از آنها سه کلمه است
هر کلمه از آنها بهتر است از دنیا و آنچه در آنست برای کسی که بشناسد آنها را گفتم ای جبرئیل بر گرد با من
برای اینکه بخوانم آنها را پس برگشت با من جبرئیل علیه السلام پس ابتدا نمود به درهای بهشت
پس بر در اول بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و
سببی است و حیله و سبب خوشی زنده که دنیا در چهار خصلت است قناعت و بیرون کردن
کینه و ترک حسد و هم نشینی اهل خیر و بر در دوم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و سببی است و حیله و سبب خوشحالی در آخرت
چهار خصلت است مالیدن دست بر سر یتیمان و مهربانی بر زنان بی شوهر و سعی در حاجتهای مسلمانان
و تعهد و رسیدن باحوال فقرا و مساکین و بر در سیم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله برای هر چیزی حیله و سببی است و حیله و سبب صحت در دنیا چهار خصلت است
قلت کلام و قلت خواب و قلت راه رفتن و قلت طعام و بر در چهارم از درهای
بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله کسی که ایمان دارد به خدا و روز قیامت
پس باید گرامی دارد همسایه خود را و کسی که ایمان داشته باشد به خدا و روز قیامت
و گرامی دارد مهمان را و کسی که ایمان داشته باشند به خدا و روز قیامت و نیکی کند والدین
خود را و کسی که ایمان داشته باشد به خدا و روز قیامت پس بگوید خیر و خوبی را یا ساکت شود و بر
بگوید و بر در پنجم از درهای بهشت نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله کسی که اراده

خواهد که خوار نشود پس خوار نکند کسی را و کسی که خواهد که دشنام نشنود دشنام ندهد کسی را و کسی
که خواهد که ظلم بر او نشود ظلم نکند بر کسی و کسی که خواهد که چسپد به دستهٔ محکم پس چسپد به
قول لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله کسی که خواهد که قبر او وسیع و فراخ باشد پس بیخ کند
مسجد را و کسی که دوست نداشته باشد که بخورند او را کرمها در زیر زمین پس جاروب کند
مسجدها را و کسی که دوست داشته باشد که تاریک نباشد لحد او پس روشن کند مسجدها را و کسی که
دوست داشته باشد که باقی ماند تازه در زیر زمین و کهنه نشود پس فرش کند مسجدها را و چون
در صفحهٔ از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله شش خصلت است
دل در چهار خصلت دیدن بیمار و رفتن در مقابر و وداع کسی از خویشان و...
قرض و بر در هشتم از درهای بهشت نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله کسی که
خواهد که داخل شود بهشت را از درهای هشتگانه پس باید چسپید به چهار خصلت تصدق
نمودن و بخشش و نیک خلقی و باز داشتن خود از بجهت آزار بندگان خدا و نوشته بود که در اول خدا
پس اهم سوی درهای جهنم پس بر در اول جهنم نوشته بود سه کلمه لعنت کرده خدا دروغ
گویان را لعنت کرده خدا بخیلان را لعنت کرده خدا ظالمین را و بر در دوم جهنم نوشته بود
سه کلمه کسی که امیدوار نباشد خدا را سعادتمند نشد کسی که ترسید خدا را ایمن شد و هلاک
معذور کسی است که امید داشته باشد غیر خدا را و نترسد غیر خدا را و بر در سیم جهنم نوشته
سه کلمه کسی که خواهد که برهنه نباشد در قیامت پس بپوشاند بدنهای برهنه را و کسی که خواهد که تشنه
نباشد در قیامت پس آب دهد تشنگان را در دنیا و کسی که خواهد که گرسنه نباشد در قیامت
پس طعام دهد گرسنگان را در دنیا و بر در چهارم جهنم نوشته بود سه کلمه خوار کرداند خدا
کسی را که خوار کرداند اسلام را خوار کرداند خدا کسی را که خوار کرداند اهل بیت پیغمبر
را خوار کرداند خدا کسی را که یاری کند ظالمین را در ظلم بر خلایق و بر در پنجم جهنم نوشته بود
سه کلمه اتباع خواهش مکن که خواهش دور میکند از ایمان زیاد مگو که خوف کنی در رحمت
به کار تو نیاید پس میافتی از رحمت پروردگار خود و مباش یاری کننده ظالمین را تحصوص که

بهشت مخلوق نشده برای ظالمین و بر در ششم جهنم نوشته بود سه کلمه من حرام بر نمازگذار نکند
من حرام پر نفسی و کشنده کان من حرام بر روزه دارنده کان و بر در هفتم جهنم نوشته بود سه
کلمه حساب کنید نفسهای خود را پیش از آنکه حساب کرده شوید سرزنش کنید نفسهای خود را پیش
پیش از آنکه سرزنش کرده شوید و بخوانید خدای عز و جل را پیش از آنکه وارد شوید بر
او و منعدور نشید شوید بر آن مولف گوید که این خبر شریف دلالت واضحی دارد بر آنکه فضیلت
علی علیه السلام بر همه کس بعد از پیغمبر زیرا که اگر چنین نباشد ذکر نام او بعد از رسول تنها نمی بود در غیر او
از انبیا و اوصیا و صحابه فایده زیادتی نبود حدیث و بیست و هشتم صاحب کتاب
فواید السمطین روایت کرده از مجاهد که گفت که گفت ابن عباس که شنیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و
سلم که میگفت که خدای تبارک و تعالی ملکی که گفته میشود دردائیل هست برای او شانزده
هزار پر میان پری تا پری هوا است سیاه تا آنکه میان آسمان است تا به زمین پس روزی میگفت
با خود که آیا فوق پروردگار جل جلاله چیزی هست پس دانست خدا آنچه گفت پس زیاد نمود
برای او پرها مثل آنچه داشت پس گردید برای او سی و دو هزار پر پس وحی کرد خدای جل جلاله
بسوی او که بپر پس پرید مقدار پنجاه سال پس نرسید به سر قایمهٔ از قایمههای عرش
پس چون دانست خدا تعب او را وحی کرد بسوی او که ای ملک برگرد بسوی مکان خود پس
مخصوص من عظیم بر عظیمها و نیست فوق من چیزی و وصف کرده نمیشوم من به مکانی
پس گرفت خدا از او پرهای او را و مقام او را از صفهای ملائکه پس متولد شد حسین بن علی علیهما
السلام و بود تولد او شام پنجشنبه پس وحی نمود خدای عز و جل بسوی مالک خزینه دار
آتش که خاموش کن آتش را بر اهل آن برای کرامت مولودی که زائیده شده برای محمد در دار
دنیا و وحی کرد خدای تبارک و تعالی بسوی رضوان خازن بهشتها آنکه زینت کن بهشتها
را و خوشبو کن آنها را برای کرامت مولودی که زائیده شده برای محمد صلی الله علیه و آله
و سلم در دار دنیا و وحی کرد خدا بسوی ملائکه آنکه بپای بایستید صف صف با تسبیح و
تحمید و تکبیر برای کرامت مولودی که زائیده شده برای محمد در دار دنیا و وحی کرد بسوی

جبرئیل علیه السلام که فرود آی بسوی نبی من محمد با هزار قبیل و قبیل هزار هزار ملک است بر اسبهای ابلق
با زین و لجام بر آنها باشد قبهها از در و یاقوت و با ایشان باشند ملائکه که ایشان را روحانیون گویند
بر دستهای ایشان طبقها از نور تهنیت کنید محمد را صلی الله علیه و آله بمولود او و خبر دهید او را ای
جبرئیل بتحقیق که من نامیدم او را حسین و مبارک باد ده و بگو برای او که ای محمد میکشند او را شریر
امت تو بر شترهای پس وای بر قاتل و وای بر راننده آن شتر و کشنده آن و قاتل حسین
من بیزارم از او و او از من بیزار است برای آنکه نمیاید روز قیامت کسی مگر قاتل حسین اعظم است
در گناه از آن قاتل حسین داخل میشود آتش را روز قیامت با کسانی که اعتقاد دارند
که با خدا خدای دیگر هست آتش مشتاق تر است بسوی قاتل حسین از کسی که اطاعت کرده
خدا را بسوی بهشت گفت پس در وقتی که جبرئیل فرود می آمد از آسمان بسوی زمین گذشت
به دردائیل پس گفت به دردائیل که ای جبرئیل چیست این شب در دنیا آیا بر پای شده
قیامت بر اهل دنیا گفت نه ولیکن زائیده شده است برای محمد مولودی و بتحقیق فرستاده
مرا خدای تعالی بسوی او برای آنکه تهنیت و مبارک باد دهم او را به مولود او پس گفت ای او
ملک که ای جبرئیل قسم بآنکه که خلق کرده مرا و خلق کرده ترا که اگر بروی بسوی محمد پس بخوان
او را از جانب من سلام و بگو باو که بحق این مولود بر تو که سؤال کنی از پروردگار که راضی
شود از من و رد کند بر من پرهای مرا و مقام مرا در صفهای ملائکه پس فرود آمد جبرئیل
علیه السلام بر نبی صلی الله علیه و آله و سلم پس مبارک باد داد او را و تعزیه داد او را خبر داد که امر
کرده بود او را خدا پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که میکشند او را امت من پس گفت بلی
او که بلی ای محمد پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که نیستند آنها امت من من بیزارم از آنها
و خدا بیزار است از ایشان گفت جبرئیل علیه السلام و من بیزارم از ایشان ای محمد پس داخل شد نبی صلی
الله علیه و آله و سلم بر فاطمه علیها السلام پس مبارک باد داد او را و تعزیه داد او را پس گفت فاطمه که
ای کاش نمی زائیدم او را قاتل حسین در آتش است پس گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و من گواهی میدهم
باین ای فاطمه و لیکن کشته نمیشود تا بهم رسد از او امامی که بهم رسد از او امامان راه نما گفت علیه السلم

و امامان بعد از من هادیست و مهدی و عدل و ناصر و سفاح و نفاع و امین و موتمن و امام و فعال و علام

و کسی که نماز میکند در عقب او عیسی بن مریم علیه السلام پس ساکت شد فاطمه علیها السلام از گریستن
پس خبر داد جبرئیل فاطمه را قصه ملک را نبی صلی الله علیه و آله و سلم به قصه ملک و آنچه رسیده
بود باو گفت ابن عباس پس گرفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم حسین را علیه السلام و او پیچیده بود در
پارچهٔ از پشم پس بلند کرد او را بسوی آسمان پس گفت خدایا بحق این مولود بر تو نه بلکه بحق
تو بر او و بر جد او محمد و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب که اگر هست حسین بن علی فاطمه
نزد تو قدری پس راضی شو از دردائیل و رد کن بر او پرهای او را و مقام او را از صفهای
ملائکه پس آن ملک شناخته نشود در بهشت مگر بآنکه گویند که این آزاد کرده حسین بن علی
رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم مولف گوید که در این حدیث شریف چند مقام است
مقام اول در تحقیق معانی الفاظی که در حدیث مذکور است محتاج به بیان است
مابین پری تا پری هوا بود یعنی فرجه و جای خالی بود و در کتاب مجمع البحرین مذکور است که
هوا مابین زمین و آسمان است و بلق بضم بای یکنقطه و سکون لام جمع ابلق است و او سیاه و سفید
باشد و جوهری در صحاح گفته مگر روحانیون بضم رای بی نقطه منسوب بروح است و او الخطاب گفته که چون به
جن و ملک گفته شود روحانیون گویند بفتح را و ابو عبیده گفته که هر صاحب روحی را روحانی گویند
و مکان خوش روحانی به فتح رای بی نقطه و ممکن است که در این مقام نیز بفتح خوانده شود یعنی ملائکه خوش بویان
مقام دویم مخفی نماند که این حدیث دلالت میکند بر عظم فضل مولای ما حسین علیه السلام از جهات متعدده
و چنین است چه او نتیجهٔ عقود انبیا و دوحهٔ سادات اوصیا است و او عبد الله محمد بن ادریس حلی عطر الله
مرقده در مستطرفات سرائر که ختم نموده باب کتاب سرائر از جمله احادیثی که از کتاب جامع احمد بن محمد
ابن ابی نصر بزنطی نقل نموده که او روایت کرده از علا مولای سید ابن ابی عبد الله علیه السلام و از نوادری
از اصحاب ما که رفع داده آنرا بابی عبد الله علیه السلام و کعبه که ذکر نموده اند این حدیث السیاری را اصحاب
ما که ابو عبد الله علیه السلام گفت که فطرس ملکی بود که طواف میکرد بر عرش پس کاهلی کرد در امری از امر خدا پس شکسته شد
پر او و انداخته شد او به جزیره از جزایر دریا پس چون زائیده شد حسین بن علی علیهما السلام فرود آمد جبرئیل

۸۳
بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مبارکباد ولادت حسین علیه السلام پس گذشت بآن ملک
پس گفت جبرئیل که مبعوث شده ام بسوی محمد برای مبارکباد چنین مولودی که زائیده شده است
برای او پس اگر میخواهی ببرم ترا بسوی او پس گفت میخواهم پس برداشت او را و آورد نزد
او را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و اشاره کرد بانگشت خود بسوی او حسین پس گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله ما و که بمال پر خود را بحسین پس مالید پر خود را با او پس عروج کرد
و دو جزو روایت شده در کتاب شرح الاخبار فی فضل الائمة الاطهار گفته که از احمد بن
اسمعیل بسند او از امام محمد بن علی علیه السلام است که او گفت که مبعوث کرد خدای عز و جل
چند ملک را بسوی [illegible] که [illegible] از آن [illegible] خدا او را [illegible] افتاده به
جزیره از جزایر دریا پس چون نزدیک شد [illegible] حسین علیه السلام فرستاد خدا جبرئیل را
علیه السلام برای بشارت بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گذشت بآن ملک پس گفت آن ملک
که ای ملک خوش [illegible] نیکو روی گرامی بر پروردگار خود آیا دعا نمی کنی بسوی پروردگار
خود که رحم کند بر من [illegible] گفت ای جبرئیل [illegible] ایستاده
شده ام [illegible] کسی که او گرامی تر است نزد خدا از من و التماس میکنم او را که دعا کند خدا
برای تو پس چون بشارت داد جبرئیل علیه السلام نبی را صلی الله علیه و آله بولادت حسین علیه السلام
گفت که ای محمد گذشتم به ملکی که ضایع شده بود [illegible] او پس التماس نمود از من که دعا کنم برای
پس گفتم که من سوال بسوی کسی که او گرامی تر است نزد خدا از من و از او التماس خواهم نمود
که دعا کند خدا را برای تو گفت پس دعا کرد برای او نبی صلی الله علیه و آله پس وحی شد
بسوی جبرئیل علیه السلام که امر کن آن ملک را که پر زند پر زدن بسوی آن مولود یعنی
حسین علیه السلام پس مالید پشت خود را با او پس درست میشود پس کرد این کار را
ملک پس درست شد پر او پس عروج نمود بسوی آسمان و روایت نموده اند بعضی از
علمای اصحاب ما از ابن عباس رضی الله عنهما گفت که چون اراده نمود خدای تعالی که به
بخشد فاطمه زهرا را حسین علیه السلام و بود تولد او در رجب دوازده شب گذشته از رجب

۸۴
چون فاطمه را درد زائیدن گرفت وحی نمود خدای عز و جل بسوی لعیا و او حور العین است از حوریهای
بهشت و اهل بهشت چون خواهند که نظر کنند بسوی چیزی نیکو نظر کنند بسوی لعیا گفت و از برای لعیا
هفتاد هزار کنیز است و هفتاد هزار قصر و هفتاد هزار ایوان و هفتاد هزار غرفه که همه مکلل است
بانواع جواهر و مرجان و قصر لعیا بالاتر است از همه آن قصرها و از هر قصری که در بهشت است هر گاه
مشرف شود بر بهشت نظر کند بر جمیع آنچه در بهشت است و روشن شود بهشت از نور روی او
[illegible] و جبین او پس وحی نمود خدا بسوی او که فرود آی بسوی خانه دنیا بسوی دختر حبیب من محمد
صلی الله علیه و آله [illegible] او را پس وحی نمود خدا بسوی رضوان خازن بهشت که زینت
[illegible] بهشت را و زینت دهد آن را برای کرامت مولودی که زائید [illegible] در دنیا و وحی
نمود بسوی ملائکه که بایستید صف زده با تسبیح و تقدیس و ثنای بر خدای تعالی و وحی نمود بجبرئیل
و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که فرود آیند بسوی زمین در قندیلی از ملائکه گفت ابن عباس که قندیل
هزار هزار ملک است گفت پس در اثنای آنکه فرود آمدند از آسمان بسوی آسمان دنیا پس ملکی بود
در آسمان چهارم که گفته میشد او را صلصائیل [illegible] و هفتاد هزار پر بود [illegible] انهار از مشرق
تا مغرب [illegible] ایستاده بود روی عرش برای آنکه او یاد نموده بود [illegible] پس گویا
[illegible] که خدا داند آنچه در تمام دریا است و آنچه پوشیده میشود در تاریکی شب و روشنی روز
پس [illegible] آنچه در [illegible] او بود پس وحی نمود خدای تعالی بسوی او که بایست بر جای خود که
[illegible] مبعوث [illegible] گفت پس فرود آمد لعیا بر فاطمه و گفت برای او که مرحبا
بر تو ای دختر محمد چون است حال تو گفت فاطمه با او که بخیر است لاحق شد فاطمه را حیا برای لعیا که
ندانست که چه فرش کند برای او پس در اثنای آنکه او فکر میکرد فرود آمد حوری از بهشت و با او
فرشی بود از فرشهای بهشت پس پهن کرد آن را در منزل فاطمه پس نشست بر آن لعیا پس بتحقیق که
که زائید فاطمه علیها السلام حسین را علیه السلام در وقت طلوع صبح پس زایا نید او را لعیا و برید ناف او را
و خشک نمود او را به دستمالی از دستمالهای بهشت و بوسید چشمهای او را و آب دهن انداخت در دهن
او و گفت که مبارک گرداند خدا در تو ای [illegible] و مبارک گرداند در پدر و مادر تو و مبارکباد داد ند

۸۵
ملائکه جبرئیل را و مبارکباد داد جبرئیل محمد را صلی الله علیه و آله هفت شبانه روز پس چون روز هفتم شد گفت
جبرئیل که ای محمد بیار پسر خود را تا به بینم او را گفت پس داخل شد نبی صلی الله علیه و آله بر فاطمه پس
گرفت حسین را علیه السلام و او پیچیده بود بپارچه صوف زرد پس آورد او را بسوی جبرئیل علیه السلام
پس برداشت او را و بوسید میان دو چشم او را و آب دهن انداخت در دهن او و گفت مبارک گرداند
خدا در تو ای مولود و مبارک گرداند در پدر و مادر تو ای در کربلا افتاده در زمین کربلا و نظر کرد
در حسین علیه السلام و گریه کرد و گریست نبی صلی الله علیه و آله و گریستند ملائکه و گفت جبرئیل که برسان
فاطمه دختر خود را سلام و بگو با او که نام کن این را حسین که بتحقیق که نامیده است او را خدای جل
اسمه و جز این نیست که نامید او را حسین زیرا که نیست در زمان او چون وی برادر او پس گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله که ای جبرئیل مبارکباد میدهی مرا و گریه میکنی گفت بلی ای محمد مزد دهد ترا
خدا در این فرزند تو پس گفت که ای دوست من جبرئیل و که میکشد او را گفت شرار امت تو که
امید داشته باشند شفاعت ترا از رسانیدن ترا خدا آن شفاعت پس گفت که زیان کار شد آن
که میکشند پسر دختر من را گفت جبرئیل که زیان کار شدند پس آن گروه از رحمت خدا و فرو رفتند
در عذاب خدای عز و جل و داخل شد نبی صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام پس رسانید او را از
جانب خدا سلام و گفت ای دختر بنام او را حسین پس نامیده است او را خدا حسین پس فاطمه
گفت که از مولای سلام است و بسوی او بر میگردد سلام و سلام بر جبرئیل باد پس مبارکباد
داد او را و گریست پس گفت با و که ای پدر مبارکباد میدهی مرا و گریه میکنی گفت بلی ای دختر
مزد دهد ترا خدا در این فرزند پس لطمه زد فاطمه و فریادی بر شروع نمود در گریه و همراهی نمود او را
لعیا و کنیزان او و فاطمه گفت که ای پدر که میکشد فرزند مرا و خوشحالی چشم مرا و میوه دل
مرا گفت بدترین امت از امت من که امید داشته باشند شفاعت مرا از رسانیدن آن را خدا
شفاعت من فاطمه گفت زیان کار رو نما امید باد امت که میکشد پسر دختر نبی خود را لعیا گفت
که زیان کار رو نما امید باد پس آن کار رو نما امید باد از رحمت خدا و فرو روند در عذاب خدا فاطمه گفت
ای پدر برسان جبرئیل را از من سلام و بگو با او که در کدام موضع کشته میشود گفت در موضعی که

۸۶
گفته میشود کربلا پس هر گاه ندا کند حسین ما را اجابت نکند او را کسی از ایشان پس هر کسی
که اعانت او نکند بر او باد لعنت خدا و ملائکه و مردم همه آن الا آنکه کشته نمیشود او
تا آنکه بیرون آید از صلب او نه نفر از امامان پس نام برد ایشان را با اسمهای ایشان تا آخر
ایشان و او آنکسیست که بیرون می آید در آخر الزمان با عیسی بن مریم پس ایشان چراغهای
رحمن اند و عروة الوثقی و دسته اسلام اند دوستان ایشان داخل بهشت میشوند و دشمنان ایشان
داخل آتش میشوند گفت و عروج کرد جبرئیل و عروج کردند ملائکه و عروج کرد لعیا پس
ملاقات کرد ایشان را صلصائیل پس گفت ای حبیب من برپا شده قیامت بر اهل زمین
گفت نه و لیکن فرود رفته بودیم بسوی زمین پس مبارکباد دادیم محمد را به فرزند او حسین
گفت ای حبیب من جبرئیل پس فرود رو بسوی زمین و بگو با او که ای محمد شفاعت کن بسوی
رب خود در راضی شدن او از من پس بتحقیق که تو صاحب شفاعتی گفت پس برخاست
نبی صلی الله علیه و آله و طلبید حسین را علیه السلام و بلند کرد او را به دو دست خود بسوی آسمان
و گفت خداوندا به حق این مولود من بر تو مگر راضی شوی از [illegible] آن ملک پس آمد ندائی
از جانب عرش که ای محمد بتحقیق کردم و قدر تو نزد من بزرگ است عظیم است گفت ابن عباس
که قسم بآنکسی که مبعوث کرد محمد را به حق به پیغمبری که صلصائیل فخر میکند بر ملائکه
که او آزاد کرده حسین است و لعیا فخر میکند بر حور العین بآنکه او قابله حسین است و
اخبار در مناقب او علیه السلام از حد شمار بیرون است و بتحقیق نقل نموده ترمذی در
صحیح خود به سند خود از سلمی انصاریه که گفت داخل شدم بر ام سلمه زوجه نبی صلی الله علیه و آله
و او گریه میکرد پس گفتم چه چیز میگریاند ترا گفت دیدم الحال نبی را صلی الله علیه و آله در
خواب و بر سر او و ریش او خاک بود پس گفتم چیست ترا ای رسول خدا گفت حاضر
بودم قتل حسین را پیش از این و نقل نموده ترمذی به سند خود از یعلی بن مره که گفت که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که حسین از من است و من از حسینم دوست دارد خدا
کسی که دوست دارد حسین را حسین سبطی است از سبطها و نقل نموده بخاری و ترمذی

۸۷ در صحیح خود نقل نموده اند از ابن عمر که پرسید او را مردی از خون مگس پس گفت از کدام جایی تو گفت
گفت از اهل عراق گفت نظر کنید بسوی این مرد میپرسد مرا از خون مگس و حال آنکه کشتند پسر نبی را
صلی الله علیه و آله و شنیدم نبی را صلی الله علیه و آله که میگفت که ایشان یعنی حسن و حسین دو ریحان منند
از دنیا و در جزو دیگر وارد شده که پرسیدند ابن عمر را از محرم که ایا می کشد مگس را پس گفت ای اهل عراق
میپرسید مرا از کشتن مگس و بتحقیق کشتید شما پسر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و ذکر نموده حدیث را او
در آخر آن گفت که ایشان دو سید جوانان بهشت اند و ترمذی نیز نقل نموده که نبی صلی الله علیه و آله اصل م
دید حسن و حسین را پس گفت خدایا بتحقیق که من دوست میدارم ایشان را پس تو دوست دار ایشان را و روایت نموده
ابن جوزی حنبلی در مسند خود در صفت صفوة الصفوة از نبی صلی الله علیه و آله که او گفت که بتحقیق که این
دو یعنی حسن و حسین دو پسر منند پس کسی که دوست دارد ایشان را پس بتحقیق که دوست داشته مرا و ترمذی
در صحیح خود و شیخ کمال الدین محمد بن طلحه شافعی از حذیفة بن الیمان نقل نموده اند که او گفت به مادر
خود که بگذار مرا تا بروم نزد نبی و نماز بگذارم با او و سؤال کنم او را که استغفار کند برای من و برای
تو پس رفتم نزد او و نماز کردم با او نماز شام را پس برخاست و نماز کرد تا نماز کرد نماز خفتن را
پس فارغ شد پس پیدا او رفتم پس شنید او از من آواز پس گفت کیست این گفتم حذیفه است گفت چیست
حاجت تو گفتم استغفار نما برای من و برای مادر من پس گفت بیامرزد خدا برای تو و برای مادر تو بتحقیق که
این ملکیست که نازل نشده بر زمین هرگز پیش از این شب رخصت گرفت پروردگار خود را که سلام کند بر من و در بین م
بشارت دهد مرا بآنکه فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت اند حاصل کلام
آنکه معاویه حسن علیه السلام را زهر داد و از ترس آنکه قدرت ... بیشتر از عدد نجوم و شجر و کجا قادر است
کسی که متصدی جمع آن شود یا احاطه بر او طاری آن شود خوض ... چنانکه واجب است در غایت
طلب آن متعذر و رسیدن بآن محال لیکن من اکتفا نمودم بقلیلی از کثیر و یسیری از غزیر و قطره
از انهار و نقطه از بحار مقام سیم در بیان آنچه در حدیث مذکور وارد شده که و قاتل حسین
من برا برم از او و او از من بیزار است صریح است در کفر کشنده حسین و او اعظم ظالمان ...
در گناه و اجبار ... ده ... بعد شماره است و دلالت میکند بر کفر یزید لعنه الله و
جواز لعن

۸۸ جواز لعن بر او و کدام کفر عظیم تر است از کشتن فرزند رسول خدا و هتک حرمت او
و اسیر کردن اهل بیت و سوار کردن ایشان بر قتب شتران بی جهاز و فرشی و کشتن انصار
و دوستان ایشان در آن صحرای گرم بی آب غیر اینها از وقایع شنیعه و قطیعه و بدعتهای
شنیعه که از آن لعین صادر شد زمخشری که از حنفیه است در کتاب ربیع الابرار روایت یکی م
نموده که نبی صلی الله علیه و آله روزی دید ابا سفیان را که سوار شده بود بر خری و می کشید او را
یزید از پیش روی و میراند او را معاویه از عقب پس گفت صلی الله علیه و آله که لعنت کند خدا
سواره را و کشنده و راننده او را و علامه تفتازانی که از علمای حنفیه است در کتاب شرح
عقاید گفته که خلاف است در میان سنیان که آیا لعن جایز است بر یزید یا نه بعد از آن گفته که اتفاق
نموده اند همه ایشان بر اینکه جایز است لعن بر کسی که کشت حسین را یا امر نموده بآن یا تجویز نمود
یا راضی بود بآن و حق اینست که یزید راضی بود بقتل حسین علیه السلام و خوشحال شد
بآن و اهانت و خواری او و اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله متواتر است و اگرچه تفاصیل اصل م
و خصوصیات آن که تواتر نرسیده پس ما توقف نمی کنیم در لعن او بلکه در عدم ایمان
او لعنت کند خدا بر او و بر یاری کننده گان و اعانت کننده گان او تمام شد کلام
تفتازانی و در شرح مقاصد گفته که ظلم بر اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله بمرتبه ظاهر
است که مجال انکار آن نیست و خفای در شناعت آن نیست بمرتبه که نزدیک است آنکه
گواهی میدهد بر آن جماد عجماء و میگرید بر آن ارض و سماء و میریزد از آن جبال
و میشکافد از آن صخور و باقیست بدی این عمل در ایام و دهور پس لعنت خدا
بر کسی باد که مباشر آن شد یا راضی بود بآن یا سعی نمود در آن و عذاب آخرت شدید
و ابقاست پس گفته که اگر کسی گوید که بعض از علمای مذهب ما جایز نمیداند لعن
بر یزید را با آنکه میدانند که او مستحق زیاد بر این است جواب گوییم که آنکه لعن
جایز ندانسته حمایت نموده برای اینکه اگر لعن او جایز باشد باید که لعن بر بالاتر او
که معاویه است جایز باشد و تجاوز کنیم بر بالاتر او که خلفا اند جایز باشد چنانکه لعن م

۸۹ شعار رافضیان است در دعاهای ایشان و جاری میشود در مجالس ایشان پس جمعی که اهتمام در دین
تسنن داشتند مناسب دانستند که ببندند زبان عوام را بالکلیه از جهت سد باب روی در اعتقاد
بمرتبه که نلغزد قدمها از راه راست و گمراه نشود فهمها بخواهشها و آلا بر کسی مخفی
نیست که جواز لعن یزید و استحقاق او برای لعن و چون اتفاق بر آن واقع نشود و همین است سرآنکه بود م
از علمای سلف نقل شده که مبالغه نموده اند در دوری از اهل ضلال یعنی شیعه و سد نمودن راهی
که ایمن نباشد که منجر شود بگمراهی در اوج کار و ظاهر شد این معنی برای من در وقت اضطراب احوال
و زیادتی اهوال و جایی که وسعت مجال حصر کرد ... و شکوه ما بسوی خداست که ولی کار بنود م
و غیبت ... متعال است تمام شد کلام شرح مقاصد و این کلام دلالت میکند بر آنکه امتناع
علامه تفتازانی از لعن بر یزید نه از جهت آنست که یزید را خوب دانند و مضایقه داشته باشند در آنکه
او از جمله ملاعین است بلکه از جهت آنست که بدیهایی که از او صادر شد بر میگردد بر پدر او
بر آنکه حکومت و ولایت او از جانب پدرش بود با آنکه پدرش میدانست که صلاحیت این امر نداشت
و حکومت پدرش از جانب عمر و عثمان بود و حکومت ایشان از جانب ابوبکر بود پس همه بعد حقیقة
بر میگردد به ابوبکر پس اگر لعن کنند یزید را بسبب عملهای قطیعه او منجر میشود بلعن این گروه
گمراه پس انصاف داده تفتازانی در این کلام کمال انصاف حاصل آنکه جمیع این مفاسد ممتدة
التطلق الرواق و فتنهای شدیدة النطاق منتشر در آفاق از آن بیعتی که منعقد
ساخت او را عمر بن الخطاب برای ابوبکر خطابی و از آن کسی که حایل و مانع شد نبی را
صلی الله علیه و آله از نوشتن کتاب مستطاب و مؤید این مدعاست آنچه روایت نموده
ابو الصلاح از اصحاب ما از بشیر گفت پرسیدم ابو جعفر را از ابوبکر و عمر پس جواب
نداد مرا پس پرسیدم پس جواب نداد مرا پس چون مرتبه سیم شد گفتم بگردم فدای تو خبر ده
مرا از ایشان گفت علیه السلام که نچکید قطره از خون ما و خون یکی از مسلمانان مگر و هست
آنها در گردن آن دو کس است تا روز قیامت و چه مناسب این کلام است آنچه گفته اند
در شان فلان

۹۰ در شان فلان بر فلان لعنت که این خطا از پیش اوست چون مظلومان بشت گربلا از پیش اوست
و ابن خلکان شافعی در تاریخ وفیات الاعیان در ترجمه ابو الحسن علی بن محمد طبری شافعی که مشهور است
بکیا الهراسی نقل نموده که پرسیده شد از یزید بن معاویه پس گفت که او از صحابه نبود زیرا که زاییده شد در
زمان عمر بن الخطاب و اما قول علمای سلف در شان او پس احمد دو قول دارد یکی صریح و دیگری باشاره یعنی صریح که در بدی او دهم
و مالک دو قول دارد یکی صریح و دیگری باشاره و ابو حنیفه دو قول دارد یکی صریح و دیگری باشاره و
ما یک قول داریم صریح نه اشاره و چون نباشد چنین و او بازی میکرد به نرد و شکار میکرد به
یوزها و سگان و دایم الخمر بود و شعر او در شراب مشهور است اقول صحب حثت الکاس شملهم
وداعی صبابات الهوی تترنم خذو بنصیب من نعیم ولذة فکل وان طال المدی منصرم
و نوشته است فصلی طولانی پس گردانیده ورق را و نوشته است که اگر می یافتم بیاضی هر آینه
دراز میکردم عنان را و نوشته است فلان بن فلان یعنی ابن خلکان لغته که فتوی امام ابو حامد لغیر مدبری و مذمت او را ...
غزالی فتوی داده در مثل این مسئله بغیر این زیرا که پرسیدند او را از کسی که لعن کند یزید را آیا حکم
بفسق ... او میشود یا آنکه لعن او جایز است یا نه ... مرتد شد
وقتی که کشت حسین را یا اراده ... یا سکوت از این بهتر است ... بسبب ... اشتباه
یحنث ... پس جواب داد که جایز نیست لعن کردن بر مسلمان اصلا و کسی که لعن کند مسلمان را پس
او ملعون است ... بتحقیق که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته است که مسلمان نیست لعان
و جایز نیست لعن کردن بر حیوانات و بتحقیق وارد شده نهی از آن و حرمت مسلمان اعظم است از حرمت
خانه کعبه بنص نبی صلی الله علیه و آله و بصحت پیوسته اسلام یزید و بصحت نرسیده کشتن او حسین
را و نه امر نمودن او و نه رضای او بآن و هرگاه بصحت نرسید آنها جایز نیست که باو این گمان
برده شود زیرا که گمان بد بردن بمسلمان حرام است و کسی که گمان کند که یزید امر بقتل حسین نموده
یا راضی بوده بآن پس بدانسته که او در غایت حماقت است زیرا که اگر کسی از اکابر و وزرا و
سلاطین در عصر او کشته شود و خواهد بداند حقیقت آنکه کشته است او را و که امر کرده و که راضی بوده بآن

وکه کافر بوده قادر بر تمیز اینها نیست و هر چند در هر جا که در زمان او کشته شده باشد پس حکایت نمی‌توانند
نمود هر گاه کسی در زمان دور و شهری بسیار دور کشته شده باشد خصوصا هر گاه راه یافته باشد بران
واقعه تعصبها و بسیار شده باشد حکایتها از اطراف پس این قسم امری حقیقتش معلوم نمی‌شود
اصلا و هر گاه معلوم نشود واجب است حسن ظن بران با وجود آنکه اگر ثابت شود که مسلمانی
مسلمانی را کشته مذهب اهل حق آنست که قاتل کافر نیست و قتل کفر نیست بلکه معصیت است
و ب باشد که قاتل بعد از توبه بمیرد و کافر چون توبه کند جایز نیست لعن کردن بر او پس چگونه باشد کسی
که توبه کند از قتل و چه می‌دانیم که قاتل حسین علیه السلام پیش از توبه بمرده و خدا قبول میکند توبه را از بندگان
پس ازین سخنان جایز نیست لعن کسی از مسلمانان که مرده باشد و کسی که لعن کند او را فاسق باشد و
عاصی مر خدا را باشد و بر تقدیری که جایز باشد لعن او و ساکت شود از لعن عاصی نباشد باجماع
بلکه اگر لعن نکند شیطان را در مدت عمرش اغراض نکنند بر او و در قیامت که چرا لعن نکردی بر
شیطان و اعتراض کنند بر لعن کننده که چرا لعنت کردی و از کجا دانستی که او ملعون و مطرود
است و ملعون کیست که دور باشد از خدا و این امر غیبیست معلوم نمیشود مگر در کسی که مرده
باشد بر کفر و معلوم شده باشد به شرع و ترحم بر او نیز جایز است بلکه آن سنت است بلکه آن شخص
داخل است در گفتار ما در هر نمازی که خدایا بیامرز مومنین و مومنات را زیرا که او مومن بود والله
اعلم نوشته این را غزالی مولف گوید که این عین عداوت و بغض اهل البیت با اهل بیت علیهم
السلم و انکار ضروریات دین و رفع متواترات است زیرا که رضای یزید بر کشتن حسین علیه
السلم و امر نمودن او بان و صرف اموال برای آن و مدد نمودن ابن زیاد به لشکرها متواتر است
و اجماع و اتفاق دارند بران اهل تواریخ و سیر هر مذهب و با اختلاف اعتقادات ایشان
و ابن جوزی حنبلی کتابی تصنیف نموده در جواز لعن بر یزید و نام آن الرد علی المتعصب العنید
المانع عن لعن یزید و دلایل و شواهد بسیار بر کفر یزید نقل نموده و ما قدری از آن که کافی باشد
در رساله که در لعن طواغیت نوشته ایم و نام آن را ... گذاشته ایم نقل نموده ایم و از ابیات
لامیه یزید که اهل تواریخ و سیر نقل نموده اند فرح او بقتل حسین علیه السلم و کفر او و عدم تصدیق او به

رسول الله ...

اسم او ...

رسول ظاهر و بین است که نمی‌توان پوشانید علامه مطرزی در کتاب شرح مقامات در شرح مقامه
چهلم این یک بیت از آن ابیات را نقل نموده که و ان اول حلال است بر کفر او و اقرار او و آن بیت
لست من خندف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل و اکثر غزالی کشتن حسین را علیه السلم و اتک
حرمت او را مثل کشتن سایر مسلمانان دانسته کفر عظیم و عداوت شدید است و اخبار مستفیضه
از طرف سنیان صریح است در کفر قاتل حسین علیه السلم و اینکه اعظم طاغوت است و گناه بحدی ... از
این باصیح که چگونه بغض و عداوت ایشان با این مرتبه شنیع و ظلم قبیح رسیده و گمان ندارم که اندک نصیبی از اسلام
داشته باشد مرتکب چنین امر عظیم شود و بعضی گفته اند که غزالی در آخر عمر ... سعادت الهیه و رحمت
ربانیه دریافته و شیعه شده و در صدد کتاب سر ... اشاره بان نموده و خدا راه نماینده است بصواب
هر چند ... علی رغم ناصبیان و جاهلان اذناب مقام چهارم در آنکه این حدیث بیست و هشتم صریح است در مذهب شیعه
رضوان الله علیهم که امام بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب است و بعد از او یازده نفر از اولاد او با آنکه از کتابهای
ایشان است و ما در هر حدیث متعدد اخبار ... که دلالت بر این دارد از کتابهای سنیان نقل نمودیم
و قسم به عمر خودم که اگر ایشان این حدیث و امثال این اخبار که دلالت صریح دارد بر فساد مذهب سخیف
و ضلالت اعتقادات ایشان در کتابهای خود نقل نکرده بودند بهر حال عذری بود اما الحمد لله که خدا
زبان ایشان را گویا نموده بانچه حجت است بر ایشان با آنکه ... که ایمان با آنها حجت ایشان گمراه باشند
و راه یافتگان از روی حجت راه یافته باشند و از جمله آنچه دلالت بر بطلان مذهب ایشان میکند
اخباریست که دلالت میکند بر آنکه امامان دوازده نفرند و آنها بسیار است که به مرتبه تواتر معنوی
میرسد روایت نموده بخاری در جزو سیم به دو سند خود از سوی جابر بن سمره که گفت شنیدم پیغمبر را
صلی الله علیه و آله که میگفت که میباشند دوازده امیر پس کلمه گفت که نشنیدم آن را گفت پدرم
که پیغمبر گفت که همه ایشان از قریش باشند و بخاری در صحیح خود روایت نموده به سند خود از ابی عتبه گفت
که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه که مخفی ماند بر من پس پرسیدم پدرم را که چه فرمود آن حضرت گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت که همه ایشان از قریش باشند و روایت نموده مسلم در صحیح خود
در جزو رابع که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله که این کار منقضی نمی‌شود تا بگذرد در مردم دوازده خلیفه ایشان بر طرف

کسی که مو

مقام چهارم

مجلد ام

که همیشه کار مردم خوب کذرد مادام که
والی و حاکم دوازده مرد باشند پس کلم
نمود به مو
روایت نموده مو

نموده مو

نمی‌شود تا آنکه بگذرند در آن دوازده خلیفه ... گفت پس تکلم به کلامی کرد که مخفی ماند بر من
پس گفتم که چه چیز گفت پس گفت که گفت همه ایشان از قریش باشند و روایت نموده
این حدیث را در صحیح خود به سند دیگر مثل روایت بخاری از ابن عیینه و ایضا مسلم در صحیح خود
روایت نموده از سماک بن حرب با لا بر ده تبوی پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت همیشه امر اسلام
عزیز و غالب باشد تا دوازده خلیفه بعد همه ایشان از قریش باشند و ابو داود در صحیح خود به
سند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که گفت همیشه دین ظاهر باشد تا قایم شود قیامت
و بوده باشد بر شما دوازده خلیفه همه ایشان از قریش باشند و حمیدی روایت نموده این احادیث را
از طریق عبد الملک بن عمیر و طریق شعبه و طریق ابن عیینه و طریق سماک بن حرب و طریق عیسی بن حاتم
و طریق عامر شعبی و طریق ... عبد الرحمن و روایت نموده اند آن را عبدری در جمع میان صحاح سته
از طرق متعدده و سندهای مکرره و همه طریقها مشتمل است بر آنکه عدد ایشان دوازده است
خلیفه اند و دوازده امیر همه ایشان از قریش اند و روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود در جلد
سیم از مسروق روایت نموده که گفت بودم با عبد الله بن مسعود در مسجد پس مردی او را مردی پس گفت
ای ابن مسعود آیا حدیث کرده شما را پیغمبر شما که چند خلیفه می‌باشد بعد از او گفت بلی بعدد نقیبان
بنی اسرائیل و این اخبار دلالت میکند بر آنکه اهل نجات طایفه امامیه اند نه فرقه‌های دیگر زیرا که
هیچ یک از ایشان قایل به دوازده خلیفه نیستند زیرا که سنیان و زیدیه امام ایشان منحصر در عددی
منتهی به حدی نیست و اسماعیلیه به هفت امام یا زیاده از دوازده قایل شده اند چنانچه در کتاب نکبت
بدیعه در فرق شیعه تحریر نموده ایم و واقفیه به هفت امام قایل شده اند و کیسانیه به سه امام و بعضی
از ایشان یکی یا دو دیگر اضافه نموده اند و ناووسیه به شش امام قایل شده اند و فطحیه به سیزده امام به اضافه
عبد الله به امامان باقی چنانچه ذکر نموده شیخ شهید ثانی در کتاب شرح شرایع در کتاب نکاح حاصل آنکه
هیچ کس از طوایف دیگر امام دوازده نمی‌دانند بغیر شیعه دوازده امامی اثنا عشری فرقه ناجیه طایفه که
ایشانند و وزیر سعید و فاضل عمید ابو الحسن علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه این اخبار را نقل نموده و
بعد از آن گفته که ما از مخالفین مطالبه میکنیم که تعیین نمایند که این دوازده امام کیستند پس بر ایشان

ما ...

حدیث را مو

خود مو

یک از چند چیز لازم می‌آید یا آنکه اینها را در عدد در اغیر ... امام قرار دهند و نمی‌توانند قرار داد
زیرا که خلفای بنی امیه و بنی عباس زیاد بر پنجاه نفر می‌شوند یا قبول نمایند که این اخبار واهی و ضعیف است
و جایز نیست اعتقاد بر آنها و ما باین صورت نیز راضی نمی‌شویم به جهت فواید و مصالحی که در مواضع دیگر برای اقوت
طریقه ما برای آن مترتب میشود و یا باید که راضی بامامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم شوند و این الزام دوم
نیز لازم می‌آید چنانکه لازم می‌آید بر سنیان و این الزامست که انصاف داشته باشند و سلوک طریق ما نمایند
و از تکابر دوری نمایند و عدول نمایند از ضلالت پس ... بهتر نیست ... این الزام عظیم است زیرا که
به نصوص و اخبار واضحه جلیه که مشهور است آن بیست و دوازده امام برای متعین و مشخص شده و احتیاج
و در اقرار و اعتراف بامامت ایشان با استنباط از کتابهای ایشان ندارم تمام شد کلام کشف الغمه اعلی
الله مقامه و بعضی از مخالفین جواب گفته اند ازین اشکال که وارد است بر مذهب سخیف و رای ضعیف ایشان
از آن جمله سیوطی شافعی در کتاب فصل الخطاب و تاریخ خلفا گفته که مراد به دوازده خلیفه درین اخبار چهار
خلیفه است و حسن علیه السلم و بعضی از خلفای بنی امیه به ترتیبی که خلافت کردند و بعد از ایشان
پادشاهی بود نه خلافت و برین باید خندید برای آنکه کسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد چگونه
یزید را داخل در خلفا میداند با آنکه شراب خور و خون مردم ریز و خبیث و بی‌عزت مسلمانان میکرد
و قاتل حسین و انصار و بنی عم او بود و زنان اهل بیت را اسیر نمود و همچنین مروان بن الحکم چگونه داخل
خلفا باشد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه او را لعن کرده چنانچه زمخشری حنفی در کشاف نقل نموده
و چگونه لایق کسیست که اندک بهره از عقل داشته که معاویه را که خلیفه به حق دانسته و منصوص از
جانب پیغمبر صلی الله علیه باشد با آن بدعتهای شنیع قبیح که در دین نمود و بر منبر آشکار لعن و شتم
امیر المومنین علیه السلم نمود و این جاری و مستمر شد تا زمان عمر بن عبد العزیز و صاحب کشاف تصریح
بلعن معاویه نموده در تفسیر آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان و گفته که در وقتی که لعن
ملاعین بر امیر المومنین از خطبه اسقاط شد این آیه را بجای آن گذاشتند و قسم به عمر خودم که این
بدعت ایشان یعنی سب امیر المومنین علیه السلم امری منکر و فاحش و ظلم بود مضاعف کرد اند
خدا بر آنکه که قرار داد آن را عضد حق و خواری و دشمن خود ... دعایی که پیغمبر صلی الله علیه نمود که
برای استجابت تم

علیهم السلم

که عادت خداوند تمام شد کلام کشاف و محقق کشاف گفته که مراد کشاف از لعنت طاغین اکثر نیست که لعن کردند علی را از خلفای بنی امیه و بنی مروان و عمر بن عبد العزیز بر طرف کرد و معویه ان اقرار داده بود تمام کلام محقق و این چند موضع کشاف ظاهر میشود که او بغض معاویه داشته و او بر حق نبوده و جنک او با معاویه باجتهاد و رای نبوده و معذور نبوده بلکه از نسبت بسبب تهمت بوده ما او جنک کرد از انجا در اطراف بوده پس درنظر او واضح حق نبوده و بخیر الحاکم گفته که روایت شده که ابا قتاده تخلف نمود از استقبال معاویه در وقتیکه آمد بمدینه و همه استقبال نموده بودند او را انصار پس گفت با و که چه بود ترا که استقبال نکردی ما را جواب گفت که نبود ما را چهار پایی گفت پس کجا بود شتران گفت همه تلف و ضایع کردیم در طلب تو و طلب پدر تو در روز بدر و حنین گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله ای جماعت انصار زود باشد که برسد شما به اثره و غنایم گفت معاویه که چه چیز گفت گفت پس صبر نماید و گفت پس درین هنگام صبر میکنیم پس گفت عبد الرحمن حسان الا ابلغ معاویه بن حرب امیر الظالمین نقاکلامی بانا صابرون فمنتظروکم الی یوم التغابن والخصام وکسی که چنین باشد چگونه دعوی می نماید که او خلیفه بر حق بوده و قطع نظر ازو بسیار است و ما بعضی را از انها در ذیل حدیث سابق ذکر نمودیم و سنیان نیز نقل نموده اند که معاویه زر بسیار میداد بجمعی که در فضایل خلفای ثلثه احادیث نقل کنند یا در مذمت علی علیه السلام صریح نقل کنند یا مناقب و فضایل او را بر خلفا به بندد و شیخ عبد الحمید بن ابی الحدید مداینی در شرح نهج البلاغه از ابی جعفر اسکافی نقل نموده و این هر دو از بزرگان سنیان اند که معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب بخشید تا انکه او روایت کند که ~~می بخشید~~ برای اینکه روایت نماید که این آیه و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث والنسل در شان علی علیه السلام نازل شده و این آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در شان ابن ملجم نازل شده پس سمره قبول نکرد پس دویست هزار درهم بخشید که روایت کند قبول نکرد پس سیصد هزار درهم بخشید پس قبول نکرد پس چهار صد هزار درهم بخشید پس قبول نمود و علامه تفتازانی در کتاب تلویح در بحث خبر واحد گفته که حدیث جهر نمودن به بسم الله در نماز مشهور بوده تا آنکه اهل مدینه ترا

هزار درم

بر معاویه نجنک کردند و برگردانیدند او را از ترک جهر نمودن به بسم الله و جهر وروایت از ابو هریره و انس غایت اشکال و اضطراب بهم رسید در روایات سبب انکه علی مبالغه در جهر مینمود و معاویه و بنو امیه مبالغه میکنند که آثار او را محو نمایند پس سعی نمودند بر ترک آن پس انس ترسید تمام شد کلام تفتازانی و جمعی از عظمای سنیان خصوصا علامه نسفی در کتاب عقاید و تفتازانی در شرح این کتاب تصریح نموده اند که معاویه خلیفه نبود بلکه پادشاه بود و ناصبی حنفی در کتابیکه در نقض کشف الحق نوشته ظاهرش اینست که این قول مشهور و اقوی است نزد سنیان و فاضل جلیل نور الدین مالکی در فصول مهمه گفته که چون صلح معاویه تمام شد و مردم بر او جمع شدند سعد بن ابی وقاص داخل شد بر او و گفت السلام علیک ایها الملک پس معاویه تبسم نمود و گفت یا ابا اسحق چه میشد بر تو اگر میگفتی یا امیر المؤمنین پس گفت قسم بخدا که من دوست نمی دارم که من امیر مومنان شوم بانچه تو امیر آن شدی بان روایت نموده این را صاحب تاریخ بدیع تمام شد کلام فصول و این صریح است در اینکه معاویه نه خلیفه بوده و نه امام و اجماعی نیز بر بیعت او منعقد نشده چنانکه بعضی از ناصبیان دعوی نموده اند و موافق آنچه ملا جلال گفته خلیفه دوازدهم ولید بن یزید است با انکه اهل تواریخ و سیر گفته اند که او زندیق و بد دین بوده و نقل نموده اند که او روزی از قرآن مجید فال گرفت این آیه آمد که و استفتحوا و خاب کل جبار عنید پس انداخت مصحف را از دست و امر کرد که او را تیر باران کردند و این دو بیت میخواند تهدد بی بجبار عنید فها انا ذاک جبار عنید اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب مزقنی الولید پس نظر کن بابن جلال جلال که چگونه از روی عناد و تعصب اقرار نموده که این خلیفه بر حق بوده و حجت بوده از جلال بوده اند چون قباحت قول او را یافته اند گفته اند که خلفای مذکوره که چهل و هفت نفر غیر از بنی امیه و بنی عباس اند پس بعد از اعراض از وسیع تر و بر خلق و حکم بحث و تخمین جمع الزام نموده اند و ما نشر مخالفت اجماع نموده اند زیرا که میان اهل خلاف در باب خلفای زیاده از چهار قول نیست اول انکه خلافت تا سی سال بعد از رحلت پیغمبر بوده و بعد از آن پادشاهی بوده و این قول نسفی است در کتاب عقاید و نور الدین مالکی در کتاب فصول مهمه دویم تفتازانی گفته که عمر بن عبد العزیز از بنی امیه و جمیع بنی عباس امام بوده اند برای انکه اهل حل و عقد متفق بوده اند

فقل یا رب مزقنی الولید
پس بگو ای رب من را درید ولید

اندم

اول

دویم

سیم

چهارم

بافت

اکرم

ملاجلال

این تاویلات

آمده

خلافت این جماعت سیم ابن حجر گفته که یزید چون کافر بود خارج است از امامت و امامت باقی بنی امیه و خلافت بنی عباس صحیح است چهارم انکه امامت جمیع بنی امیه بغیر مروان و بنی عباس صحیح بوده و این قول از افضل المحققین نصیر الملة والدین در کتاب قواعد العقاید نسبت بجمیع اهل سنت داده و در کتاب مذکور گفته که سنیان میگویند که نصب امام واجب است بر کسی که قادر باشد بر آن به جهت اجماع سلف ایشان و رفته اند انکه امام یا بنص کسیست که قبول قول او واجب باشد چون نبی امام و یا باجماع مسلمانان بر آن و امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر است باجماع و بعد از او عمر است بنص ابو بکر و بعد از او عثمان است بنص عمر بر جماعتی که اتفاق نمودند بر امامت او و بعد از او علی مرتضی است باجماع معتبر صحابه و ایشانها خلفای راشدین اند بعد از آن مخالفت شد میان حسن علیه السلام و معاویه و مصالحه شد و قرار خلافت بر معاویه و بعد از آن برکشت که بعد از آن بود بغیر از بنی امیه و بنی مروان پس منتقل شد خلافت به بنی عباس و اهل حل و عقد اجماع نمودند بر ایشان و کشید خلافت در ایشان تا عهد هلاکو جاری شد آنچه جاری شد و زمخشری در کشاف گفته که ابو حنیفه فتوی میداده باینکه واجب است یاری نمودن زید بن علی و خروج نمودن با او بر منصور و این دلالت میکند بر انکه ابو حنیفه شرط میدانسته عدالت را در امامت و این مختار صاحب کشاف و بیضاوی و منقول از سفیان بن عیینه است بهر حال تاویل این ناصبی جاهل نفع نمی رساند اجماع سنیان و احداث قول ادیگر است خلاف را ماخذ و دلیل او ملا قصیح شیبانی قاضی کرد فضلای سنیان است اعتراف بضعف امثال این تاویل نموده در بعضی رسایل خود بطریقی که بعد از نقل این تاویلات گفته که قایل نمیکند کسی او باطل میکند جمیع این تاویلات را اخباری که در ذیل حدیث متقدم ذکر نمودیم که مشتمل بود بر تفصیل ائمه علیهم السلام موافق مذهب فرقه ناجیه شیعه اثنا عشریه و با ان علماء و بالاتر میکند این تاویلات را نیز حدیثی که سید مرتضی در تحفه خود نقل کرده نموده و او از فقها و معتمدان علمای سنیان است گفته که چون ناخوش شد ساره را امر هاجر وحی نمود خدا بسوی ابراهیم خلیل علیه السلام و گفت ببر اسمعیل و مادر او را تا فرود آوری به خانه نبی امی بدرستیکه من پهن میکنم ذریه او را و میگردانم ایشان را عظیم برکسانیکه کافر شوند و میگردانم از ایشان پیغمبری عظیم و میگردانم در ذریه او دوازده عظیم و روایت نموده احمد بن حنبل در مسند خود از عباس بن عبد المطلب که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله

پادشاه میشود از اولاد دوازده خلیفه پس بیرون می آید مهدی از اولاد من اصلاح می نماید امر او را در یک شب و فاصله که فهمیده میشود از پس بیرون می آید بعجب تنبیه است با حقیقت که جهت فاصله بودن ظاهری میان ملک او در زمان غیبت و میان ملک او بعد از خروج و دلالت میکند بر خلاف اعتقاد فرقه ناجیه چنانچه فهم میشود و ابن حجر در کتاب صواعق محرقه روایت نموده از نبی صلی الله علیه و آله که او گفته که در هر خلفی از امت من عادلانند که بر طرف میکنند از این دین تحریف غالیان را و تبتل و افترا کردن مبطلان را و تاویل جاهلان را آگاه باشید بدرستیکه امامان شما فرود آینده گان شمااند بسوی خدا پس نظر کنید که کیرا فرود آینده و فرستاده کان خود میکنید حاصل انکه اعتراف بعجز از جواب این بحث بهتر است برای سنیان از گفتن این قسم هذیانات و حسب ان یکی برای این نوع مکابرات مقام پنجم در نام بردن یازده امام علیهم السلام بنامهای ایشان و اقتصار نمودن در امام دوازدهم بر بعض وصف و نسب او و تنبیه است بر حرمت تلفظ نمودن بنام او صلوات الله علیه و در اخبار متظافره متکثره از ائمه طاهره نهی شده از نام بردن او و ظاهر انها انکه حرام است نام بردن او از انجمله روایت نموده صدوق عطر الله مرقده در کتاب علل الشرایع بسند خود از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از ابی الحسن عسکری که میگفت که جانشین من بعد من حسن است پس پسر او و چگونه خواهد بود مر شما را بجانشین بعد از جانشین گفتم و برای چه خدا گرداند مرا فدای تو گفت برای انکه شما نمی بینید شخص او را و حلال نیست برای شما ذکر او بنام او گفتم پس چگونه ذکر نمائیم او را گفت بگوئید حجت آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین و روایت نموده این حدیث را معتمد اهل اسلام در کتاب کافی و شیخ مفید در ارشاد و روایت نموده معتمد اهل اسلام در کافی بسند او از ابی عبد الله صالحی گفت سوال نمودند مرا بعضی از اصحاب ما بعد از فوت حسن بن علی علیه السلام از انکه سوال نمایم از اسم و مکان پس بیرون آمد جواب که اگر راه نمائید ایشان را بنام او افشا میکنند آنرا و اگر بدانند مکان او را راه نمایند مردم را بر آن و نیز روایت نموده در کتاب مذکور بسند خود از ریان بن صلت گفت شنیدم از ابی الحسن رضا علیه السلام که میگفت و پرسیده شده بود از قائم گفت دیده نمیشود جسم او و نام برده نمیشود

و فرستاده

در انکه در اخبار

سنده

اسم او و در کافه به سند صحیح روایت شده از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام گفت صاحب این امر نام نمی برد او را
باسم او مگر کافر و در بعضی از روایات وارد شده که نام نمی برد او را هیچ مردم مگر کافر و در بعضی از روایات
وارد شده که هر گاه نام برده شود واجب میشود طلب و ظاهر بحیثیتی که اسلام در کافه تحریم نام بردن او است علیه السلام
و تصریح نموده مانند صدوق و شیخ مفید و شیخ ابی علی طبرسی در کتاب اعلام الوری و فاضل جلیل وزیر
سعید علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه گفته که عجب است از شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله که گفته اند
که جایز نیست ذکر نام او و نه کنیت او و این عجیب است و اعتقاد من آنست که منع شده از نام بردن
در وقتی که ترس باشد بر او و طلب او نمایند و احوال او پرسند و اما درین زمان پس منع او از این نیست کلام
کلام کشف الغمه مولف گوید که ظاهر آنست که تعجب او عکس است چه برای او اخبار مستفیضه معتبره مطلق است
در تحریم نام بردن او یا عام است پس تخصیص نماید بسبب و باعث عجب است و بر تقدیری که قبول کنیم که در
اوایل علت نام نبردن ترس بوده لازم نمی آید که حکم مخصوص باشد به حالت ترس برای آنکه واجب
نیست که علت در هر حکمی همیشه باشد بلکه گاهی علت بر طرف میشود و حکم باقی است چنانکه علت وضوء در اول
اعضای ظاهر بوده و با وجود پاک کردن نیز وضوء واجب است و این مسئله در محل خود مفصل تحقیق شده است
تحریم است و تصریح نموده به این سید حکمای آلهیین میر محمد باقر داماد و از شیخ بهاء الدین نقل شده که او
که او نام بردن را درین زمانها جایز میدانسته و ما تحقیق نموده ایم این مسئله را در رساله جدا حدیث
بیست و نهم بیهقی در کتابی که تصنیف نموده در فضائل صحابه با اسناد خود از ابی الحمراء از نبی صلی الله علیه
واله که او گفت که کسی که خواهد که نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در تقوای او و بسوی ابراهیم در
حلم او و بسوی موسی علیه السلام در هیبت او و بسوی عیسی در عبادت او پس نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام و خوارزمی
در مناقب خوارزمی روایت نموده از ابی الحمراء از نبی صلی الله علیه واله که گفت کسی که اراده کند که نظر کند بسوی آدم علیه السلام در
علم او و بسوی نوح در فهم او و بسوی یحیی بن زکریا در زهد او و بسوی موسی بن عمران در تندی او پس نظر کند بسوی علی بن ابی
طالب علیه السلام پس ثابت شده برای علی علیه السلام آنچه ثابت بوده برای ایشان صلوات الله علیهم از صفات حمیده و حمیده
در او آنچه متفرق بوده در انها حدیث سیام روایت نموده خوارزمی در مناقب از مجاهد از ابن عباس
از نبی صلی الله علیه واله که گفت اگر جمیع درختان قلم شوند و دریا مرکب شود و جن حساب کننده و آدمیان نویسنده نمیتوانند

شمار کنند فضائل علی بن ابی طالب را مولف گوید که اخبار که دلالت میکنند بر این مطلب بسیار است و روایت کرده
امام حموی در کتاب فرائد السمطین از عیسی بن عبد الرحمن از پدرش از جدش که گفت کفت مردی به ابن عباس
سبحان الله چه بسیار است مناقب علی و فضائل او و بدرستی که من گمان میکنم آنها سه هزار است پس گفت ابن عباس آیا
نمی گویی که آنها به سی هزار نزدیکتر است و روایت نموده خوارزمی در مناقب خود گفت خبر داد ما را حافظ
ابو العلاء همدانی و نیز روایت نموده در مناقب به سند خود از علی علیه السلام که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
واله که بدرستی که خدا گردانیده برای برادر من علی علیه السلام فضایلی که شمرده نمیشود از بسیاری پس کسی که ذکر
نماید فضیلتی از فضائل او را و اقرار داشته باشد به آن بیامرزد خدا آنچه پیش گذشته است از گناه و آنچه عقب آن است
و کسی که بنویسد فضیلتی از فضائل او را همیشه ملائکه استغفار نمایند برای او مادام که باقی ماند از آن نوشته نشانی و کسی که بشنود
فضیلتی از فضائل او را بیامرزد خدا برای او گناهانی را که کرده باشد به شنیدن و کسی که نظر کند بسوی نوشته از
از فضائل او بیامرزد خدا برای او گناهانی را که کرده باشد به چشم پس گفت صلی الله علیه واله که نظر کردن بسوی علی امیر
المؤمنین علیه السلام عبادت است و ذکر او عبادت است و قبول نمیکند خدا ایمان بنده را مگر به ولایت او و
روایت شده در این کتاب به سند او از حسین بن علی بن ابی طالب از علی از نبی صلی الله علیه واله که گفت که اگر حدیث
کنم آنچه نازل کرده خدا در شان علی علیه السلام باقی نگذارد بر موضعی از زمین مگر برداشته شود خاک آن تا طلب
برسد حدیث سی و یکم حموی روایت نموده در کتاب فرائد السمطین به سند خود از ابی هریره از
نبی صلی الله علیه واله که او گفت که خلق نمود خدا آدم ابو البشر را و دمید در او از روح خود ملتفت شد آدم
در نزد عرش پس دید در میان نور پنج شبح که سجده میکردند و رکوع میکردند گفت آدم ای پروردگار من
آیا خلق کرده ای کسی را از خاک پیش از من گفت ای آدم گفت پس کیستند این پنج کسی که می بینم ایشان را
به هیئت و صورت من گفت این پنج کس از اولاد تو اند اگر نبودند ایشان خلق نمی نمودم ترا این پنج
کس اند که جدا کرده ام برای ایشان پنج اسم از اسمهای خود اگر نمی بودند ایشان خلق نمی کردم بهشت را
و نه آتش او نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن و منم محمود و این محمد است
و منم علی اعلی و این علی است و منم فاطر و این فاطمه است و منم ذو الاحسان و این حسن است و منم محسن
و این حسین است قسم خورده ام به عزت خود که نمی آید مرا کسی با مقدار یک دانه از خردل بغض یکی

از ایشان مگر داخل میسازم او را در آتش خود و باکی ندارم ای آدم اینها برگزیدگان من اند از خلق من به ایشان
نجات میدهم خلق خود را و به ایشان هلاک میسازم ایشان را پس هرگاه بوده باشد ترا حاجتی پس به ایشان توسل جو
پس گفت نبی صلی الله علیه واله و سلم که ما کشتی نجاتیم کسی که سوار شود از آن نجات یابد و کسی که برگردد از آن هلاک
شود پس کسی که بوده باشد برای او به خدا حاجتی پس طلب نماید آنرا به وسیله ما اهل بیت مولف گوید که امثال این اخبار
بیشمار است که به کثرت دلالت ظاهره دارد بر افضلیت علی علیه السلام بلکه افضلیت او و فاطمه و دو فرزند او
حسن و حسین علیهم السلام بر جمیع خلق غیر نبی صلی الله علیه واله حتی بر پیغمبران اولوا العزم و اخبار درین باب مستفیض است
و بعضی برای این مدعی کتابها تصنیف نموده اند و علامه حلی گفته که امامیه اجماع نموده اند که علی علیه السلام
افضل است از همه انبیاء غیر اولوا العزم و در تفضیل او بر ایشان خلاف است و من درین توقف دارم تمام
شد کلام علامه مولف گوید که بعد از تصریح نبی صلی الله علیه واله در این اخبار در افضلیت او علیه السلام از اولوا العزم
توقف علامه در آن سزاوار نیست و استبعاد سنیان درین باب محض استبعاد و طرح اخبار صریحه صحیحه
است و تفتازانی در شرح مقاصد و شرح عقاید نسفی و علامه دوانی در شرح عقاید عضدی اجماع نقل نموده اند برآنکه
هر نبی افضل است از ولی و نقل شده از بعض کتب فقهیه ایشان که تصریح نموده اند به کفر کسی که تفضیل دهد ولی
را بر نبی پس گفته که شاید که ایشان مخالفت اجماع قطعی را کفر حساب دانند یا گمان کرده اند که این افضلیت از
ضروریات دین است مولف گوید که این سخن باطل است به چند وجه اول آنکه اجماع ایشان حجت نمیشود بر ما
و صلاحیت اعتماد ندارد اجماعی که داخل نباشد در آن اهل بیت علیهم السلام و علمای ایشان دوم آنکه مجرد این سخن
محض استبعاد است و دلیل ضعیفی که موهم آن توانند بود سیم آنکه بعضی از علمای متالهین ما
گفته اند که مراد فرقه ناجیه ازین تفضیل آنست که مرتبه امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام از حیثیت ولایت
اعظم است از حیثیت ولایت هر مرتبه جمیع انبیاء از حیثیت ولایت و تصریح نموده به این از اصحاب
ما سید عارف محقق صدر حیدر بن علی آملی در کتابی که موسوم است به جامع الاسرار و منبع
الانوار و شیخ کامل محیی الدین بن عربی در کتاب فصوص الحکم در فص عزیزی و فص شیثی و غیر
آن اشاره به این معنی نموده چهارم آنکه متمسک شدن به گفته فقهای که تفضیل مذکور را کفر دانسته اند
نفعی به او ندارد برای آنکه قول فقها ای انها مانند قول انها است و بدتر آنکه بعضی از علمای

متالهین ما تحقیق نیکو نموده درین مقام به طریقه اهل کشف و عرفان مترجم گوید که حاصل تفصیل تحقیق او را
و خصوص الفاظ و عبارات او چون مشتمل بر بعضی از اصطلاحات و الفاظ و عبارات غیر معروفه بود و محتاج
به توضیح و بیان میشد و آن مناسب مقصود این کتاب نبود ملخص مختصر را از آن به عبارات متعارف نقل می
نماییم و آن اینست که هر ولی مراتب عالیه و کمالات او ماخوذ و مقتبس است از روحانیت و نسبت باطن
ظاهر او و باطن او یعنی ما قطب کل و اعظم همه انبیا و جامع همه کمالات انسانی که در ایام تمادی در
ایشان متفرق حاصل شده بود بلکه همه انبیا مراتب کمالات انبیا نیز از روحانیت نبی ما مقتبس شده
بوده و لیکن نسبت به همه جمعیت مراتب کمالات او نموده بودند و مناسبت ظاهر و مادی با او داشتند
با این جهت جمیع مراتب کمال و جامعیت او نموده اند و ولایت و مراتب عالیه امیر المؤمنین و حسن و حسین
علیهم السلام ماخوذ است از روحانیت نبی صلی الله علیه واله که جامع همه مراتب است با مناسبت روحانی و
مادی و نسبی و ظاهری بعد از تحقق مرتبه جمعیت کمالات و انوار نبوی پس استفاده و استفاضه انوار
و کمالات نموده اجمع و اکمل و اعظم از همه مراتب انبیا و اولیای سابق بوده باشد و بنابرین شک که انبیای سابق
نور ایشان توسل می جسته اند و اختصاص ایشان نیز مانند انبیای سابق جامع مرتبه و مقام نبوت اند به جهت
ما فوق ظاهری از ختم النبیین اطلاق نبی بر ایشان نشده و همه شریک اند در استفاده و استفاضه فیوضات الهی
به توسط روحانیت نبی صلی الله علیه واله و مولف گفته که مراد درین مطلب نظر است برآنکه نفی نبوت از
ائمه علیهم السلام از ضروریات دین است و مراد گفته اند مردم نبوت ایشان حاصل است اگر چه اطلاق اسم نبوت
بر ایشان نمیشود حدیث سی و دوم امام حموی در کتاب فرائد السمطین روایت نموده از ابو الطفیل که گفت حاضر بودم
جنازه ابی بکر را روزی که مرده بود و حاضر بودم عمر را روزی که با او بیعت کرده شد و علی علیه السلام نشسته بود در
جانبی که ناگاه رو آورد یهودی که برای او بود جامه های نیکو و او از اولاد هارون بود تا آنکه ایستاد بر سر عمر گفت
که ای امیر المؤمنین تو اعلم این امتی به کتاب ایشان و امر نبی ایشان گفت پس سر را به زیر انداخت عمر سر خود را گفت
جواب مرا و اعاده نمود بر او آن سخن را گفت عمر چیست آن گفت تحقیق که من آمده ام برای تحقیق
شکی که دارم در دین خود گفت طلب کن این جوان را گفت کیست او گفت علی بن ابی طالب پسر عم رسول خدا است صلی الله علیه
واله و او پدر حسن و حسین دو پسر رسول خدا است صلی الله علیه واله پس رو کرد یهودی بر علی علیه السلام پس گفت

چنینست گفت آری گفت من اراده دارم که بپرسم ترا از سه چیز و سه چیز و یکی گفت بپرس تا بگویم
علی علیه السلم گفت ای هارون صبر کن تا ترا اگر بی صفت گفت بپرسم ترا از سه چیز آگاه
رامی بپرسم آنچه بعد از آنها است و اگر ندانی آنها را شیدایم که نیستی تو علی پس گفت علی علیه السلم که سوال بکنم
ترا ای نصرانی که عبادت میکنی او را که اگر من جواب دهم ترا در آنچه ترا اراده داری پس آیا اسلام آوری گفت آری
و داخل میشوی در دین من گفت بلی مگر از برای این گفت پس بپرس گفت پس خبر ده مرا از اول
قطره خون بر روی زمین کدام قطره بود و اول چشمه که روان شد بر روی زمین کدام چشمه بود و اول
چیزی که حرکت کرد بر روی زمین چه چیز بود پس جواب داد او را امیر المومنین علیه السلم گفت پس خبر ده مرا از سه چیز
دیگر خبر ده مرا از محمد صلی الله علیه و آله که چند امام هست بعد از او و در کدام بهشت باشد و که ساکن باشد
با او در بهشت او پس گفت ای هارون بتحقیق که برای محمد صلی الله علیه و آله از خلفا دوازده امام
عادل است که ضرر نمی رساند ایشان را کسی که واگذارد ایشان را و وحشت نمیکنند به خلاف کسی که
مخالفت کند ایشان را و ایشان محکم ایستاده ترند در دین از کوهها که بلندند در زمین و مسکن
محمد صلی الله علیه و آله در بهشت او با این دوازده کسست امام است گفت راست گفتی قسم
به خدایی که نیست الهی غیر او بتحقیق که من یافتم اینها را در کتابهای پدرم هارون نوشته اند
بدست خود و املا نموده از موسی بن عمران علیهما السلم گفت پس خبر ده مرا از یکی خبر ده
از وصی محمد که چه مقدار زنده کامل میکند بعد از محمد و آیا می میرد یا کشته میشود گفت
ای هارون زنده کامل میکند بعد از او سی سال نه زیاد میشود یک روز و کم نمی شود یک روز
پس زده میشود ضربتی اینجا یعنی سر او پس خضاب میشود این از این گفت پس فریاد زد هارون
و قطع نمود تسبیح خود را و او میگفت گواهی میدهم که نیست الهی مگر خدا تنها است او
نیست شریکی برای او و گواهی میدهم اینکه محمد بنده او است و رسول او است و اینکه تو وصی
او یی سزاوار است که تو فایق باشی و فوق تو کسی نباشد و اینکه تعظیم کرده شوی و کوچک
کرده نشوی پس بعد از آن علی علیه السلم بسوی منزل خود پس تعلیم نمود او را مسایل
دین مولف گوید که این خبر صریح است در دلالت بر معتقد فرقه ناجیه رضوان الله علیهم و طریق

عادل صح

بزرگ صح

استدلال بحدیث

استدلال بحدیث که گذشت و حدیث سابق **حدیث سی و سیم** فقیه ابوالحسن علی
محمد خطیب طیب صلوات فی مشهور بابن مغازلی روایت نموده در کتاب مناقب خود و
ثعلبی در تفسیر خود از انس بن مالک گفت هدیه آورده شد بسوی رسول خدا صلی الله علیه و
آله گلیمی از قبیله پس گفت بمن که ای انس پهن کن آن را پس پهن کردم آن را گفت پس
گفت به طلب نفری چند پس طلبیدم ایشان را پس چون داخل شدند بر او امر نمود ایشان را به
نشستن بر آن فرش پس طلبید علی را پس راز گفت او را مدتی طویل پس برگشت علی
پس نشست بر فرش پس گفت ای باد بردار ما را پس برداشت ما را باد پس گفت باد
پرواز نمود با ما پرواز پس گفت بگذار ما را پس گفت علی که آیا میدانید که در کدام
مکانید شما گفتیم نه گفت این موضع اصحاب کهف و رقیم است برخیزید و سلام کنید بر برادران
خود گفت انس که پس خاستیم یک مرد یک مرد پس سلام دادیم بر ایشان پس رد
نکردند بر ما سلام را پس برخاست علی علیه السلم پس گفت السلام علیکم ای جماعت صدیقین
و شهدا پس گفتند و علیک السلم و رحمة الله و برکاته پس گفت برای ایشان که چه بود برای شما
که رد نکردید بر برادران من پس گفتند که ما جماعت شهدا و صدیقانیم حرف نمی زنیم بعد از
موت مگر با پیغمبری یا با وصیی پس گفت ای باد بردار ما را پس برداشت ما را پرواز نمود با ما
پروازی پس گفت ای باد بگذار ما را پس گذاشت ما را پس ما در حره بودیم گفت پس گفت علی علیه السلم
که در می یابیم پیغمبر را صلی الله علیه و آله در آخر رکعت پس وضو ساختیم و آمدیم او را و پیغمبر صلی الله علیه
و آله میخواند در رکعت آخر ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و زیاده
نموده ثعلبی در این حدیث ابن مغازلی که گفت پس گردیدند بسوی اصحاب کهف بسوی خواب خود تا
آنکه ایشان را بیرون آورد مهدی علیه السلم و گفته که تحقیق که مهدی سلام میکند بر ایشان پس جواب
در می آورد ایشان را خدای عز و جل برای او پس میگردند بسوی خواب خود پس بر نمی خیزند تا
روز قیامت مولف گوید که این حدیث مستفیض است روایت نموده اند آن را شیعه و سنی
و ذکر نموده اند آن را جماعتی از عظمای اصحاب ما قدس الله اسرارهم از آن جمله صاحب کتاب

گفت صح

الثاقب فی المناقب گفته که وا ما تسخیر باد برای سلیمان و آنکه صدای تو کرد و سلیمان الریح غدوها شهر
و رواحها شهر بتحقیق که سلیمان علیه السلم چون اراده نمود که سوار شود باد را امر نمود به پهن نمودن فرشی و گذاشته شد
بر آن تخت و گذاشته شد کرسیها و تخت و نشست او بالای آن پس فرش را امر نمود باد را که بردارد فرش
را و بردارد آنچه بالای آنست و می رود صبحگاه مقدار یک ماه و بر میگردد شامگاه مثل آن بتحقیق که خدای
سبحانه و تعالی داده است ائمه را علیهم السلم مثل آن و از احادیث کرده است معمر بن زهره از قتاده از انس گفت
بودیم ما نشسته در مسجد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بهره رسیده بود بسوی او فرشی پس گفت طلب علی ابن ابیطالب
علیه السلم پس طلبیدم او را پس امر نمود مرا که به طلبم ابوبکر و عمر را و جمیع اصحاب او را پس طلبیدم ایشان را پس حاضر نموده
بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و امر نمود مرا که پهن کنم فرش را پس پهن کردم آن را پس رو کرد بر علی پس امر نمود او را
بر نشستن بر فرش و امر نمود ابوبکر و عمر و عثمان را به نشستن با امیر المومنین علیه السلم پس نشستیم ما تا آنکه
که نشستند پس چون قرار گرفت مجلس روی کرد صلی الله علیه و آله و گفت یا ابا الحسن بگو ای باد صبا بردار ما را و
مرا خلیفه من است بر تو و او وصی است مرا و خوف و کیفیت گفت انس که پس ندا کرد امیر المومنین چنانکه امر نموده
بود او را پس قسم بآنکسی که برانگیخته محمد را بحق به پیغمبری که نشد مگر اندک زمانی تا آنکه گردیدیم در هوا پس
ندا کرد که ای باد صبا ما را فرود آر پس ناگاه ما در زمین بودیم پس رو کرد علی علیه السلم و گفت ای جماعت مردم
آیا میدانید که کجایید شما و بر که فرود آمده اید پس گفتند نه پس گفت امیر المومنین علیه السلم که شما نزد اصحاب
کهف و رقیم اید آن کسانی که بودند از آیات ما عجب پس کیست که دوست دارد که سلام کند بر این قوم پس خبر داد پس
اول کسی که برخاست ابوبکر بود پس سلام کرد بر قوم پس رد نشد بر او جواب پس برخاست عمر پس رد نشد بر او
جواب تا آنکه برخاست امیر المومنین علیه السلم پس آواز کرد که السلام علیکم ای جوانان اصحاب کهف و رقیم
آن کسانی که بودند از آیات ما عجب پس گفتند و علیک السلم و رحمة الله و برکاته ای امام و پسر عم سید انام علیه و آله
السلام پس چون شنیدند قوم کلام ایشان را امیر المومنین علیه السلم گفتند یا ابا الحسن بحق ابن عم تو محمد صلی
الله علیه و آله سوال کن قوم را که چرا اسلام آوردیم بر ایشان و رد نکردند بر ما جواب پس گفت علیه السلم که ای جوانان
چه بود شما را که رد نکردید سلام را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفتند یا ابا الحسن بتحقیق که ما مومنیم
آنیم که سلام نکنیم مگر بر پیغمبر یا وصی پیغمبر و تو بهترین اوصیایی و پسر عم بهترین پیغمبرانی و تو پدر امامان راهنمایی کلام

دزد ... صح

زن تو سیده زنان عالمیان است از اولین و آخرین و گشته حوریان بهشت بسوی بهشتهای نعیم پس چون
تمام شد کلام ایشان امر نمود به نشستن بر فرش پس آواز کرد که ای باد صبا بردار ما را پس ناگاه در
هوا بودیم پس آواز کرد که ای باد صبا بگذار ما را پس ناگاه ما در زمین بودیم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله
گفت و نماز کرده بود یک رکعت و نماز کردیم با او یک رکعت و آنچه فوت شده بود بعد از آن و سلام کردیم پیغمبر صلی
الله علیه و آله پس رو کرد علی علیه السلم پس رو کرد بر وی خود را و گفت ای انس آیا حکایت میکنی تو مرا یا حکایت کنم من
ترا گفتم حکایت از تو نیکوتر است پس حکایت کرد مرا چنانکه بود با ما و در حدیث طول است تمام شد
کلام او و ... میکند و قطب الدین راوندی در موازات مثل المعجزات از کتاب خرایج و الجرایح اشاره با جمال این
قصه نموده و سید جلیل رضی الدین طاووس در کتاب طرائف این خبر را از ابن مغازلی و ثعلبی نقل نموده
و در این محل چند مقام است **مقام اول** در بیان آنکه ممکن است که خارق عادات از آن حضرت علیه السلم
و از اولاد او که طاهرین اند صلوات الله علیهم ظاهر شود و عالم ربانی و عارف صمدانی کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی در اول شرح
نهج البلاغه گفته که کسی را که خدای سبحانه و تعالی اهل اشراق بانوار خود گردانیده باشد چون بشنود که بعضی از
اولیا کاری کند که در وسع و طاقت غیر او از ابنای نوع او نباشد که چنان کاری کنند مثل خبر دادن
در مدت معینی که دیگری از ابنای نوع او صبر از آن نتواند کرد و مثل حرکت دادن و حرکت نمودن که بیرون
باشند از طاقت مثل او و مثل طوفانها و زلزلها و ورود امور عقوبات و کفر زمین و شفای بیماران
و اسیر نمودن درندگان و خضوع و تکلم حیوانات بی زبان که با تنداعای ولی صادر شود از آنها را و اجب
بر او که مبادرت ننماید به تکذیب اینها را اینکه نزد مایل می باید که اینها ممکن است در عالم طبیعت
اما چیزی که نزد ایشان که ممکن است در ما بلکه موجود است در وقتی که عارض شود عوارض غریبه
بدن چون مرضهای حاد یا انفعالات چون خوف و غم و سایر آنکه مرضهای بدنست که قوتهای
طبیعت مشغول شود بسبب مشغول شدن به هضم مواد از رد تدبیر و از هضم نمودن مواد محموده
پس مواد محموده محفوظ می ماند و کم تحلیل می رود و قطع میشود از بدل آنچه تحلیل میرود پس تا اینکه
که قطع شود غذا از صاحب مرض که اگر قطع شود از صحیح در عشر آن مدت هر آینه هلاک شود
و اما در امراض نفسانیه پس گاهی عارض میشود کسی که رسیده باشد خواهش غذا و فوت شهوت و عاجز

برماه

ظاهر شود و بیان آنم اور از م

شود صح

ماراه

در مدت صح

سقوط صح

شود از افعال طبیعیه که ممکن از آنها بود پس از خوف به سبب باطل شدن قوای طبیعیه از
افعال خود به سبب خوف شده و هرگاه دانستی که ممکن است این به سبب عوارض غریبه پس هرگاه سبب
تحول ابدان در حق عارف توجه نفس او به جانب عالم قدس و این مستلزم متابعت قوای
بدنیه است با او و سبب آن است که نفس مطمئنه هرگاه ریاضت دهد قوتهای بدنیه را
می‌کشد او را در عقب خود برای مهمی که مضطر است به سوی آن و هرچند توجه و اشتغال او به جانب قدس
بیشتر شود چندان قوتی نیز بیشتر شود پس باز می‌ایستند قوی از افعال طبیعیه خود پس تحلیل نیز کمتر شود از
آنچه در حالت مرض شده چه در حال مرض نیز اوقات محتاج به غذا می‌شود جهت تحلیل رطوبات بدن
به سبب عروض حرارت غریبه که سوء المزاج گویند و برای آنکه غذا بدل رطوبات باشد که به تحلیل می‌رود
و بسیاری احتیاج به غذا به سبب بسیاری تحلیل است و [illegible] و به باید دیگر نیز هست که احتیاج به غذا
می‌شود و اما عرفان به سبب اشتغال به غذا می‌شود به سبب [illegible] بدن تردد اعراض نمودن قوای بدنیه
از افعال خود به سبب [illegible] برای نفس کشش او در عقب او در وقت توجه او به جانب قدس
و غذا می‌دهد او را به لذت نزدیکی به حق و بار [illegible] علیه السلام که من نیستم مثل یکی از شما ابیت
یطعمنی ربی ویسقینی پروردگار خود اطعام می‌کند مرا و آب می‌دهد مرا و هرگاه دانستی این را پس ظاهر شد که هرگز
هرگاه ما موجب امساکی که خارج از عادت [illegible] عرفا او را باشد باید و اما قدرت به حرکتی که خارج
از طاقت و توانایی مثل او [illegible] بیان این است که دانستی که مبداء قوتهای بدنیه
و حرکات او روح حیوانی است پس عوارض غریبه که عارض انسان می‌شود گاهی باعث انقباض و گرفتگی
روح می‌شود به سبب میل نمودن به باطن به سبب خوف و حزن و امثال اینها پس باعث انحطاط
و سقوط قوت می‌شود و گاهی عوارض غریبه موجب حرکت روح می‌شود به خارج و ظاهر بدن مانند
غضب و خوشحالی معتدل [illegible] متفعل و اینها موجب زیاد شدن قوت و نشاط او می‌شود
و هرگاه دانستی این را پس بدان که فرح عارف به بهجت حق اولی و اتم و اعظم و اکمل است از فرح غیر او
به عوارض غریبه و عوارض که ذکر کرد عارف را و حرکت [illegible] او را [illegible] و اعظم است از
آنچه عارض می‌شود غیر او را پس اقتدار او بر حرکتی که غیر معتاد است از دیگران ظاهر است

سبب م

میشود م

و اما سبب امور غریبه دیگر آن است که ثابت شده که تعلق نفس به بدن تعلق انطباعی نیست یعنی قایم به بدن
چون اعراض که قایم به بدن می‌باشند بلکه مجرد و مدبر بدن باشد لیکن کار فرمای آن باشد و هیئات و حالات
او که نفسانیات [illegible] و حوادث می‌شود و بنای این معنی بر چند وجه است اول آنکه می‌بینیم که
که بر روی چوبی که بر روی زمین باشد راه می‌رود و از روی اطمینان هر نحو که می‌خواهد و میل به افتادن نمی‌کند و
اگر همین چوب بعینه بر سر دیواری بلند باشد و همان شخص بر روی آن راه رود می‌ترسد و می‌لرزد و اکثر اوقات
میل به افتادن می‌کند به جهت قوت واهمه و قوت تاثیر در بدن او می‌کند وجه دوم آنکه مزاجها است
که تغییر می‌یابد به سبب عوارض نفسانیه مانند غضب و خوف و حزن و شادی و غیر اینها وجه
سیم آنکه توهم صحت و مرض موجب صحت و مرض می‌شود و هرگاه دانستی این را پس هرگاه مزاجها
قبول این تغییرات می‌نماید به سبب احوال نفسانیه پس بعید نیست که بعضی از نفوس را خاصیتی باشد که
به سبب آن قادر باشد بر تصرف در عنصر این عالم که نسبت او به همه عناصر مانند نسبت نفس باشد
به بدن [illegible] ممکن است که تاثیری نماید در مواد عنصریه که مستعد شوند برای آنکه فایض
شود بر آنها صور امور غریبه که خارج باشد از طاقت و قدرت امثال او و هرگاه متصف شود
به این خاصیت ریاضاتی که [illegible] سورت قوت شهوت و غضب را و هر دو اسیر قوت عاقله
شوند پس ممکن است که در این حال اقوی بود بر افعال غریبه و خاصیت مذکوره یا به حسب مزاج
اصلی بود و یا به حسب مزاج عارضی [illegible] و یا به حسب مزاج عارضی به سبب کسب و
سعی [illegible] نفس پس اگر به حسب مزاج اصلی باشد پس آن در انبیا باشد که صاحب معجزات اند و در
اولیا که صاحب کرامات اند [illegible] منضم شود با خاصیت سعی در ریاضات و این خاصیت
تاثیر [illegible] کمال [illegible] باشد که غالب شود در صاحب این خاصیت که استعمال نماید این را
در طرف شر و امور خبیثه و تزکیه نفس خود نکند مانند ساحر پس منع نبی او [illegible] از ترقی
درجه کمال تمام شد کلام [illegible] به چشم بصیرت مقام دویم در
تحقیق فرق میان معجزه و کرامات [illegible] در شرح نهج البلاغه گفته که بدانکه شرط
اول نبوت آن است که آن شخص مامور باشد از جانب آسمان به ابلاغ [illegible]

گاهی م

می نماید او را م

می‌شود [illegible] چند چیز اول آنکه انبیا مستغنی باشند در اکثر علوم خود از علوم بشری بلکه علوم ایشان
به سبب قوای قدسیه [illegible] و نهایت اتصال نفوس ایشان [illegible] باشد دوم آنکه هیولای این عالم مطیع و
منقاد ایشان باشد در صدور امور غریبه عجیبه خوارق عادات چون خسف و تحریکات و تسکینات سیم آنکه
قادر باشند بر اخبار از امور غیبی و امور جزئیه که واقع باشد در ماضی و آنچه واقع شود در آینده و شرط او
و در تمیز انبیا از غیر ایشان [illegible] اختصاص [illegible] به سبب زیادتی اتصال ایشان است و کمال قوت
ایشان [illegible] و اختلاف [illegible] به تفاوت قرب و اتصال ایشان به مبدا و اما [illegible]
[illegible] مشترک باشد میان ایشان و میان اولیا و در [illegible] علما [illegible]
[illegible] تفاوت میان معجزه و کرامات آن است که امور مذکوره اگر صادر شود از کسی که شرط
اول را [illegible] معجزه گویند و اگر صادر شود از غیر او آن را کرامات گویند تمام شد کلام [illegible]
[illegible] اتصال انبیا [illegible] اتصال [illegible] مطلقا درست [illegible]
[illegible] اتصال انبیا [illegible] دوم آنکه معجزه [illegible] خارق
عادت [illegible] دعوی باشد [illegible] و [illegible] صادر شود [illegible]
و [illegible] عجب است [illegible] و کرامات از اولیا نزد شیعه جایز است و واقع شده و خلاف نموده‌اند [illegible]
[illegible] و قصه مریم و آصف و اصحاب کهف شاهد بر جواز و وقوع آن و [illegible]
گویند که اگر جایز باشد [illegible] معجزه [illegible] بر صدق [illegible] و این ضعیف است زیرا که [illegible]
[illegible] با دعوای نبوت [illegible] و تنقیح این مسئله در علم کلام است مقام سیم آنکه هر کس تامل نماید
[illegible] واقعه [illegible] تقلید سلف و [illegible] و اخلاص [illegible]
[illegible] حق [illegible] انصاف [illegible] که مقصود [illegible] امامت مولای امیر المومنین علیه السلام [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
[illegible] و شهادت [illegible]
[illegible] تفضیل [illegible] خصوص [illegible]
[illegible] کرامات [illegible] و مقامات [illegible]

پس اتصال انبیا [illegible] اتصال [illegible] م

دست انداز و اقوال و اعمال و [illegible] می‌شود و اما [illegible] اهل ضلال [illegible] چند کرامات
برای امیر المومنین علیه السلام چون تسخیر باد [illegible] برای سلیمان شده بود و [illegible] انکار
نمودند [illegible] و [illegible] را غیر [illegible] اصحاب کهف و شهادت ایشان
به وصایت او و گفتند که [illegible] بعد از نبوت [illegible] وصی و خبر دادن علی علیه السلام
به غیب [illegible] و عجب از [illegible] و شیاطین [illegible]
[illegible] نصوص [illegible] کرامات [illegible] و مقامات علیه [illegible]
[illegible] حدیث سی و چهارم امام [illegible] در کتاب فرائد السمطین
روایت نموده از جابر [illegible] عبد الرحمن بن عوف از عبد الله بن مسعود گفت بودم من با رسول خدا
صلی الله علیه و آله [illegible] پس گفتم که ای رسول خدا [illegible]
[illegible] ای ابن مسعود [illegible] خلیفه [illegible] رسول خدا گفت [illegible]
[illegible] ای رسول خدا [illegible]
[illegible] خلیفه [illegible] رسول خدا گفت [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible] خلیفه [illegible] گفت [illegible]
علی بن ابی طالب [illegible] بهشت
مولف گوید [illegible] روایت [illegible] به دلیل [illegible]
[illegible] زیرا که دلالت می‌کند [illegible]
[illegible] نام [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] شفقت [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible] نمی‌گذارد [illegible]
[illegible] داخل [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] خباثت و عدم [illegible] خلافت
[illegible] در مجالس [illegible] و مجامع [illegible] امامت

این حدیث م

او م

حدیث سی و چهارم

خدا م

به چشم بصیرت م

خود م

و وصایت او تصریح را ذکر نموده گاهی به اشاره و گاهی به نام و گاهی به تصریح و گاهی به کنایه و گاهی به سبیل
ترغیب و گاهی به سبیل تهدید و گاهی به خطابات و گاهی به موعظه و با این همه تاکیدات نفعی نبخشید تا
قوی شدن عرق حسد و عناد و استحکام اسباب فتنه و فساد مطلقا نفع [illegible] حکایت او صلی الله علیه
و آله قاطع عذر این گروه شده [illegible] اطمینان قلب لاجرم صلی الله علیه و آله بر طریق مدارا و
اغماض عنان سلوک می‌نمود و از آنجا که [illegible] فهمیده میشود که ترک اطاعت امیر المؤمنین
را و سر باز زدن از رشتهٔ انقیاد او ناشی بود از زیادتی تعصب و عناد و شدت عداوت و نفاق ایشان
و عدم تقید به تعبد به شرع و موید این است آنکه [illegible] او صلی الله علیه و آله در [illegible] قول او که هر که
از روی تحقیق و تجیل [illegible] و عجب است از ابن [illegible] که روایت [illegible] این خبر و امثال این خبر را که
بر نکتهٔ دلالت بر امامت امیر المؤمنین میکنند چنانچه در رسالهٔ موسومه به شهادة [illegible] الاعداء
الاولیاء ذکر نمودهایم درست می‌نموده با این [illegible] و از جانب ایشان [illegible] اعمال می‌شده
و اعتقاد با امامت ایشان داشته و ابو عمرو کشی در کتاب رجال گفته که پرسیده شد فضل بن شاذان
از احوال ابن مسعود و حذیفه جواب گفت که ابن مسعود مثل حذیفه نبود زیرا که حذیفه [illegible] بود و ابن
مسعود مخلوط [illegible] و قایل [illegible] حدیث
سی و پنجم نقیل [illegible] در کتاب [illegible] روایت نموده به سند خود بسوی نبی صلی الله علیه و آله
که وحی آمد بسوی او و سر او در کنار علی علیه السلام بود و نماز عصر نکرده بود تا آنکه غروب نمود آفتاب پس گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله که خداوندا علی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود پس بر گردان برای او آفتاب را اسما گفت
آفتاب را که غروب کرده بود دیدم [illegible] بعد از آنکه غایب شده بود و انصار روایت نموده [illegible] حافظ
مثل این حدیث را [illegible] آفتاب بر علی بعد از آنکه غایب شده بود تا آنکه بر گشت برای نماز کردن
او در وقت [illegible] علیه السلام و گذارد نماز عصر را پس چون که بجای آورد نماز عصر را غایب شد آفتاب
و ستارهها ظاهر [illegible] شده بود [illegible] که این حدیث مستفیض و مشهور است و روایت نموده اند آن را
بسیاری از فحول [illegible] و روایت نموده ابراهیم حموی در کتاب فرائد السمطین از [illegible]
دختر [illegible] اسماء دختر عمیس [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر او در کنار علی بود [illegible]

و گذارده او را

که حرکت دهد او را تا آنکه غایب شد آفتاب و نگذارد نماز عصر را پس فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و ذکر نمود علی علیه السلام که او نکرده است نماز عصر را پس دعا کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا را که رد نماید برای او
آفتاب را پس رجوع نمود آفتاب برای او تا آنکه رسید [illegible] در وقت عصر [illegible] آفتاب
برگشت و ذکر نموده این خبر را اسناد ابو [illegible] در کتاب [illegible] از اسماء بنت عمیس از جمله معجزات
نبی صلی الله علیه و آله و ایراد نموده ابن حجر در صواعق محرقه گفته که و از جمله کرامات [illegible] رد
شد آفتاب برای علی علیه السلام وقتی که سر نبی صلی الله علیه و آله در کنار او و وحی نازل شده بود و علی نماز نکرده
بود پس طرف شد [illegible] او و وحی تا وقتی که غروب نمود آفتاب پس گفت صلی الله علیه و آله که خداوندا بدرستی که
او بود در طاعت تو و طاعت رسول تو پس بر گردان برای او آفتاب را پس طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود بعد از آن گفته که
حدیث رد آفتاب را صحیح شمرده طحاوی و قاضی در کتاب شفا و حسن شمرده شیخ الاسلام ابو زرعه [illegible] او
کرده اند و جمعی گفته اند که آن موضوع است تمام شد کلام صواعق [illegible] تاج الدین [illegible] الحدید [illegible]
در بعضی قصاید خود که در مدح علی علیه السلام گفته اشاره به رد شمس نموده گفته امام هدی بالقرص [illegible] القرص
راد القرص ابیض [illegible] و روایت نموده اند اصحاب ما که آفتاب دو مرتبه برای آن حضرت رد شد یک مرتبه در زمان
حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک مرتبه بعد از وفات او [illegible] صدوق محمد [illegible] اسلام [illegible] ابو جعفر محمد
بن علی [illegible] در کتاب [illegible] الفقیه روایت نموده در [illegible] برای سلیمان بن داود [illegible]
موسی علیه السلام [illegible] که گفت نبی صلی الله علیه و آله که میشود در این امت [illegible]
[illegible] و کیفیت قضای عز و جل [illegible] که گذشت [illegible]
[illegible] تغییری [illegible] در [illegible] علی دو مرتبه یک مرتبه
در ایام رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک مرتبه بعد از وفات او صلی الله علیه و آله اما در ایام او [illegible] اسماء
بنت عمیس [illegible] که رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] سر او در کنار علی علیه السلام بود
[illegible] تا غایب شد آفتاب [illegible] خداوندا علی بود در طاعت تو و طاعت رسول تو [illegible] آفتاب را گفت
اسما [illegible] بعد از آنکه غروب نموده بود [illegible] تا آنکه غروب نمود [illegible]
تا بر [illegible] تمام [illegible] از وفات نبی صلی الله علیه و آله پس روایت نموده جویریه بن

[illegible] با امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] تا آنکه [illegible] نماز عصر [illegible]
امیر المؤمنین و فرود آمدند مردم [illegible] علیه السلام [illegible] ملعونه عذاب [illegible] روزگار
[illegible] روایتی دیگر واقع شده که [illegible] اوایل زمینهای عذاب [illegible]
که عبادت کننده [illegible] نه وصی نبی که نماز کند در آن [illegible] اراده دارد که نماز کند
پس میل نمودند مردم [illegible] سوار شد او [illegible] رسول خدا [illegible] که گفتم که قسم به خدا [illegible] امیر المؤمنین
مردم [illegible] عقب او پس قسم به خدا که [illegible] تا آنکه غایب شد آفتاب پس [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] صاحب
پس [illegible] علیه السلام [illegible] قسم به خدا [illegible]
از میان [illegible] نماز کردم [illegible] فارغ شدیم از نماز [illegible]
بود [illegible] نموده [illegible] عز و جل [illegible] رسول [illegible] نمودم
[illegible] آفتاب را و روایت نموده [illegible] در کتاب علل الشرایع به سند خود از [illegible] ابو جعفر
ام محمد [illegible] اسماء بنت عمیس و [illegible] اسماء بنت عمیس [illegible]
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهر را
[illegible] نماز عصر را پس
[illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله [illegible] علیه السلام [illegible]
علیه السلام [illegible] آفتاب [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
[illegible] نماز عصر را [illegible] رسول الله [illegible] نماز [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] و [illegible]
نمود آفتاب [illegible] طلوع [illegible] آفتاب [illegible] علی علیه السلام [illegible]
شد آفتاب و انصار روایت نموده در کتاب علل به سند خود از [illegible] که گفت [illegible] قطع نمودیم با
امیر المؤمنین علی علیه السلام جسر فرات را در وقت عصر [illegible] عذاب [illegible] و نه وصی نبی که نماز
کند در آن [illegible] نماز کنند [illegible] مردم [illegible] میکردند [illegible]

[illegible]

که [illegible] این در امروز نماز [illegible] پس [illegible] آفتاب [illegible] داخل شد [illegible]
تا فرو رفت آفتاب و [illegible] بگو [illegible]
گفت [illegible] نماز [illegible] دیدم
حرکت [illegible] کلام [illegible] دیدم [illegible] نماز کرد [illegible] فارغ
شد [illegible] گفتم [illegible] رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت
[illegible] خدا را عز و جل [illegible] العظیم [illegible] گفتم [illegible] خدا را
با اسم عظیم [illegible] در کتاب [illegible] اعلام الوری [illegible]
در [illegible] صدوق نقل نموده [illegible] و علامه [illegible] روایت نموده اند
که رسول خدا صلی الله علیه [illegible] وحی [illegible] خدا [illegible] امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] تا غایب شد آفتاب و نماز کرد علی علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
خدا [illegible] آفتاب [illegible] نماز کرد علی علیه السلام [illegible] نماز کرد عصر [illegible] صاحب
[illegible] علی علیه السلام نماز کرده باشد [illegible] علیه السلام [illegible]
کشف الغمه [illegible] در کتاب علل الشرایع [illegible] او علیه السلام
نقل نموده [illegible] به سند خود [illegible] علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
نمود نماز عصر را و واجب بود [illegible] نماز ظهر و عصر [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
بود [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] خبر خود را [illegible] خبر [illegible]
خبر خود را [illegible] تا غایب شد آفتاب [illegible] آفتاب را [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] دعا کرد خدای عز و جل [illegible]
[illegible] در [illegible] تا بر گشت [illegible]
[illegible] نماز کرد علی علیه السلام [illegible] نماز عصر [illegible]
میکند [illegible] و [illegible] حموی گفته

ردت علیه الشمس لما فاتته وقت الصلوة وقد دنت المغرب حتی بلغ نورها وقتها للعصر ثم هوت هوی الکوکب
وعلیه قد ردت ببابل مرة اخری وما ردت لخلق معرب الالیوشع اوله من بعده ولرد تاویل
امر معجب وحرب کفته صاحب جلیل و وزیر نبیل کافی الکفاة اسمعیل بن عباد در یک صنع کال النبی
مدینة العلم الی حجرت الکرار کنت یا فضل باب ردت علیک الشمس وهی فضیلة ظهرت فکان الشرف
نقاب تکلم اصحاب للامارة رتم المواصب عاد تکم هی مباحة الاصحاب **ارشادیت دفعه**
بجهة نقاب تکلم تراجع روایت کرده اند از اصحاب
ما اکثر بسیاری از اهل سنت استبعاد نموده اند این حکایت و دعوا نموده اند که این حکایت موضوع است و اصل ندارد
به جهت آنکه بعید است که شمس از غروب بر گردد و بعضی دعوا کنند که آن محال است و توهم نموده اند که همه محالات
این اخبار مستفیضه بلکه متواتر است و دفع نمی تواند نمود بمحض تحکم و استبعاد بلکه ظاهر است که این دفع و استبعاد این گروه
عداوت و غرض و تعصب ایشان است با امیرالمومنین علیه السلم چنانچه عادت و طریقه این طایفه است و آن معلوم است
وظاهر است که کسی که ادنی عقلی دارد که این امر عکس نیست و اول آنکه ... آفتاب در موضعی
اعاده نموده اند از ابتدا و تحت زمین از انس ظاهر شود آفتاب دوم آنکه طلوع شود در مثل آفتاب
در صورت و حکم آفتاب اصلی داشته باشد در نماز علی علیه السلم و این از خواص او باشد چنانکه ذکر کرده
این طاوس در طرایف مولف گوید که مانعی نیست که هر دو جمع شده باشد زیرا که امر سهل است و بعضی از
ارباب کشف گفته اند که آن آفتاب آفتاب عالم مثال بوده و آن عالمیست وسیع الدایره
و از آن ناشی میشود خوارق عادات چنانچه حکایت کرده اند از بعضی از اولیا که با اینکه در شهر خود بوده
در موسم حج در مسجد الحرام حاضر بوده و ظاهر میشده از دیوارهای خانه یا بیرون می آمده از خانه تمام
دیوارها و سوراخهای او تسلیم داده و حاضران حکایت میکنند یا غیر آنها را از راههای دور و دراز
زمانی پس مراد که حکم آن آفتاب مثل احکام آفتاب حقیقی باشد در جواب علیه السلم مولف گوید که این احتمال
بسیار دور است آنکه ضرورتی نیست و اثبات عالم مثال هم محتاج به دلیل است
و عجب است از ایشان که استبعاد نمی کنند از حبس شمس از برای یوشع بن نون علیه السلم و اعتراف می نمایند
بان و قدح میکنند در رد آن از برای امیرالمومنین علیه السلم با اینکه قضیه یوشع در یک روایت واقع شده
که روایت نموده حمیدی در جمع بین الصحیحین در حدیث دویست و هشتاد و یکم از مسند ابو هریره گفت

گفت رسول صلی الله علیه واله که جهاد کرد پیغمبری از پیغمبران پس گفت بقوم خود که از پی من نیاید کسی که نکاح کرده
زنی را و اراده داشته باشد که عروسی کند و هنوز عروسی نکرده باشد و نه کسی که بنا کرده باشد خانه ها را و بلند نکرده باشد سقف
آنها را و نه کسی که خریده باشد گوسفندی یا شتران و او انتظار کشد اولاد آنها را پس جنگ کرد و نزدیک شد از
وقت نماز عصر تا نزدیک آن پس گفت آفتاب که تو ماموری و ما مامور بر خدایا حبس کن او را پس حبس کرده شد
تا آنکه خدا فتح کرد برای او و در ذخیره علی علیه السلم نیز تفصیل آنکه نیز آن حدیث را روایت کرده اند
میکنند برای او و طعن میزنند بر دوم بس آنچه تا آن شده بود که مختص نیست کسی که عطا دارد پا میشود
و او با خود داشت **وهم و تنبیه** جمعی از اصحاب ما توهم نموده اند که تاخیر حضرت نماز عصر را تا غایب شدن آفتاب
در دو واقعه که مذکور شد منافی عصمت است و اخبار مذکوره را حمل نموده اند بر آنکه آفتاب نشده بود که وقت
فضیلت عصر بیرون رفته بود پس اعاده آفتاب شد بموضع آن وقت فضیلت او و کسی که بر این تاویل شده شیخ
محقق محمد بن ادریس حلی است در کتاب سرایر گفته که علما نیست که اعتقاد نماید کسی که آفتاب غایب
شد تا آنکه شد و بیرون رفت وقت عصر بالکلیه و نماز نکرد و در تصدیق این انکار جهل به عصمت او صلی الله علیه السلم
برای آنکه اخلال نموده به واجب مضیق و او قابل نمیشود بان کسی که عارف باشد به امامت او و عصمت او باشد
تمام شد کلام ابن ادریس و موافقت نموده با او شیخ شهید ثانی در کتاب روض الجنان و بر این نحو حضرت جامع
اول انکار علمای در وقت تکلیف شد به آخر نمودن تا خارج وقت با آنکه این حاصل و باشد چنانکه در
عمر اخلاص است و مانعی نیست از آن و دوم آنکه او علیه السلم متعبد بود ...
از خواص او باشد و در روایت منقول است ...
آنکه سر مبارک ... در کنار او بود ...
محال به واجب مضیق است اگر کسی گوید که ...
گوییم که فوت وقت ... مطلقا ممنوع است ...
مانند دو شمس چنانکه ابن حجر در صواعق محرقه گفته که ...
امر اما بیان آن در شرح عباب در اول کتاب صلوة تمام شد کلام ابن حجر مولف گوید که ...

و اثبات مفیده المرض ... نمود چهارم آنکه اخباری که قبل از این گذشت همه مطابق بلکه صریح بود در آنکه
آفتاب غروب نموده به حیثیتی که قابل این تاویل علیل نبود پس طرح همه این اخبار به مجرد استبعاد
دور است از طریقه اهل سداد زیرا که مقابله نص بود با اجتهاد **جوهریست گرانبها** از قصه رد شمس در زمین
بابل معلوم میشود که نماز بر حضرت حرام بوده در آن زمین لهذا حضرت ... است در تاخیر و لازم نمی آید
اخلال به واجب مضیق بلکه حضرت مکلف به نماز بوده در آن وقت ... الا لازم آید که واجب ...
باشد پس ... وقت ترک نماز ... مانند ترک فاقد الطهورین باشد پس ... خصوصیت ... و غیر ...
نماز کراهت نماز بود در آن ... چنانکه ... به دو وجه اول آنکه بمقتضای اخبار حرمت
نماز نیست ... موجب ... در حرمت است
و تخصیص ... خصوصی ...
... نماز ...
در چنین موضعی ...
و آن ...
کشته ... زیرا که ...
... **خاتمه** سلطان ... که از فحول علمای عراق است ... که در باب
رد شمس حکایتی عجیب است ...
و در ... فضایل
اهل بیت ...
...

در کتاب کشف الیقین در فضایل امیرالمومنین علیه السلم ذکر نموده **حدیث سی و ششم** صاحب کتاب
فراید السمطین روایت نموده به سند خود از علی بن موسی الرضا علیه السلم از پدران خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
گفتند گفت رسول صلی الله علیه واله کسی که دوست داشته باشد که متمسک شود به دین من و سوار شود بر کشتی نجات
بعد از من پس اقتدا نماید به علی بن ابی طالب و دشمن دارد دشمن او را و دوست دارد دوست او را پس بحقیق که او
وصی من و خلیفه من است در حیات من و بعد از وفات من و او ... مسلمانیست و امیر هر مومنیست
گفتار او گفتار من است و امر او امر من است و نهی او نهی من است و تابع او تابع من است و ناصر او ناصر من است
و واگذارنده او واگذارنده من است ... کسی که مفارقت نماید علی را بعد از من نخواهد
دید مرا و نه بینم من او را در روز قیامت و کسی که مخالفت نماید علی را حرام کرداند خدا بر او بهشت را
و گرداند جای او جهنم و کسی که واگذارد او را واگذارد او را خدا در روزی که عرض شود ... و کسی که یاری دهد او را
یاری دهد او را خدا در روزی که ملاقات کنند او را ... او را حجت ...
حسن و حسین دو امام امت منند بعد از پدرشان و سید جوانان اهل بهشتند و مادر ایشان سیده زنان عالمیان است
و پدر ایشان سید وصیین است و از اولاد حسین نه کس امام باشند نهم ایشان قایم اولاد منست طاعت
ایشان طاعت منست و معصیت ایشان معصیت منست ... از منکرین فضل او و ...
ضایع کنندگان حرمت او بعد از من ...
... و امام ...
این مولف گوید ... در صحت اعتقاد فرقه ناجیه شیعه و بطلان
اعتقاد دیگران از جهات و طرق متعدده و سایر اخبار ...
و ما در کتاب ... در ذکر اخباری که ...
و میزان صحیح ...
... **حدیث**
سی و هفتم ابوبکر احمد بن حسین ...
و ... تصنیف بسیار دارد در روایت نموده به سند خود از ابی الطفیل عامر بن واثله گفت ...

بهره‌ای از آن ندارد روزی که مشورت می‌کردند برای خلافت بعد از فوت عمر بن الخطاب شنیدم که در میان ایشان تکلم می‌نموده
می‌گوید علی علیه السلام گفت که بیعت نمودند مردم با ابوبکر و من قسم به خدا که اولی و احق بودم به آن از او پس شنیدم و اطاعت
کردم از ترس آنکه مردم کافر شوند و گردن یکدیگر را بزنند بعد از آن بیعت کردند با عثمان پس من هم می‌شنوم و اطاعت می‌کنم
بعد از آن عمر گردانید مرا از شش نفر که فضل مرا بر ایشان نشناخت و نه فضل مرا در صلاح و ایشان را در فضل مرا که
ما همه در فضل برابریم قسم به خدا که اگر خواهم سخن گویم در فضیلت خود و در فضایل ایشان را و عیب ایشان
و معایب ایشان را که نتواند رد نماید و نتواند پس قسم می‌دهم شما را آیا در میان شما
کسی از رسول خدا است غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی عمی دارد مثل عم من حمزه بن عبد المطلب شیر خدا
و شیر رسول خدا گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی برادری دارد مثل برادر من جعفر بن ابی طالب که با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی زن
دارد مثل زن من فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیده زنان این امت گفتند نه گفت آیا در میان شما
دارد مثل حسن و حسین دو سبط این امت و دو پسر رسول خدا غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که مشرکین
را کشته باشد پیش از من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که پیش از من نماز کرده باشد و خدا را دوست داشته باشد غیر من گفتند نه گفت
آیا در میان شما کسی هست که غسل داده باشد رسول خدا را صلی الله علیه و آله غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست
که در مسجد نشسته و درش به مسجد باز باشد غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که برگشته باشد برای او آفتاب
بعد از غروب تا نماز گزارد غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که گفته باشد در حق او رسول خدا
صلی الله علیه و آله در وقتی که اورا دعوت کرد برای مرغ بریان که خدایا بیاور محبوب‌ترین خلق خود را نزد من تا بخورد با من از این مرغ غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست
غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که کشته باشد مشرکین را در هر جنگی که نازل شده باشد بر رسول
خدا غیر من گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که پاک کرده باشد او را کتاب خدا غیر من تا آنکه شهید نمود فتح
صلی الله علیه و آله درهای جماعتی را که گشوده بودند به سوی مسجد تا آنکه برخاستند دو عم او حمزه و عباس و گفتند ای رسول
خدا درهای ما را گشودی و در علی را بستی پس گفت صلی الله علیه و آله و سلم من نگشودم در او را و نبستم درهای
شما را لکن خدا گشود در او را و بست درهای شما را گفتند نه گفت آیا در میان شما کسی هست که تمام کرده باشد خدا

شنیده‌ام

تمام

او‌ام

او‌ام

داخل شده بودم

نور او را اتمام کرده صاحب خون نبی را گفتند اللهم نه گفت آیا در میان شما کسی هست که از کعبه بت‌های رسول
را انداخته باشد غیر من تا آنکه نازل شد انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة گفتند خداوندا
نه گفت آیا در میان شما کسی هست که کرده باشد پیش روی رسول خدا غیر من گفتند خداوندا نه گفت آیا در میان شما کسی
هست که اهتمام نموده باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه در هنگام شدت او را در قبر و غیر آن گفتند خداوندا
نه و روایت نموده این حدیث را شیخ ابراهیم حموی در کتاب فرائد السمطین و ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب مودة
القربی و صدر الائمه اخطب خطبا خوارزم موفق بن احمد مکی خوارزمی در کتاب مناقب نقل کرده از امام طبرانی
که حدیث نمود ما را ابو سعید رازی حدیث نمود ما را محمد بن حمید که حدیث نمود ما را زافر بن حکیم سلیمان
که حدیث نمود ما را حارث از ابی الطفیل عامر بن واثله که گفت بودم من در خانه که در آن شوری می‌شد
و حدیث تمام نقل نموده و در روایت دیگر از ابن مردویه وارد شده که حضرت گفت که شما اراده دارید که بیعت
کنید عثمان را پس من هم می‌شنوم و اطاعت می‌کنم و در روایت دیگر از صدر الائمه موفق بن احمد مکی که روایت
نموده از فخر خوارزم علامه محمود زمخشری به سند که تا آخر ذکر نموده ... مذکور ... شده وارد شده
و آن این است که قسم می‌دهم شما را به خدا که آیا می‌دانید که جماعت مهاجرین و انصار که جبرئیل علیه السلام در روز احد
و آل رسول گفت لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی آیا می‌دانید که این شد گفتند خداوندا آری گفت پس
قسم می‌دهم شما را به خدا که آیا می‌دانید که جبرئیل علیه السلام نازل شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت یا محمد خدای تعالی ترا امر
می‌کند که دوست داری علی را و دوست داری کسی را که دوست دارد او را پس بحق که خدا دوست می‌دارد علی را و دوست
می‌دارد کسی را که دوست می‌دارد او را گفتند خداوندا آری گفت پس قسم می‌دهم شما را به خدا که آیا می‌دانید که رسول خدا
صلی الله علیه و آله گفت در وقتی که برده شد به آسمان هفتم که بلند شدم به سوی فرقه‌هایی از نور بلند شدم به سوی حجاب‌هایی از نور
پس وعده نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله جباری که نیست معبودی بجز او چیزها ... پس چون برگشت ما نزد او
ندا کرد منادی از عقب حجاب‌ها که نیکو پدری بود پدر تو ابراهیم و نیکو برادری است برادر تو علی پس وصیت کن با او را
آیا می‌دانید ای جماعت مهاجرین و انصار گفتند بلی پس گفت ابو محمد آیا ما یعنی عبد الرحمن بن عوف که شنیدیم این را از
رسول خدا صلی الله علیه و آله و اگر نه کر باد هر دو گوش من گفت آیا می‌دانید که کسی اهل شد مسجد را جز علی گفتند
خداوندا نه گفت پس قسم می‌دهم شما را به خدا که آیا می‌دانید که درهای مسجد را بست و نگشود در مرا گفتند خداوندا

وقتی که نازل شده

آری گفت آیا می‌دانید که من وقتی که خطبه نمودم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را گفت که ترا تزویج نمودم
به ... و ... نه گفتند خداوندا آری گفت پس آیا می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله
وقتی که از جنگ حنین برگشت در ساعت شروع نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله در گفتن و ذبح اسلام ای حسن گفت
فاطمه که حسن کوچک است و ضعف دارد از او پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ای ابا الحسن که بگوییم حق
که رفته جبرئیل ای حسن و بگوید جبرئیل که دور باش ای حسن آیا می‌دانید پس این بهترین ... گفتند
خدایا آری ... که خواهد ... تحقیق می‌دانید شما محل مرا نسبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و خویشی نزدیک و منزلت مخصوص خاص مرا که من طفل بودم در کنار خود نهاد مرا به سینه خود می‌چسبانید
و خوابانید مرا در فراش خود و می‌مالید بدن خود را به من و می‌بوید مرا بوی خود و می‌خوراند چیزی را و لقمه در دهن من می‌گذاشت
و نیافت از من دروغی در گفتار و نه غلطی در کردار و تحقیق نگاه داشت خدای تعالی از وقتی که جدا شد از شیر
بزرگ‌ترین فرشته از ملائکه او را که می‌برد او را به راه‌های مکارم و محاسن اخلاق در شب و روز او و تحقیق که بودم تابع
او تابع شدن بچه شتر ماده مر مادر خود را بلند می‌نمود برای من هر روزی علمی از اخلاق خود و امر می‌نمود مرا به اقتدا نمودن
به او و تحقیق که بود که مجاور می‌شد هر سال در حرا و می‌دیدم او را و نمی‌دید او را غیر من و جمع نمی‌شد در یک
خانه در آن وقت در اسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و من سیم ایشان بودم می‌دیدم نور وحی و رسالت را
و می‌بوییدم بوی نبوت را و تحقیق که شنیدم ناله شیطان را وقتی که نازل شد وحی بر او صلی الله علیه و آله پس گفتم ای رسول خدا
چیست این ناله گفت این شیطان است که مأیوس شده از عبادت مردم او را و تحقیق که تو می‌شنوی آنچه را که من می‌شنوم
و می‌بینی آنچه را من می‌بینم الا آنکه تو نیستی پیغمبر و لکن تو وزیری و تو بر راه خیری و تحقیق بودم با او صلی الله
علیه و آله وقتی که آمد او را طایفه‌ای از قریش پس گفتند ای محمد تو دعوی نموده‌ای امر عظیمی که ادعا نکرده‌اند آن را
پدران تو و نه کسی از خانه تو و ما سؤال می‌کنیم تو را امری که اگر اجابت کنی ما را به سوی آن و نمودی
ما را خواهیم دانست که تو پیغمبر و رسولی و اگر نکنی می‌دانیم که تو ساحری و دروغگویی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که
چه چیز سؤال می‌کنید گفتند می‌خواهیم برای ما این درخت را که کنده شود با ریشه‌های خود تا بایستد پیش روی تو پس گفت صلی الله علیه و آله که
خدا بر همه چیز قادر است پس اگر بکند خدا این را برای شما آیا ایمان می‌آورید و گواهی می‌دهید به حق گفتند آری گفت صلی الله علیه
و آله که من نشان می‌دهم شما را آنچه می‌طلبید و می‌دانم که شما برنمی‌گردید به سوی خیر و تحقیق که در میان شما کسی هست که انداخته خواهد شد در چاه

شروع نمودن

صد کشته کاه

می‌ور

شده

میکنیدم

و کسی که جمع کند احزاب را پس گفت ای درخت اگر هستی که ایمان داری به خدا و روز آخر و می‌دانی که من رسول خدایم
صلی الله علیه و آله پس کنده شو با ریشه‌های خود تا بایستی پیش روی من به اذن خدا پس قسم به خدایی که فرستاده او را
به حق که هر آینه کنده شد با ریشه‌های او و آمد و برای او صدایی بود سخت و صدایی مثل صدای بال‌های مرغ‌ها
تا ایستاد پیش روی پیغمبر صلی الله علیه و آله و بالای شاخه بلند خود را بالای سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یک شاخه از شاخه‌های
بر دوش من بود و من از طرف راست رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون نظر کردند قوم به سوی این گفتند از
راه بزرگی و تکبر که امر کن او را که بیاید نزد تو نصف او و باقی بماند نصف دیگرش پس امر نمود او را پس آمد او را
نصف او عجیب‌ترین آمدن و سخت‌تر صدا و نزدیک بود که بپیچد بر رسول خدا گفتند از روی کفر و تکبر پس امر کن
این نصف را که برگردد به سوی نصف دیگر پس امر کرد او را رسول خدا صلی الله علیه و آله پس برگشت پس گفتم
که نیست الهی جز خدا پروردگار من اول ایمان آورنده‌ام به تو ای رسول خدا و اول کسی که ایمان آورده که درخت
کرد آنچه کرد به امر خدا برای تصدیق نبوت تو و اجلال کلمه تو پس گفتند قوم همه ایشان که بلکه ساحر کذاب عجیب
السحر است که سزاوار است مثل این و آیا تصدیق می‌نماید ترا در امر تو مگر این یعنی من و تحقیق که من از آن قومی
ام که نمی‌گیرد ایشان را در راه خدا ملامت کنندگان سیمای ایشان سیمای صدیقان است و کلام ایشان کلام ابرار
نور کنندگان شب‌اند و روشنی روزند متمسکانند به حبل قرآن زنده می‌دارند سنت‌های خدا و سنت‌های رسول او را
تکبر نمی‌کنند و غلو نمی‌کنند و خیانت نمی‌کنند و فساد نمی‌کنند دل‌های خود را در باطن و جسدهای خود را در عمل و در فرائد السمطین
نیز روایت نموده از سلیمان بن قیس هلالی که گفت دیدم علی علیه السلام را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در زمان
خلافت عثمان و جماعتی حکایت می‌کردند و ذکر می‌نمودند علم او و فقه او را پس ذکر نمودند قریش را و فضل ایشان را و سبقت
و هجرت ایشان را و آنچه گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله از فضل ایشان مثل قول او که الائمه من قریش و قول
او که مردم تابع قریش‌اند و قریش امامان عرب‌اند و قول او که دشمن مدارید قریش را و قول او که از برای قریشی
قوت دو مرد است از غیر ایشان و قول او که کسی که دشمن دارد قریش را دشمن دارد او را خدا و قول او که کسی که
اراده نماید خواری قریش را خوار نماید او را خدا و ذکر نمودند انصار را و فضل ایشان را و سبقت ایشان را و
نصرت ایشان را و آنچه ثنا کرده خدا بر ایشان را در کتاب خود و آنچه گفته است صلی الله علیه و آله از فضل ایشان
و ذکر نمودند آنچه گفته سعد بن عباده و غسیل الملائکه پس وا نگذاشتند چیزی از فضل ایشان را تا اینکه گفتند هر طایفه

پیچیده

کنند

و قبیله که فلان با ماست و فلان با ماست و گفتند قریش گواه ما است رسول خدا صلی الله علیه و آله را ماست [illegible]
[illegible] و ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و سالم و ابن عوف [illegible] قبیله
[illegible] علی ابن ابی طالب علیه السلام [illegible]
و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و عمار و مقداد و ابوذر [illegible] ابن عباس [illegible]
[illegible]

عبدالرحمن

[illegible]

[illegible]

خدایم

گفت رسول خدا که

[illegible]

[illegible]

اول

[illegible]

گفت

دوم

سوم

[illegible]

از رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] ما ضل صاحبکم وما غوی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی [illegible]

[illegible]

جمعیت

ثواب آن

من

گفته

مردی

[illegible]

[illegible]

بوده

قبله

آن جایی

[illegible] چهارم

[illegible]

چهارم

پیش از آن‌که نزد رسول خدا

طریق

بسوی

[illegible]

[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]

مرتبه

پنجم

ششم

در شرح

سی و هشتم [illegible]

گفته است

[illegible]

و حسن از اهل موضوع کرده و جماعه این حدیث را موضوع تو انند بود و مشکل است علاوه بر این و در کتب معتبره
نقل شده و ابن حجر در صواعق از حاکم نقل نموده که این حدیث صحیح است و از بعضی تا ابن محمد بن علی شنیده که
این حدیث حسن است و بعضی از ناصبیان در بعضی از تالیفات خود که علی در این حدیث تمام شده است صفت
مشبهه است یعنی رفیع مدینه علم علو و ارتفاع دارد و این در غایت سخافت است و قول نبی صلی الله علیه و آله
که کسی که اراده دارد علم آن حاجت علی را بود در روایت ابن عباس که کسی اراده دارد و بیاید باید علی را انساب
این معنی نیست القضا منافی فصاحت و بلاغت مشهوره است که مانع از ابتدا و مصدر فصاحت و بلاغت
است و مراد در معنی حکمت چند قول است یکی آنکه مراد علم شرایع و احکام است و دوم استقامت کار
دنیوی و اخروی است سیم رسیدن کسی است به کمال که او را ممکن است از علم و عمل و بعضی گفته که دانستن
احوال اعیان موجودات است بر آنچه واقع است بقدر طاقت و قدرت انسان حدیث سی و
نهم حموینی در فرائد السمطین روایت نموده از ابی البختری که گفت دیدم ابن عم رسول خدا
صلی الله علیه و آله علی را که بالا رفت به منبر در کوفه و بر او بود مدرعه رسول خدا صلی الله علیه و آله و حمایل
نموده بود شمشیر رسول خدا را پس نشست بر منبر و کشود هر دو نعل خود را و بر سر داشت عمامه رسول خدا را و در
انگشت داشت انگشتر رسول خدا را پس نشست بر منبر و کشود شکم خود را و گفت بپرسید مرا پیش از آنکه
نیابید مرا چون که میان پهلوهای من علم بسیار است این جنبه و سینه علم است این لعاب رسول خدا است
این چیزیست که به من خورانید رسول خدا صلی الله علیه و آله خورانید دانه دانه بی آنکه وحی کرده شده باشد
بسوی من پس قسم به خدا که اگر تکیه داده شود برای من وساده حکومت پس بنشینم بر آن فتوی دهم صاحبان تورات
به آنچه فتوی دهند و اهل انجیل به انجیل تا آنکه گویا گویا کند خدا
تورات و انجیل را پس بگوید درست گفت علی اورد شما آنچه نازل کرده خدا در من و شما میخوانید
کتاب را آیا پس نمی فهمید مولف گوید که این خبر مستفیض است و دلالت میکند بر وسعت
علم او و زیادتی تبحر او در علوم الهیه و عظم توغل او در مقامات علمیه و مراتب آن و در
صواعق محرقه روایت نموده ابن سعد از او علیه السلام که گفت قسم به خدا که نازل نشده
آیه مگر و بتحقیق میدانم که در چه نازل شده و کجا نازل شده و بر که نازل شده بتحقیق

البته

رب من بخشید مرا دل صاحب فهم و زبان ذکر گویا و روایت نموده ابن سعد و غیر او از ابی الطفیل
که گفت گفت علی که سوال نمایید مرا از کتاب خدا پس بتحقیق که نیست آیه مگر و بتحقیق که دانسته ام که
به شب نازل شده یا به روز در زمین هموار یا در سنگستان و مسلم در صحیح خود در زیادات
آورده که گفت ابن عباس رضی الله عنه گفت بود علی علیه السلام میدانست
ما بین آن فتنه ها را که گفت و چنین میدانم که زیادی نموده در حدیث که میدانست هر چه را
که پیش از من بوده اند در زمین یا بیابان هر چه باشد بوده در زمین و در روایت است که علی علیه
السلام گفت که سوال نمایید مرا پیش از آنکه نیابید مرا سوال نمایید مرا از کتاب خدای تعالی
پس نیست آیه مگر میدانم در کجا نازل شده در زیر کوهی یا زمین هموار و سوال نمایید مرا از
فتنه ها پس نیست هیچ فتنه مگر بتحقیق میدانم کی برکرده او را و که کشته میشود در آن
و روایت نموده احمد حنبل در مسند خود از سعید که گفت نبود از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله کسی که سوال نماید از من مگر علی ابن
ابی طالب علیه السلام و روایت نموده ابن نجار در تاریخ خود از ابن عباس رضی الله عنه که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله که او در
معراج بر سول علیه السلام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
اربعین روایت نموده از او علیه السلام که گفت قسم به خدا که اگر شکسته شود برای من وساده پس بنشینم بر آن
... [illegible]
... [illegible]
مگر من دانسته میدانم که در که نازل شده و در فرائد السمطین از ابی صالح حنفی روایت نموده از علی علیه السلام که گفت
گفتم ای رسول خدا وصیت کن مرا گفت بگو رب من خدا است پس مستقیم باش گفت گفتم رب من خدا است و نیست
توفیق مرا مگر به خدا و توکل نمودم و به سوی او بازگشتم گفت گوارا باد ترا علم ای ابا الحسن بر آنکه
بتحقیق که آشامیدی علم را آشامیدنی و در اربعین نیز روایت نموده از سلمان رضی الله عنه از نبی صلی
الله علیه و آله و سلم که گفت اعلم امت من بعد از من علی ابن ابی طالب است علیه السلام وهم و تنبیه طعن نموده

ابن ن م

بر آنچه در حدیث واقع که حکم میکردم میان هر یک از طوایف کتاب خود و گفته ان کتابها منسوخ است چطور حکم نمود بانها و جواب
از این بحث الله و غیر آن گفته اند بعضی علما جوابهای متعدد از آن جمله آنکه مراد بیان کمال علم او است علیه السلام بتفاصیل احکام منسوخ آن کتابها به طریق
علم او بتفاصیل احکام ناسخه که در قرآن است و از آن جمله آنکه قاضیان یهود و نصاری بعد از نزول قرآن ... حکم
نمودن احکام ان کتابها ... اوان حضرت علیه السلام و از آن جمله آنکه مراد آن است که اعلام از کتب ...
و آنچه در ... احتیاج نموده بود و از آن جمله آنکه یا ... بیان ... و احاطه او است به جمیع علوم و به خاطر میرسد که مراد آن است
که حکم میتوانم کرد بیان فرق عمل او این است که تمیز نماید میان حق و باطل ایشان چنانکه یهود بر عقاید و سر دو فرقه شده
اند و یکی از آنها حق بود و این لطفی دارد و لیکن بعید است ... حکم میکردم میان اهل کتاب
و میان اهل فرقان ... کتب ... باطل اند ... حدیث چهلم
صاحب کتاب فرائد السمطین روایت نموده از علقمه از عبدالله که گفت بودم من نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم پس پرسیده شد
از علی علیه السلام پس گفت قسمت شده حکمت به ده جزو پس داده شد علی نه جزو و مردم یک جزو مولف گوید که اخبار
که دلالت میکند بر وسعت علم او و شدت احاطه او به علوم الهیه و معارف حقیقیه و احکام شرعیه زیاده از حد عد است
و ماتقدم از آن یاد کرده نقل نمودیم کلام ابن مسعود که گفت ... عالم تر به فرائض و قضای
اهل مدینه علی بود و ابن حجر در صواعق محرقه نقل نموده و در کتاب روایت نموده عالم و صحیح شمرده از علی علیه السلام که
گفت فرستاد مرا رسول خدا به سوی یمن پس گفتم ای رسول خدا فرستادی مرا و من جوانم که حکم کنم میان ایشان و من نمیدانم
چیست حکم کردن پس زد دست خود را بر سینه من پس گفت بار خدایا هدایت کن دل او را و ثابت گردان زبان او را پس قسم
به آن کسی که شکافته است دانه را که شک نکردم میان دو کس در حکم ... و در ... از علی علیه السلام که گفت
برای او که تو از اکثر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث میدانی گفت من هرگاه سوال میکردم او را خبر میداد مرا
و هرگاه ساکت میشدم ابتدا میکرد مرا و در کتاب فرائد السمطین روایت نموده از زین العابدین
علی ابن ابی طالب علیه السلام که گفت تعلیم نمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب که هر بابی میگشود برای
من هزار باب و روایت نموده ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر و اعیها اذن واعیه که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله که سوال نمودم خدای تعالی را که بگرداند آن را گوش تو یا علی گفت علی علیه السلام که
پس فراموش نکردم بعد از آن و نبود مرا که فراموش کنم و این مجاز است ... در کتاب ... مثل این روایت ...

بسوی نبی صلی الله علیه و آله و در ... محمد بن موسی شیرازی از رجال اهل سنت ... نموده از داود
در تفسیر قول او تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون روایت نموده به سند خود بسوی ابن عباس
که گفت یعنی اهل بیت محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام ایشان اهل علم و عقل و بیان اند ایشان
اهل بیت نبوت و معدن علم و محل امید تنزیل ملائکه اند و حافظ محمد بن موسی از طریق دیگر از سفیان
بصری از سدی از حرث این حدیث را تمام تر از این روایت کرده و ثعلبی در تفسیر آیه قل کفی بالله شهیدا
بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب از دو طریق روایت نموده که مراد از من عنده علم الکتاب علی ابن
ابی طالب است علیه السلام و در ... از طرق متعدده روایت نموده از نبی صلی الله علیه و آله که گفت
اقضای شما علی ابن ابی طالب است و معلوم است که قضا محتاج است به احاطه بر جمیع علوم پس کسی که اقضا
باشد ... اعلم بود و در صواعق محرقه نقل نموده از ابن سعد از سعید بن المسیب که گفت بود عمر بن خطاب
پناه میبرد از مشکلی که نباشد برای آن ابوالحسن یعنی علی علیه السلام و در صواعق نیز نقل شده که او علیه السلام
ذکر شد نزد عایشه پس گفت که او اعلم کسانی بود که باقی مانده اند به سنت و نیز نقل شده در آن کتاب
که عبدالله بن عباس ابن ربیعه که بود برای علی دندانهای قاطع در علم و بود برای او پیشی در اسلام و دامادی
رسول خدا و فقه و فهم در سنت و نجدت در جنگ و بخشش در مال و درین موضع چند مقام است
مقام اول در بیان آنکه حضرت علیه السلام اعلم مردم و استاد عالمیان است بطریق اجمال معلوم است
که معقول از حدیث انا مدینه العلم و علی بابها آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله منبع فیضان علوم الهیه و اسرار الهیه و لطایف حقیقیه بوده
... کسی ... قرآن کریم و سنت ... و مصدر آنها و محیط بآنها است و علی علیه السلام مظهر آن اسرار مصونه
از اغیار رو و راه یافته به تفصیل مجمل آنها و احکام کلیه و خبایای حقیقیه آنها است به سبب کمال قدس او و زیادتی ذکاو
... و کثرت ملازمت او ... استاد کامل و صفای جوهر نفس و تحت ذات به مرتبه که احدی از آن او سهل
... برای خلق ... در آنست که مردم ... منتفع شوند از شهر ... که ... برای ایشان نتفاع
از شهر و سبب ... به آن بود که رسول صلی الله علیه و آله ... بیت که بود ... به مرتبه
رسید چنانکه حضرت خود ذکر نموده در حدیث ... که روایت نموده از خوارزمی ... و در خطبه
که در نهج البلاغه مذکور است که ... رسول خدا صلی الله علیه و آله ...

خاص و مسکن شد مرا در کنار خود و من طفل بودم ضم میکرد مرا به سینه خود و میخوابانید در رختخواب خود و مس میکرد مرا
به بدن خود و میبویانید مرا بوی خود و میخایید چیزی را پس لقمه میداد مرا و نیافت از من دروغی در کلام و نه لغزشی در کردار
با این همه که بر نصیب شاد عالمیان فخر رازی در اربعین گفته که نزاعی نیست در اینکه علی علیه السلام در اصل خلقت در نهایت
فطنت و استعداد بود برای علم و پیغمبر افضل علما بود و علی در غایت حرص بود در طلب علم و محمد صلی الله علیه و آله در
غایت حرص بود در تربیت او و ارشاد او با کتب فضایل پس علی در صغر سن در کنار او بود و در بزرگی داماد او
او بود داخل میشد بر او در همه اوقات و معلوم که چنین شاگردی در خدمت چنین استادی چه مرتبه از بزرگی علمی
میرسد تمام شد کلام فخر **مقام دویم** در بیان تفصیل مراتب علمیت او علیه السلام عالم ربانی در اوایل شرح
نهج البلاغه گفته و فخر رازی در اربعین نیز قبول نموده که ما تفحص نمودیم از احوال علوم تمامی پس اعظم و اهم
انها علم الهی بود و در خطبه های او علیه السلام این قدر از اسرار الهی و توحید و نبوت و قضا و قدر مذکور است که در
هیچ یک از کلام علما و اکابر و حکما مذکور نیست پس یافتیم که علوم جمیع فرق اسلام منتهی به او میشود اما متکلمین پس
معتزله از ایشان منسوب به اویند زیرا که اکثر اصول ایشان در توحید و عدل از ظواهر کلام او ماخوذ است و استاد
ایشان و مقتدای ایشان واصل بن عطا با منسوب اند و از او تلقی علوم نموده اند و اما اشعریه استاد ایشان ابوالحسن
اشعری بود و او شاگرد ابی علی جبائی بود که در چند مسئله با او مخالفت نموده و اما شیعه پس انتساب ایشان به او ظاهر
و علوم خود را از ائمه خود اخذ نموده و ایشان از پدران خود تا منتهی شده به او و اما خوارج اگر چه ایشان بحسب
ظاهر دور اند از او ولیکن منسوب اند به مشایخ ایشان و ایشان شاگردان او بوده اند و اما مفسران پس رئیس ایشان ابن
عباس بود و او شاگرد او بود و اما فقها پس مذهبهای مشهور ایشان چهار مذهب است اول مذهب ابوحنیفه و
مشهور است که ابوحنیفه قرائت نزد حضرت صادق نموده و از او اخذ احکام کرده و علم صادق به علی علیه السلام منتهی میشود
دوم مذهب مالک است و مالک شاگرد ربیعة الرای بوده و او شاگرد عکرمه و عکرمه شاگرد ابن عباس بوده و ابن عباس
شاگرد علی علیه السلام سیم مذهب شافعی و او شاگرد مالک بوده چهارم مذهب احمد بن حنبل و او شاگرد شافعی بوده
پس فقه همه به علی علیه السلام بر میگردد و موید کمال اوست علیه السلام در فقه قول نبی صلی الله علیه و آله که اقضاکم
علی و اقضی افقه و اعلم است و اما فصاحت پس معلوم است که هر کس که بعد از او بوده منسوب به فصاحت است و همه ایشان
ایشان مملو است از الفاظ او و تضمین کلام او در کلام و خطب خود از کلام او مانند ابن نباته و غیر او و این ظاهر است و اما

نحوین

خودم

مقام دویم

نموده اند صح

بلغ

و اما نحویون پس اول کسی که وضع کرد نحو را ابوالاسود دئلی بود به ارشاد او علیه السلام و ابتدای آن باین طریق بوده
که ابوالاسود از مردی شنید که میخواند ان الله بریء من المشرکین و رسوله بکسر رسوله پس گفت نعوذ بالله من الحور
بعد الکور یعنی نقصان احوال بعد از زیادتی آن و رجوع نمود بسوی امیرالمؤمنین علیه السلام و این امر را گفت
که قصد دارم که قرار دهم میزانی برای مردمان که درست شود به آن زبان ایشان پس گفت او را علی علیه السلام که
بکن قصد خود را و ارشاد نمود او را به کیفیت قرار دادن آن و اما علما به علم تصوف و ارباب عرفان پس نسبت
ایشان بسوی او علیه السلام در تصفیه باطن و سلوک به خدا ظاهر است و اما علمای شجاعت و ممارسون
اسلحه و حروب ایشان نیز منسوب اند به او علیه السلام پس ثابت شد که او علیه السلام بعد از رسول استاد خلایق
در این ایشان است و فضایل و مناقب او زیاد از حد و شمار است **مقام سیم** در بیان قدری از
از قضایای عجیبه باهره و احکام غریبه ظاهره و جوابهای شافیه آن حضرت علیه السلام شیخ نورالدین مکی مالکی
در فصول المهمه روایت نموده که نبی صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود و نزد او جماعتی از صحابه بودند
پس آمدند دو مرد که با هم مخاصمه داشتند پس گفت یکی از ایشان که یا رسول الله خری از من بود و برای این گاوی
و گاو او شاخ زد خر مرا پس کشت او را پس شروع کرد مردی از حضار و گفت که ضمانی نیست در حیوانات
پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم کن میان ایشان یا علی پس گفت علی که آیا خر و گاو وابسته بودند یا
گشوده بودند یا یکی بسته بود و دیگری گشوده بود پس گفت که خر بسته بود و گاو گشوده بود و صاحب
آن با آن بود پس گفت علی علیه السلام که بر صاحب گاو است ضمان خر و این در حضور نبی بود صلی الله علیه
و آله پس تقریر نمود حکم او را و امضا کرد و ابن حجر نیز در صواعق نقل نموده و نیز در فصول المهمه روایت
نموده که مردی آورده شد پیش عمر بن الخطاب و قصه او آن بود که جمعی با او گفته بودند که چون صبح
کردی گفته بود که صبح کردم در حالی که دوست میدارم فتنه را و ناخوش دارم حق را و تصدیق نمودم
یهود و نصاری را و ایمان داشتم به آنچه ندیده بودم و آنچه خلق نشده بود پس فرستاد عمر بسوی علی علیه
السلام پس چون آوردند او را خبر دادند به گفته او پس گفت که راست گفته دوست میدارد فتنه را گفته
است حق تعالی که انما اموالکم و اولادکم فتنة و ناخوش دارد حق را یعنی موت را گفته است خدای
تعالی و جاءت سکرة الموت بالحق و تصدیق نموده یهود و نصاری را و گفته است خدای تعالی که گفتند یهود که نیستند

مقام سیم

رسول صح

این حدیث را صح

علی علیه السلام صح

بلغ

نصاری بر چیزی و گفتند نصاری که نیستند یهود بر چیزی و ایمان آورده با آنچه ندیده است ایمان دارد
به خدا و اقرار دارد به آنچه خلق نشده یعنی قیامت پس گفت عمر که پناه میبرم به خدا از مشکلی که نباشد برای
آن علی و روایت شده در کتاب مذکور که واقع شد واقعه که حیران شدند در آن علما و آن واقعه آن
این بود که تزویج نموده بود مردی به زنی که خنثی بود و فرجی داشت مانند زنان و فرجی مانند فرج مردان
و کنیزی از او بود که وطی خود نموده بود به خنثی پس حامله شده بود از او و فرزندی زاییده بود پس خنثی وطی
نموده بود کنیز را که از او بود و حامله شده و فرزندی زاییده بود پس شهرت یافت حکایت او و رفع شد امر او
بسوی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس پرسید از حال خنثی و خبر دادند که حایض میشود و وطی میکند
و با او وطی میکنند و انزال منی میکند از هر دو طرف و حامله شده است پس مردم متحیر شدند
ایشان در جواب پس ... حاجبان و قطع فصل آن پس طلبید علی علیه السلام دو غلام خود را
برقنبر و امر نمود ایشان را که بروید پیش این خنثی و بشمارید استخوانهای پهلوی او را از هر دو طرف
اگر برابر باشند پس او زن است و اگر جانب چپ کمتر باشد از جانب راست پس او مرد است پس رفتند
بسوی خنثی چنانکه امر نموده ایشان را و شمردند اضلاع او را پس جانب چپ یک ضلع کم بود از راست پس آمدند
و خبر دادند به آن و شهادت دادند به آن پس حکم نمود که او مرد است و تفریق نمود میان او و شوهرش و نورالدین
مالکی بعد از این حکایت گفته که و دلالت میکند بر این اینکه چون خلق نمود خدای تعالی آدم را تنها اراده نمود
برای جفت او و انقضای حکمت خود که خلق کند برای او آنچه از جنس او برای تسکین هر یک به دیگری پس حوا را
نگاه خلق نمود از ضلع کوچک طرف چپ او حوا را پس بیدار شد پس دید او را نشسته در پهلوی او
پس از این جهت یک ضلع جانب چپ مرد ناقص است از زن و منتهی اضلاع هر دو جانب زن تمام
از هر جانب دوازده ضلع مجموع بیست و چهار ضلع و از مرد بیست و سه ضلع و از این جهت گویند که زن ضلع کج است
و تصریح نموده نبی صلی الله علیه و آله که زن خلق شده از ضلع اگر خواهی که راست کنی او را بشکنی و اگر واگذاری
او را نفع میبری از او با کجی او و بعضی از شعرا نظم آورده اند هی الضلع العوجاء لست تقیمها الا ان تقویم
الضلوع انکسارها اتجمع ضعفا و اقتدارا علی الفتی الیس عجیبا ضعفها و اقتدارها تمام شد کلام
مولف گوید که اصحاب ما روایت نموده اند مثل این را و جمع ابسط شده در کتاب من لا یحضره الفقیه

روایت نموده بنحو

عمر صح

با او صح

باینکه به چه صح

چپ صح

کوتاه صح

بلغ

به سند حسن از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از امام باقر علیه السلام گفت که شریح قاضی در وقتی که او در مجلس قضا بود ناگاه زنی آمد گفت
ای قاضی حکم کن میان من و میان خصم من پس گفت کیست خصم تو گفت توئی پس گفت راه بدهید پس گشودند پس داخل شد پس گفت چیست
ظلم من بر تو گفت این است که آنچه برای مردان است و آنچه برای زنان است پس گفت شریح که امیرالمؤمنین حکم میکند بر محل بول
پس گفت پس من از هر دو بول میکنم و از هر دو ساکن میشود پس گفت شریح که والله که نشنیده ام عجیب تر از این پس گفت
که عجیب تر از این است گفت چیست گفت مجامعت کرده است با من شوهر من و زاییده ام از او و مجامعت کرده ام کنیز خود را
پس زاییده است از من پس برخاست شریح بسوی امیرالمؤمنین حکایت نمود برای او حکایت را پس طلبید امیرالمؤمنین آن زن را پس گفت
چنین است پس گفت بلی پس گفت شوهر تو کیست گفت فلان پس فرستاد و طلبید او را پس گفت میشناسی این را گفت بلی
او را از آنچه زن گفته بود خبر داد پس گفت امیرالمؤمنین علیه السلام که ...
سن برای حال پس گفت قنبر داخل شو خانه را با این زن پس بشمار اضلاع او را پس گفت برای امیرالمؤمنین
امین ... و مردی ... پس ... گفت علی علیه السلام ... برای من دنیا ... و بود از صلحای
کوفه ... پس ... داخل ... این زن را ... و ... به بند ... بشمار اضلاع
او را پس ... پس بود اضلاع او هفده ضلع ... از راست ... چپ ... پس ... علی علیه السلام
مرد و کلاه و نعلین ... و داخل نمود به مردان پس گفت ... حکم کرده ... و ... خدای عز و جل ...
... از ضلع چپ ... پس اضلاع مردان ناقص است و اضلاع زنان تمام ...
با آنچه نقل شد از فصول و این صحیح است زیرا که اهل بیت ... و اخبار ... شده است
بر این حکم و ... دعوای اجماع شیعه نموده اند بر آن ... و ... در خلاف اعتبار
به ... در میراث و ... بنا بر آنکه امر مشکل ... را ... و نقل قطعی اجماع
نقل متواتر ... از ائمه نقل شده که در امر خنثی ... و اکثر ... و ...
... و علامه و شهید و اکثر متاخرین ... نصف حصه مرد و نصف حصه زن داده میشود
به جهت ... از صادق علیه السلام ... علی علیه السلام در خنثی ... برای
مردان است و آنچه برای زنان ... داده میشود از جایی که بول میکند ~~از جایی که بول میکند~~ پس اگر بول کند از هر دو آلت
پس از ... پس اگر از هر دو برابر باشند ... پس اگر هر دو برابر باشند ارث میبرد میراث مردان

نشسته بودند صح

او صح

نموده صح

استعمال صح

بنحو

بلغ

۱۳۹

ورثمان و به جهت خبری که روایت کرده صدوق از اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد از پدرش که علی علیه السلام حکم کرد در خنثی — میگفت ص
ارث میبرد از جایی که بول میکند پس اگر بول کند از هر دو پس از هر کدام که پیشتر آید بول ارث میبرد پس اگر برابر بول کرده
باشد پس نصف میراث مرد و نصف میراث زن — بجهت ص
پس بر کسانی میگفتند که برای او دو ثلث است و برای خنثی یک ثلث و خنثی دعوی نماید که برای او نصف است
پس نصف پسر داده میشود و نصف نصف دختر ... و ثلث برای خنثی باقی — مانند یک ص
که هر دو دعوی نمایند ... پس نصیف ... در رساله شرح رساله کلامیه — نموده ایم ص
بر رساله فرایض افضل المحققین نصیر الدین طوسی ... در کتاب فواید السمطین روایت نموده
از ... که زنا ... عمر که زاییده بود از شش ماه پس قصد کرد که رجم کند او را پس
رسید این خبر به علی علیه السلام ... پس رسید این خبر به عمر پس فرستاد نزد او و پرسید ... پس گفت — گفت ص
... که مادران شیر میدهند اولاد خود را دو سال تمام برای کسی که اراده دارد که تمام کند شیر دادن را
و نیز گفته است که ایام و شیر باز گرفتن سی ماه است پس شش ماه ایام حمل باشد و دو سال تمام شیر دادن — اقل حمل ص
... پس رها کرد زن را ... و نیز در این کتاب روایت شده از مسروق که آورده شد به
نزد عمر زنی که نکاح کرده بود در عده او پس تفریق نمود میان او و شوهرش و مهر او را داخل بیت المال نمود و
گفت اجازه نمیکنم مهری را که رد شده باشد نکاح آن و گفت که جمع نشوند ایشان هرگز ... پس رسید این خبر
که رسید این خبر به علی ... پس گفت ... برای این زن مهر باشد بجهت حلال ... — تجتمع که ایشان ناچاراند ص
شوهر فرج او را ... عده ... اول ... پس از آن خواستگار ... از زنان
پس خطبه خوانده ... پس رجوع نمود عمر بسوی قول علی علیه السلام موافقت
کو ... که با دخول بزن در عده حرام میشود همیشه و اگر جاهل ... — باشد عده را ص
را و ... حرام میشود ... عده ... خواه دخول کرده باشد ... و نیز در کتاب ...
شده از مردی از ابن سیرین ... عمر ... دخترک و کنیز ... پس گفت ...
... صاحب ... پس گفت ... و نیز در کتاب مذکور روایت است از ابن عباس که گفت — دوش حضرت ص
جنازه ... کفن ... ابی طالب علیه السلام برای شوهر ام الغلام خورد از زن ... پس گفت عمر که ... — که نگاه دار

خورد از زن

۱۴۰

خورد از زن چه ... و آنچه آورده از ... گفت یا امیر المؤمنین اراده دارد ... — یعنی سبب ... میداند ... ص
کند ... پس ... حیرت ... شود از خواهر او و ... برای او ...
عمر ... پیغمبر ... که باشد علی برای آن مولف گوید که نقل جلیل عبد الله جعفر حمیری در کتاب
قرب الاسناد روایت نموده از صادق علیه السلام مثل این حدیث و ظاهر آنست که ... وارد شده — تقیه از سنیان ص
و بعضی از مسایل عریبه که از آن حضرت ... مخصوص بیست طریقه سنیان ... محمد بن طلحه
شافعی ... در کتاب مطالب السئول ذکر نموده که زنی آمد بسوی علی علیه السلام و گفت ... برادرم ...
مادر ... پس گفت یا امیر المؤمنین مرده است برادر من و ... ششصد دینار و ... یک
دینار داده اند ... تو سئوال میکنم که ... گفت ... دختر است گفت ... آنها — دو ص
چهار صد دینار ... گفت ... ششصد دینار ... گفت — اری گفت ص
اری گفت ... یک ... دوازده ... برادر ... گفت
... برادر ... دو دینار ... یک دینار ... حق خود ... سئوال ... این مسئله
دیناریه ... و نیز در کتاب ... مذکور است که حضرت ... در کوفه ...
مردی ... گفت یا امیر المؤمنین ... شوهرش مرده است ... ترکه ... باو داده اند
پس ... انصاف ... گفت ... گفت ... — آری گفت ص
او ... شده است ... کمال الدین بن طلحه ...
بسوی ... و تجاوز نموده از غایت ... مولف گوید که این ...
موافق طریقه سنیان ... است ... برادر ... دو دختر و مادر و این تعصیب
کوید ... قول است و ... صاحبان سهام ...
اینست ... خواهر ... برادری ... باشد ...
خواهر ... نصف ... برادر باشد ... برادر ... — حق ص
اگر نباشد ... که مانده ... نزد ... عول است ...
باشد از مال ... نقصان ... تفصیل که در کتب ... مذکور است

۱۴۱

و این اجماع اهل بیت و اخبار ایشان در این باب متظافر است روایت شده از صادق علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام
میگفت که ... میداند ... که سهام زیاد نمیباشد از شش اگر ... — آنکسی که ص
از شش ... ابن عباس میگفت ... در حجر الاسود که خدای عز و جل ذکر کرده در کتاب خود
دو نصف و یک ثلث را ... میگفت که سبحان الله العظیم ... آیا کسی که شمرده است عدد ریگ عالج
را ... نصف و نصف و ثلث ... پس این دو نصف ... مال را ... ثلث ...
... العباس که بود ... کسی که ... فرایض ... پس ... گفت ... و ... خود
بعضی ... را ... که کدام مقدم داشته خدا و کدام را موخر ... گفت ... قسمت کنیم مال
را ... ابن عباس که ... خدا ... مقدم ...
موخر ... مقدم ... موخر ...
... گفت ... مقدم داشته خدا و اما آنچه موخر داشته ... آن
... شوهر ... نصف
... مادر ... خواهران ... نصف
و دو ثلث ... باقی مال است ... مقدم
آنچه موخر ... ابتدا کنند به مقدم و حق او را تمام دهند ... باقی ... موخر ... و در کتاب
مذکور نقل شده که رفع شد بسوی امیر المؤمنین علیه السلام که شریح قاضی حکم کرده است در زنی که مرده است و از
او شوهری ... پسر عم ... برادر مادری ... شوهر را نصف داده و باقی را به پسر عمی داده که برادر
مادری است ... پس ... گفت ...
... گفت امیر المؤمنین ... برادر مادری
بجای ... برادر ... مادری ... علیه السلام و گفت ... در کتاب ...
که باقی ... برادر مادری ... گفت ... خدای تعالی گفته است که و ان کان
رجل یورث کلالة او امرأة و له اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس ... شوهر نصف ... — علیه السلام ص
... برادر مادری ... سدس ... باقی ... ابن عم ...

وبرای ابن عم که

۱۴۲

و برای ابن عمی که برادر ... سدس و برای شوهر نصف ... قضای شریح را ... ترک
نمود مولف گوید که این قسمت ... کمال الدین طلحه ... علمای سنیان ...
و مذهب امیر المؤمنین ... شرافت ... در علم ... و فضل و طالب ... و اطاعه او ...
مطهره ... طایفه ... علوم و محاسن ... تقیه برای خود ...
... فتوی داده ... مسائل سنیان
... ایشان ... شریح ... کند ...
... اورا ... کارا که خوب ...
مردم ... موافق ... رای ... پس ...
قاضیان ... حکم ... مخالف ... حکمهای ... — علی علیه السلام ص
کمال الدین طلحه در کتاب مذکور نقل نموده که زرهی ... دعوی نمود ... دست یهودی ...
نمود یهودی ... شریح ... علیه السلام ... شاهد طلبید ... شهادت ... حسن ... علیه السلام ...
شریح شهادت ... امیر المؤمنین ... شهادت ... قبول — آیه ص
نمیشود شهادت ... قبول نمیشود ... عزل
نمود ... قضا ... و ... کرد ... بعد از آن ...
کمال الدین طلحه گفته ... که علی علیه السلام زره را ... خود ...
نمود بجهت آنکه نایب مسلمانان ... زره ... شهادت ... شریح ...
کرد که زره از علی ... شهادت ... بر ترک تحقیق ...
آن موجب تعطیل حقوق ... طلحه گفته که از عجایب ... جمعی از علما ...
اسحاق ... ابو ثور و ابن منذر ... احمد بن حنبل ... غافل شده اند و
از ... شهادت ... والد او ... اند ...
اند ... شهادت ... غافل شده اند ... ایشان ...
علام ابن طلحه و ... علیه السلام در مسایل ... عالم ربانی ... ابن میثم ...

در شرح خطبه شقشقیه از ابن الحکیم که مردی از اهل سواد کوفه نامه داد و علیه السلام او
بعض خطبه را میخواند و در آن نوشته چند مسئله بود **اول** آنکه چیست آن جوانی که بیرون آمد از شکم ماهی **دوم**
دیگر و بود معانی آن کسی نه پدر داشت جواب داد علیه السلام آنکه یونس بود بیرون آمد از شکم ماهی
چیست آن چیزی که کم آن مباح است و بسیار آن حرام است پس گفت علیه السلام که آن نهر طالوت بود در قول
خدای تعالی الا من اغترف غرفة بیده **سیم** چیست آن عقوبه که اگر بکند آن را کسی بر حق عقوبت نمیشود و
اگر بکند بر آن بر حق عقوبت نمیشود جواب داد که آن نماز مستی است **چهارم** چیست آن مرغی که نمود چه از برای او
و نه فرعی بود از اصحاب کعبه و بر عیب بود در قول خدای تعالی ادخلوا من الطین کهیئة الطیر فانفخ
فیه فیکون طیرا باذنی **پنجم** مردی برادرش بود هزار درهم وقت مرد برای اوست در کسب اقرار در پس
قصاص شما و را قضا نه هزار در هم پس گفت جای نهاییکه سال پس کوه هر کدام از دو مال و حق
پس کر کعبه که صاحب سه هزار کسی که براوست پس بیت نکاح او و اگر قصاص شد داد پس گوه
واجب براوست **ششم** حج کردند جمعی و فرود آمدند در خانه از جاهای مکه پس کار از آن است در خانه را و در آن
کبوتری بود پس دار شکال خارج کرد پس بیت پس کعبه کسی که در بسته و بیرون کرده از او که مکه آشنا
هفتم شهادت دادند چهار شاهد بر مرد محصنی بزنا و امر نمود امام که از آن پس رجم کرد نه بعد آن از آنها
نه نفر باقی و موافقت نمودند با او جماعتی اجمع پس اگر کسی رجم کرده بر کشت از شهادت خود و مرحوم
نمرده بود و بعد از آن نمرد پس کشته است نفر بعد از مردن او پس که واجب است دیه او پس کعبه واجب
بر کسی که رجم کرده از شهود و کسی که موافقت کرده **هشتم** شهادت دادند دو یهودی بر یهودی دیگر که او مسلمان شده
قبول میشود شهادت شان یا نه پس گفت برای آنکه آنها جایز میدانند تغییر کلام خدا را و شهادت دروغ را
نهم شهادت دادند دو نفر نصرانی بر نصرانی یا مجوسی یا یهودی که او مسلمان شده گفت قبول
میشود شهادت ایشان برای قول خدای تعالی و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری
الایه و من لا یستکبر عن عبادته الایه **دهم** تا شهادت دادن **دهم** بریدن دست مردی پس کسی اول گاه
چهار گواه نزد امام و شهادت دادند بر بریدن دست و اینکه او زنا کرده و او زن دارد پس امام چون که باید
سنگسار کند او را پس در شرح ایراد آن گفت که کسی که بریدن دست او را دید ... دست و پس اگر شهادت دهند که زد

استغفار

اول
دوم
سیم
چهارم
پنجم
ششم
هفتم
هشتم
نهم
دهم

بلغ

است قصابی را و حدیث دست بریده و بر قابلیت او و بعض از علما ما در باب قضایای عجیبه او علیه السلام
کتابها نوشته‌اند بسیار در رک **مقام چهارم** در صدور اخبار به غیب از او علیه السلام و آن اخبار
و شمار نمودن است و آنها بسیار است از آن در کتاب مجمع المناقب ذکر نموده‌ام و آنچه سزاوار است که در این مقام ذکر شود
آنست که تحقیق شود او علیه السلام مستعد بود بر اینکه صورت خبر کرده با امور غیبیه از فیض جود خدای تعالی و فرق
میان این علم غیب و علم غیبی که مخصوص است به خدای تعالی و آن علم غیبی که مستفاد است از سبب غیر مشهود و آن که مخصوص
خدا است چیزی است که علم ذاتی است و غیر او از خود او است و بی واسطه با بی واسطه پس آنچه علم غیب است اگرچه اطلاع بر امر
غیبی است اما کسی او را مستقل ندارد بلکه مخصوص است بغیبی که مخصوص بشده به غیبات الهیه قال عز شانه علم
الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی و بای جهت رفع میشود اعتراض بعض بآنکه علم امیر المؤمنین به غیبات با الهام
و افاضه از خدا بود بلکه باخبار بود به وقایعی که خبر دادن از آن بعض فرقه باشد میان ایشان جز او و در پی خبر کرد پس را
که سمعه خبر داد او مرا آنچه کرده واقع میشود و دلالت میکند بر این قول او علیه السلام بعدا از آنکه خبر از آن که شاد داده بود
و کسی گفت شخصی که داده شده علم غیب یا امیر المؤمنین پس خندید و گفت یا اخا کلب پس این علم غیب و چرای نیست
که این تعلیم است از ذی علم و چرا نیست که علم غیب علم قیامت است و آنچه شمرده است خدای تعالی که آن است عنده علم الساعة
و ینزل الغیث و یعلم ما فی الارحام و ما من ذکر او انثی و قبیح و شقی و سعید و کسی که بود در آتش هیمه یا در بهشت
رفیق پیغمبران پس این علم غیب است که نمیداند آن را کسی غیر خدا و آنچه غیر این است پس علمی است که تعلیم کرد آن را خدا به پیغمبر خود
صلی الله علیه و آله پس تعلیم نمود مرا او دعا کرد که حفظ کند آن را سینه من و فرو گیرد آن را اطراف من و این صریح است در آنکه
او تعلیم بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنکه او علیه السلام یقین نمود که آنکه علم غیب است زیرا که مستفاد بود از
جود خدای تعالی و قول او که تعلیم است از ذی علم اشاره است به وساطت تعلیم رسول در آن استعداد نفس او علیه السلام
بطول صحبت و تعلیم و ارشاد او سوی کیفیت سلوک و ریاضات تا اینکه مستعد شود برای انتقاش به امور غیبیه
و اخبار از آنها و مراد از تعلیم ایجاد علم نیست و اگرچه امر سبب ایجاد علم را لازم است پس تحقیق شد که تعلیم رسول
صلی الله علیه و آله یاد دادن صورتهای جزئیه نیست بلکه مستعد ساختن نفس اوست به سبب قوانین کلیه و ضوابط
جمله و آنچه در آن گفته شد از رسول امور جزئیه محتاج بود که دعا کند برای فهم آنها زیرا که فهم آنها امر سهلی بود که حاصل شود
بلکه برای اندک صاحب فهمی بلکه محتاج به دعا است و استعداد نفس است برای امور کلیه و تنوعات و انشعابات آنها

رسوله

باشد

بلغ

به تنوعات و فروعات و تفاصیل مسائل آنها حتی که مشهور شد عالم ربانی در شرح نهج البلاغه که گفت
نکته که موید این قول امیر المؤمنین علیه السلام که تعلیم نمود مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار باب از علم که گشوده شد
از هر بابی هزار باب و قول رسول صلی الله علیه و آله که داده شدم جوامع کلم و داده شد علی جوامع علم و مراد از
انفتاح غیر تنویع و انشعاب قوانین کلیه نیست از آنچه علم از آنهاست و مراد از جوامع علم ضوابط و قوانین است
و اعطی بنی برای معقول و لیل ظاهر است باینکه سطح جوامع علم نیست بلکه سطح آن کسی است که بیشتر عطا کرد
جوامع کلم را و او حق سبحانه و تعالی است و اما امور یکه خدای تعالی تمرد پس آنها از امور غیبیه است و او
که نمیداند آن را کسی غیر از خدا پس او شامل قول خدای تعالی است که و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و ایا احتمال که مستثنی تعیین عبد الله انما مکرا و یا کسی که راضی است بر هذا احتمال که در آیه است
که عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول تمام شد کلام عالم ربانی اذا علیه الرحمه
پس تامل نما به عین بصیرت در این مقام تا معلوم شود قطع نمودم کلام را والحمد لله علی ... و صلی الله تمام
والفوز بالسعادة علی الختام

بلغ